

۲۲  
۲۳

سال سوم

تیر و مرداد ۱۳۷۳

۴۴ صفحه، ۷۰۰ ریال

# تپیدوا

فرهنگی  
هنری  
پژوهشی

(ویژه شمال ایران)



## نوروز بل

□ آستارا، آستارا □ جشن خرمن یا علم واجینی □ باید من خودمان را بکشیم: پای صحبت استاد جلیل ضیاء پور، پژوهشگر و نقاش □ آن شیدا مرد بیر یا رفت، به مناسبت درگذشت محمد بیرای گیلانی □ نوغاندار □ امیر پازواری بزرگترین شاعر تبری گوی مازندران □ حکایت‌های جنگ زنجیر □ عروض و قافیه در اشعار گیلکی و... □ **بخش گیلکی**: در زمینه شعر، قصه، فولکلور و... و ترجمه داستانی از لولجی پیراندلو



نوروز بل، آغاز سال نوی مردم شمال ایران

بر همه گیلانیان و مازندرانیان مبارک باد.

آئین (نوروز بل) درست نقطه مقابل آتش سده در دهم بهمن ماه زمستانی میشود. روزهای مرداد بدون حساب پنجه و یک روز کیسه یا شیشک است. اگر آن پنج روز پنجه یا هر چهار سال یکبار شیشک را هم حساب کنیم زمان نوروز دلمی با تقویم کنونی ایرانی درست روز ۱۵ مرداد و نیمه تابستان میشود. از این رو حساب ۵ روز و هر چهار سال ۶ روز تفاوت هست.

این یادآوری بجاست که آغاز سال دلمی از روز یازدهم مرداد است که روز خور یا خورشید است و ماه هم ماه خورشید در خانه شیر است. از این رو نوروز دلمی را باید (خورگان) یا (مهرگان) نامید. که روز خور یا روز مهر در ماه خور یا ماه مهر (خورشید) است. برپا کردن آتش نوروزی یا (نوروز بل) دلمی در شامگاه روز دهم مرداد است که فردای آن آغاز نوروز است. و این

۲۳ و ۲۶

تیر و مرداد ۱۳۷۳

تپدورا

ماهنامه فرهنگی - هنری

و پژوهشی (گیلان شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پورا احمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵) گیله وا

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر - داخل

پاساژ - طبقه دوم



لیتوگرافی: آریا

چاپ: توکل، صومعه سرا تلفن ۲۸۱۰



طرح روی جلد: نوروز بل

(آغاز سال نو گیلانی)

کار: فرید سکاچایی



گیلهوا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب

وارد آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.

مطالب رسیده بازگردانده نمی شود.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ

آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی

است.

آنچه در این شماره می خوانید:

۳	آستارا، آستارا	مطالب فارسی
۴	حرف اول، سال سوم	
۵	اخبار فرهنگی، هنری، پژوهشی و...	
۵	گیلان و مازندران در ماهی که گذشت	
۷	با یادی از دکتر عطاءالله فریدونی [شاعر] / مادی میرزاژاد-مرحد	
۸	چشن خرمن یا علم واچینی / حسین محمودی اطافوری	
۱۰	باید من خودمان را بکشیم، پای صحبت دکتر جلیل ضیاء پور	
۱۶	آن شیدا مرد بیریا رفت [با یادی از محمد بیرای گیلانی] / عباس پور ملک آرا	
۱۸	راهنمای آوانویسی / کاظم - سادات اشکوری	
۳۰	نوغاندار، نقد و بررسی کتاب شعر محمدولی مظفری / حیدر مهرانی	
۳۳	دو بیته های تالشی استاد هارون شفیقی / احسان شفیقی	
۳۴	امیر پازواری: بزرگترین شاعر تبریزی مازندران / اسدالله عمادی	
۳۶	حکایت های جنگ زنجیر / محمود پاینده لنگرودی	
۳۷	مرد آویج زیاری / افشین برتو	
۳۹	نامداران مازندران: افراسیاب چلاوی / حسین صدی	
۳۹	عروض و قافیه در اشعار گیلکی / جعفر بخشی زاد محمودی	
۴۰	شاعران ولایت: حمید فرحناک / مرشدنگ عباسی	
۴۱	پهلوان کشتی گیله مردی: پهلوان حیدر تلیکاتی / محمد علی بقایی	
۴۲	مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور	
۴۲	تاسیانی [نامه ی گیلانیان خارج از کشور]	
۱۵	مورچانه / مریم شفیقی - س.د. - بنفشه گول - علی بالایی لنگرودی	مطالب گیلکی
۱۹	گیلان جان	
۲۰	شعر گیلکی / محمود پاینده لنگرودی - محمد حسن جهری - غلام حسن عظیمی	
۲۱	با یادی از علی زیباکناری و ترانه «آت مات»	
۲۲	هسسیاه پوچینکور / محمود طبری	
۲۴	پیچا، نسبر، ستاره [داستانی از لوتیچی پیراندللو] / ترجمه عزیز - تی تی بریزاد	
۲۶	نقل گمه نقلستان... (غول و گیله مرد) / رودی	
۲۷	گالش شمار (تقویم گالشی) / عبدالرحمن عمادی	

## آستارا، آستارا

که بیشترین اعتبارات دولتی و عمرانی گیلان در این سالها مصروف صرف عمران آستارا شده بود و آستارا بخاطر موقعیت‌های سیاسی پدید آمده و تبلیغاتی از یک سو و نزول بلای طبیعی از سوی دیگر جذبه جذب این اعتبارات را بیش از شهرهای دیگر گیلان داشت.

طرح ایجاد استان جدید ماهها در مجلس مورد بحث و مناظره گذاشته شد و نمایندگان اردبیل و دیگر شهرهای پیرامون آن بسیار کوشیدند تا ضمن به تصویب رساندن طرح در مجلس، آستارا را از گیلان منتزع و به استان جدید منضم نمایند. البته ضرورت ایجاد استان‌های جدید هر از چند گاهی ضرورتی سیاسی، اجتماعی و جمعیتی است که دولت‌ها باید ملحوظ کنند اما با عنایت به ملاحظات فرهنگی، تاریخی و اقلیمی؛ و مجلس که متشکل از حضور نمایندگان مردم است بیش از هر چیز باید این مسئله را مدنظر داشته باشد. بویژه نخست نماینده مردم شهر یا منطقه‌ای که سرنوشت اداری و اجرایی آن مورد سوال قرار گرفته است و بعد نمایندگان دو استان ذریبط.

باری لایحه ایجاد استان جدید اردبیل در نهایت خردمندی و منطقی‌گرایی بدون ادغام آستارا به تصویب مجلس رسید و نگرانی از سوی مردم گیلان برطرف شد اما هنوز هم که هنوز است جسته گریخته شنیده و دیده می‌شود که به انحاء مختلف سعی می‌شود تا به هر طریق ممکن در فرصت مقتضی آستارا را از گیلان جدا و به اردبیل منضم نمایند.

از نظر جغرافیایی اقلیم آستارا همیشه جزئی از کل اقلیم گیلان و مازندران بوده است و اگر به گذشته برگردیم جز چند سالی همیشه بخشی از ولایات دارالمرز (گیلان و مازندران) محسوب می‌شده است و باز هم اگر به دوره‌های قدیمی‌تر نظر افکنیم بخشی از سرزمین پتسخوارگر باستان یا به تعبیر عرب فرسواد جرد (اتحادیه تیره‌ها و طوایف شمال ایران) بوده است. جنگل، دریا، باران، زندگی و معیشت، خلق و خوی نزدیک و فرهنگ مشترک با مردم دیگر شهرهای گیلان، آن را به گیلان مرتبط می‌کند نه سرزمین خشک و سرد آذربایجان.

منطقه‌ای که امروز آستارا و روستاهای پیرامون آن را دربردارد در قدیم استرا [ب] نامیده می‌شد، قدیمی‌ترین منبعی که از استراب نام برده است کتاب مشهور حدودالعالم است که ۱۰۰۰ سال پیش (۵۳۷۲ هـ. ق) نوشته شد و در شناخت گیلان و شهرهای آن آورده است که گیلان دارای ۱۱ ناحیت است (تصادفاً امروز هم گیلان دارای ۱۱ شهرستان است) و... نهم کهن‌رود (کرگان‌رود) دهم استراب (آستارا) یازدهم خانبلی (ادامه خاک فعلی گیلان در آن سوی مرز)

اصیل‌الدین زوزنی در قرن هفتم هجری گشتاسفی [نام قدیم منطقه سالیان و لنکران در جمهوری آذربایجان] را آخر خاک گیلان می‌داند. حمدالله مستوفی در

آستارای خفته در گوشه شمال‌غربی گیلان را در سالهای اخیر تب و تابی فراگرفته است بسیار. شهرکی زیبا و منزوی با مردمی نجیب و بیدار دل در دوردست‌ترین نقطه دو کشور ایران و جماهیرشوری (سابق). در بعد سیاست بین‌الملل، بعد از فروپاشی نظام سوسیالیستی و تولد جمهوری‌های نوپا، آستارای آن سوی مرز جماهیری، بالطبع سهم جمهوری آذربایجان شد و با حصول آزادی ناپاورانه‌ای که بر اثر سقوط کمونیسم بدست آمد جنب و جوشی در آستارای خفته و خموش این سوی مرز نیز پدیدار گردید. ترده مرزی موجب تحرک سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در این شهرک خواب‌زده و از تب و تاب افتاده گیلان شد اما...

اما آستارای ما تا به خودش بیاید همه جایش را آب گرفت. چند سالی است که پیشروی آب دریا آستارا را درگیر یک معضل طبیعی بزرگ و از قبل آن مسئله اجتماعی حادی کرده است. چه باید کرد؟ سوالی است که بارها و به کرات در جراید کشور اعم از خبری و علمی مطرح شد؛ و لابد دارد چاره‌ای از برای آن اندیشیده می‌شود و البته مثل همه چاره‌های خودی، به کندی و تانی و باز اما... اما در میان این گیرودار - آن رونق اقتصادی مقطعی و این بلای طبیعی غیرمترقبه و مداوم - آستارای ما، آستارای هنوز از خواب بدرنیامده به زیر آب فرورفته ما را - یک چیز دیگری هم شده است. خوابی دیگر برای آن دیده شده است!

دو سه سال پیش صحبت سر تولد استانی بود در آذربایجان شرقی به نام استان مغان یا سیلان به مرکزیت اردبیل و همراه آن زمزمه‌هایی دال بر ادغام آستارا در این استان، و این مقارن بود با تشدید مهاجرت بخشی از روستاییان اطراف اردبیل و شهرهای پیرامون آن به منظور کارایی و به زعم خود نجات از فقر از آن زمان خبرهای مربوط به این شهر گیلان علاوه بر مرکز رشت، از مرکز صدا و سیما اردبیل نیز پخش شد که اغلب در برنامه صبحگاهی رادیو اردبیل بویژه، به مدد زبان ترکی با مهاجران آذری آستارا بعنوان شهروندان بومی آستارایی مصاحبه می‌شد و نظرخواهی می‌گردید. گاهی حتی برنامه‌های تلویزیونی اردبیل قطع می‌گردید و دقایقی چند راجع به آستارا چنان داد سخن داده می‌شد که گویی این شهر جزئی از شهرستان اردبیل است.

تداخل کار دو مرکز دولتی صدا و سیما در دو استان همجوار و رفت و آمد مأموران اداری و اجرایی فرمانداری اردبیل به آستارا بیش از حد متعارف زیاد شد تا جایی که نمایندگان برای گرفتن طومار مبنی بر این که آستارا به اردبیل نزدیک است و رشت به آن نمی‌رسد دست بکار شدند. این مسئله تا آن جا پیش رفت که ظاهراً سفارش نقشه استان جدید را که آستارا شهری از توابع آن ترسیم شده بود به یکی از مؤسسات جغرافیایی کشور دادند و این در حالی بود

زهره القلوب (قرن هشتم) از تالش این سو و آن سوی مرز با عنوان اسپهبد نام می برد و از قلعه شیندان بعنوان تختگاه آن سخن می راند که اینک در آن سوی مرز بالای گردنه حیران واقع شده و می نویسد که گیلان از اقلیم چهارم است و مرز شمال غربی آن تا موعان [= مغان] ادامه دارد. همو زبان مردم گشتاسفی را پهلوی باز بسته به جیلانی (گیلانی تبار) میدانند و این همان تالشی، برادر توامان گیلکی است که امروزه نیز میان بومیان اصلی مناطق جنوب شرقی جمهوری آذربایجان رایج است

میرظهیرالدین مرعشی (قرن ۹) و عبدالفتاح فومنی (قرن ۱۰) در کتابهای خود از آستارا عیناً با همین نام امروزی بعنوان بخش مرزی گیلان در شمال غرب نام برده اند. تاریخ ایران و گیلان در صفحات خود از این نمونه های مستدل و مستند فراوان دارد که جای ذکر همه آن ها و ارجاع هر یک از آنها درخور نگارش یک مقاله است نه درج در سر مقاله.

هر منطقه و شهر و دهی قبل از این که مورد دعوی این و آن باشد جایی است برای زندگی انسانهایی که حق حیات دارند. آستارا هم که قطعه خاک کوچکی است از گیلان جدا از این مسئله نیست اما ضرورت های تاریخی و فرهنگی و اجتماعی را نمی شود نادیده گرفت و به دلایل موهوم به مهر دلخواه مهور کرد. حضور تعداد بسیار زیادی مهاجر و نفوذ فراگیر زبان مهاجم پدیده ای جدید است و نمی تواند دلایل متقن تجزیه یک شهر گردد.

قطع کردن شاخه های فرهنگی و قومی از ریشه و اصل ما در پی آینه های ناگوار سیاسی خواهد داشت. که در تاریخ بکرات مشاهده شده است مردم بومی و اصیل آستارا تالش و گیلانی تبارند و از اقوام تشکیل دهنده سرزمین حاشیه جنوبی دریای خزر، و لازم است از نظر سیاسی اجرایی نیز به سرزمین مادری و تاریخی خود گیلان تعلق داشته باشند. روی همین اصل است که امروزه پیش آستاراییان اصیل کشش و تمایل به گیلان شدیداً احساس می شود تا پیش مهاجران

اگر آستارا از گیلان جدا شود، صرف نظر از تجزیه آن از خاک اصلی که بی آمدهای تند سیاسی داخلی خواهد داشت عوارض فرهنگی ناگواری هم بیار خواهد آورد که آسیب پذیری کشور را از این ناحیه، در معادلات سیاسی آینده - بویژه در مواقعی که ایام به کام ما نیست - به مراتب بیشتر خواهد کرد.

اگر آستارا از گیلان جدا شود ارتباط زمینی گیلان با تنها کشور خارجی قطع می شود. بخشی از کشاورزی، جنگل و مرتع، صید و دریا، گمرک و توریسم و غیره از حجم کارایی کلی در گیلان کاسته می شود و به اقتصاد بیمار آن لطمه بسیار بزرگی وارد می آید.

هیچ بر سر این دعوی نیستیم که مناطق همجوار ما رشد نکنند و برادران غیرگیلانی ما در بالندگی بسر نبرند اما این کار نباید با امحاء فرهنگ و زبان، و نهایتاً کوچک شدن و ضعیف شدن ما بیانجامد. گیلان هم اکنون دارای حادث ترین مسایل اجتماعی است. گرانی و تورم در آن پیداد می کند. از نظر بیکاری در کشور اول است. مهاجرت بی رویه جوانان گیلانی به دیگر استانها برای کارایی عوارض نامطلوبی برای خانواده ها بوجود آورده است. خوب بود با ایجاد صنایع کوچک و بزرگ در آستارا و ایجاد بازار کار در آن جلوی مهاجرت گیلانیان را به خارج از استان و غیرگیلانیان را به داخل استان می گرفتیم و فکری به حال پراکندگی جمعیت در استان می کردیم. اگر امروز به این مسایل توجه نشود دو فردای دیگر مسایلی به مراتب بیشتر و حادث تر زاییده خواهد شد که چاره آن شاید دیگر لاعلاج باشد.

در سال های نه چندان دور نیز بخشهایی دیگر از گیلان، بخاطر یک سری جهل ها و بی تفاوتی ها از گیلان منتزع شد و دور نیست همان گونه که زمزمه های آن هم اکنون بگوش می رسد پشت سرمان هم استانی دیگر به نام البرز به مرکزیت قزوین سر بلند کند که بخش لوشان را از ما مطالبه نماید! اگر آستارا از گیلان جدا شود گیلان کوچک ترین استان کشور خواهد بود و کوچک ترین در شأن ما نیست

## گیلهوا

## حرف اول، سال سوم

می آیند و مورد عزت طیف های مختلف مردم قرار دارند معمای سرگرم کنندهای در تاریخ ادبیات گیلکی خواهد بود که حل آن ها برای نسل آینده آزار دهنده است چرا که هدف و حرکت گیلهوا به فرد خاصی تعلق ندارد.

مشکلات گیلهوا درست است که بر دوش یک نفر سنگینی می کند و نقایص کار آن از چشم او دیده می شود اما افتخارات آن متعلق به یک قوم و جامعه است. هیچ فرزانه عاشقی جمع را فدای فرد نمی کند.

نمی خواهیم حرف اول سال سوم را به سیاق سال اول و دوم به درازا بکشانیم و به یک صفحه برسائیم. سخن را کوتاه کنیم و به اصل مطلب بپردازیم، چه سعی ما بر این است امسال از مطالب حاشیه ای خود کاسته و به مطالب علمی تر و اصلی تر بیشتر بپردازیم. بخشی از مجله را با مطالب روزآمد هماهنگ کنیم و ادبیات گیلکی را در سطحی بهتر و متنوع تر عرضه نماییم باشد که امسال را بیش از پیش در خدمت توقعات و انتظارات بجای خوانندگان آگاه و بیدار دل خود باشیم.

پس یک بار دیگر - از سر صدق - بخش آخر حرف اول شماره نخست مجله را اینجا تکرار می کنیم: دستانمان را بگیرد دوستان، دستانی را که برای شما کار می کنند بی هیچ توقع، بیگانگی نکنید. سخن از عشق است به زاد بوم و زادگاه نه سودای دیگر. عاشقان پاکباز را دوست داشته باشید. بر کارمان ناظر باشید. کنارمان حاضر باشید با مهربانی - اما - بی هیچ توقع.

با انتشار این شماره گیلهوا وارد سال سوم حیات مطبوعاتی خود می شود. دو سالی را که پشت سر گذاشتیم تلخی ها و شیرینی های بسیار به همراه داشت. تلخی ها را بد یا خوب از سر گذرانندیم و به شیرینی ها امید بستیم تا هر بار که خسته شدیم و احساس ماندگی کردیم، گرمی بخش کارمان باشد و امیدوارمان کند.

از مشکلات نمی گوئیم که مشکل جزئی از وجود و زندگی مان شده است و گفتن از آن به تکرار می انجامد و تکرار موجب ملال خاطر آدمی است.

از ضرر نمی گوئیم که ضرر جزئی از سرمایه گذاری در کار فرهنگی در مملکتمان است بویژه که محدود به بوم و سرزمین خاصی باشد.

از تهمت ها و تفتین ها نمی گوئیم که معمولاً اقدام به هر کار و عملی طبیعتاً در کنار خود از این نمونه ها فراوان دارد.

اما از بی مهری و بی عنایتی برخی از دوستان هم فکر و هم رای که می توانستند و می توانند به زبان و ادبیات بومی و قومی خود بالندگی بخشند و در جهت رشد و اعتلای آن - نه که یار ما - که یاور حرکت و هدف گیلهوا باشند و نشدند دلخوریم. شاید دیگر فرصتی بهتر از حال دست ندهد. درجه خلوص عشق در عمل ثابت می شود نه در حرف. رسم عاشقی با عشقبازی و مرز میان این دو در همین جا مشخص می شود. دو سال زمان مناسبی برای تعیین و تشخیص معیارها می تواند باشد.

عدم حضور برخی عزیزان در گیلهوا که از استوانه های ادبیات گیلکی بحساب

# گیلان و مازندران در ماهی که گذشت

با همکاری سارا خدیوی فرد

منبع: ابرار - اطلاعات - جمهوری اسلامی - جهان اسلام - رسالت - سلام - کیهان - همشهری

خرداد ماه ۱۳۷۳

دومین پارک بزرگ جنگلی گیلان در منطقه سراوان رشت افتتاح شد. (اطلاعات اول خرداد)، ش ۲۰۲۰، ص ۹

برای اولین بار در ایران وینچ تراکتوری، تورکش پره صیادی توسط شیلات گیلان ساخته شد. (جهان اسلام ۲ خرداد)، ش ۸۶۱، ص ۵

۱۲۶ اثر تاریخی در مازندران به ثبت رسیده است. (اطلاعات ۴ خرداد)، ش ۲۰۲۳، هزینه‌های تولید جای در شمال کشور بیش از ۴۰ درصد افزایش یافت. (سلام ۵ خرداد)، ش ۸۶۸، ص ۱۱

بازدید نخست وزیر قزاقستان از تأسیسات بندرانزلی کیهان (۵ خرداد) ش ۱۵۰۶۹، ص ۱۹

بانک اطلاعاتی مرکز تحقیقات و مطالعات دریای خزر تشکیل شد. (اطلاعات ۵ خرداد) ش ۱۲۰۲۴، ص ۴

از اول خرداد تاکنون آب در انزلی ۱۲ سانتی متر بالا آمد. (ابرار ۷ خرداد) ش ۱۶۱۲، ص ۷

۳۷۵ هزار هکتار از جنگلهای مازندران به صورت مخروبه درآمد. (اطلاعات ۱۱ خرداد) ش ۴۳۳۲، ص ۱۱

اولین جشنواره انتخاب بهترین قوچ نژاد زل مازندرانی برگزار شد. (جمهوری اسلامی ۱۰ خرداد)، ش ۴۳۴۴، ص ۱۱

پل تاریخی شاه عباسی شیرگاه فروریخت. (اطلاعات ۱۱ خرداد)، ش ۲۰۲۰۸، ص ۸

گاز در سواحل آستارا فوران کرد. (ابرار ۱۱ خرداد)، ش ۱۶۱۵، ص ۵

۱۰۳۳ تنگه نقره دوره ساسانی در رشت کشف شد. (کیهان ۱۶ خرداد) ش ۱۵۰۷۵، ص ۱۹

مدیرکل محیط زیست گیلان: آلودگی هوا در چند نقطه شهر رشت ۵ برابر بیش از حد مجاز است. (کیهان ۱۷ خرداد) ش ۱۵۰۷۶، ص ۱۸

آلودگی نفتی سواحل جنوبی خزر از خلیج فارس بیشتر است. (سلام ۲۱ خرداد)، ش ۱۸۷۸، ص ۳

نخستین نمایشگاه مطبوعات و انتشارات استان مازندران برگزار شد. (جمهوری اسلامی ۲۲ خرداد) ش ۴۳۵۲، ص ۸

دریای خزر به یکی از آلوده ترین آبهای جهان تبدیل می شود. (همشهری ۲۲ خرداد)، ش ۴۱۹، ص ۳

نسل ببر خزر منقرض شد. (سلام ۲۵ خرداد)، ش ۱۸۸۲، ص ۱۱

شبکه سوم تلویزیون در رشت راه اندازی شد. (کیهان ۲۶ خرداد)، ش ۱۵۰۸۴، ص ۱۹

تیر ماه ۱۳۷۳

بیمارستانهای گیلان روزانه ۷۳۳۵ کیلوگرم زباله تولید می کنند. (ابرار اول تیر)، ش ۱۶۲۹، ص ۵

شالیزارهای ۳ روستای رودبار گیلان به نفت آلوده شد. (همشهری ۴ تیر)، ش ۴۲۸، ص ۱

استان گیلان و استان مگستا و قزاقستان تفاهم نامه همکاری امضاء کردند. (سلام ۶ تیر) ش ۸۹۰، ص ۱۱

خسارات ناشی از سیلاب و بارندگیهای چند روز اخیر در گیلان ۴ میلیارد ریال برآورد شد. (جمهوری اسلامی ۱۱ تیر)، ش ۴۳۶۷، ص ۴

خطر انفجار بیولوژیکی دریای خزر کشورهای حاشیه را می بلعد. (ابرار ۱۲ تیر)، ش ۱۶۳۸، ص ۵

بهره برداری از اولین کارخانه کنسرو ماهی کیلکا در مازندران آغاز شد. (سلام ۱۳ تیر)، ش ۸۹۶، ص ۱۱

با ۲۳۰ میلیون تن ذخیره معدنی، یک معدن سنگ گرانیت قرمز در گیلان کشف شد. (اطلاعات ۱۳ تیر)، ش ۲۰۲۳۲، ص ۱۴

رسوبات نفتی و مواد آلاینده ۴ کشور آسیای میانه، موجب آلودگی و افزایش آب دریای خزر است. (کیهان ۱۶ تیر)، ش ۱۵۰۱۰۰، ص ۱۹

با حضور وزیر کار و امور اجتماعی "مرکز پرورش و تکثیر آبزیان در گیلان افتتاح شد. (کیهان ۲۱ تیر)، ش ۱۵۱۰۴۷، ص ۱۸

دهه هزار قطعه ماهی بر اثر مسمومیت در رودخانه تجن ساری تلف شد. (سلام ۲۳ تیر)، ش ۹۰۵، ص ۱۱

کمکهای اهدایی مردم گیلان در اردوگاه ایمنیشلی تحویل آوارگان جمهوری آذربایجان شد. (اطلاعات ۲۳ تیر)، ش ۲۰۲۴۱، ص ۸

## گروه تعزیه مسلم بن عقیل

تیرماه امسال همچون سال گذشته، گروه مجرب و پیرفرطدار تعزیه "مسلم ابن عقیل" به سرپرستی هنرمند سرشناس عزت الله صمصام پانزده شب تمام در خمام گردهم آمدند و به تعزیه خوانی پرداختند. از ویژگیهای این برنامه همکاری فریدون پوررضا هنرمند پرتوان موسیقی فولکلوریک گیلان بود که بعنوان کارگردان هنری مجالس با یک گروه فیلمبردار و دو دوربین ویدئویی فعالیت داشت. همت حاج اسماعیل بحرخران بانی این مجالس شایان تقدیر است. گفتنی است که تعزیه خوانی و تعزیه گردانی در گیلان سابقه ای طولانی دارد و اجرای مجالس تعزیه در گیلان دارای ویژگیهای خاصی است که همیشه در ایران مطرح بوده است.

## انجمن ترویج علم گیلان

انجمن ترویج علم گیلان بزودی در رشت تأسیس می شود. هدف این انجمن تلاش در جهت ترویج علم و رشد فرهنگ علمی از طریق ایجاد رصدخانه، آسمان نما، کتابخانه، موزه، نمایشگاه علمی (کاشکده) و برنامه ریزی و اجرای سخنرانیها و بازدید علمی و نظایر آنست. این انجمن در گام نخست تأسیس رصدخانه در ماسوله را وجهه همت خود قرار داده است.

قرار است انجمن ترویج علم در شهریور ماه جاری نمایشگاهی از آزمایشهای آموزنده و جالب فیزیک (فیزیکسرا) در رشت برپا کند.

نشانی موقت: رشت، صندوق پستی ۳۷۱۸-۴۱۶۳۵

## ویژگیهای موسیقی محلی گیلان

مرکز موسیقی تجربی دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران که از مهر ماه ۱۳۷۱ شروع به کار نمود و تاکنون بیش از ۱۵ کنفرانس علمی و کنسرت پژوهشی آموزشی برگزار کرد در بهار امسال عنایتی هم به موسیقی بومی گیلان نشان داد و در هیجدهم اردیبهشت ماه سال جاری در سالن شهید مرتضی آوینی این دانشکده کنفرانس پژوهشی آموزشی ویژگیهای موسیقی محلی گیلان ترتیب داد. سخنرانان این جلسه عبدالله ملت پرست رهبر گروه عشاق گیلان و فریدون پوررضا هنرمند برجسته و قدیمی گیلان بودند. استاد پوررضا همراه ستور علی شکوری نمونه هایی از ملودیهای فولکلوریک گوشه کناران گیلان را در ضمن سخنرانی اجرا نمود که با استقبال فوق العاده تماشاچیان مواجه گردید.

## سفر یک هیات قزاق به گیلان

هفته اول تیرماه آقای کی ایف استانداری استان منگستاو قزاقستان همراه هیاتی از مقامات عالی آن استان به دعوت مهندس طاهایی استاندار گیلان وارد رشت شدند و در فرودگاه رشت مورد استقبال همتهای گیلانی خود و مقامات عالی استان میزبان قرار گرفتند.

هدف از سفر مهمانان قزاقی آشنایی نزدیک با امکانات صنعتی، کشاورزی و فرهنگی گیلان بود. همچنین گسترش دوجانبه بازرگانی بین استانهای گیلان و منگستاو و ایجاد شرکت‌های مشترک تجاری در شهرهای رشت و اکتاو و نیز افتتاح خط کشتیرانی حمل کالا و مسافر بین بنادر انزلی و آستارا جزو اهداف دیگر این سفر عنوان شد که نهایتاً منجر به امضاء یادداشت تفاهمی در دو نسخه به دو زبان روسی و فارسی در تاریخ ۷۳/۴/۴ گردید.

مقامات قزاقی در این سفر علاوه بر رشت از شهرهای ماسوله، انزلی و لاهیجان نیز دیدن کردند و میان دو شهر رشت و اکتاو قرارداد برادرخواندگی به امضاء رسید. همچنین بنا بر مذاکراتی که در سطح وزارت خارجه ایران و قزاقستان جاری است فرار است در آینده نزدیک دو کسولگری در شهر رشت و اکتاو تأسیس شود.

استان منگستاو با وسعتی بیش از ۱۰ برابر گیلان اما جمعیتی معادل ۱/۳ میلیون نفر (یک میلیون نفر کمتر از گیلان) یکی از ۱۹ استان جمهوری نوپای قزاقستان است که در شمال شرقی دریای خزر واقع شده و با ما سرز آسی مشترک دارد. منگستاو ۵۰٪ نفت خام آن کشور را تأمین می‌کند. منابع تولید گاز و اورانیوم و نیروگاه اتمی آن از شهرت جهانی برخوردار است. ۶۰٪ جمعیت منگستاو مسلمان هستند.

لازم به یادآوری است اواخر اردیبهشت ماه سال جاری نیز آقای سوگنی تیر شیلینکو نخست وزیر قزاقستان به ایران سفری داشتند که بهنگام خروج از ایران از استان گیلان بازدید بعمل آورده بودند و اعلام بندرانزلی را بعنوان منطقه حراست شده گمرکی که از سوی آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور عنوان شده بود برای همکاریهای بازرگانی و اقتصادی دو کشور بسیار لازم دانسته بودند.

## نسل ببر خزر منقرض شد

کارشناسان محیط‌زیست نژاد ببر خزری را بخاطر تبدیل جنگل‌ها و بیشه‌زارهای شمال به اراضی کشاورزی و ساخت‌وساز بی‌رویه بدست انسان منقرض شده اعلام کردند. ببر خزر در جنگل‌های پست جلگه‌ای و مناطق میان‌بند می‌زیست و همزمان با محو جنگل‌ها به کوهستانهای مرتفع مهاجرت کرد و در آن جا بر اثر عوامل ناهمگون محیط‌زیست مناسب با طبیعت خود و طعمه‌گذاری دامداران برای نجات دامهایشان از خطر حمله این حیوان به تحلیل رفت و منقرض شد. آخرین نمونه‌ای که از این جانور وحشی در جنگل‌های شمال مشاهده شد ۳۵ سال می‌گذرد.

ببر خزر دارای نواری سیاه بر روی شانه پایین گردن و طرف خارج ران بوده و به ببرهای هندی شباهت داشت.

## ۱۰۰ کامیون کالا

### اهدایی مردم گیلان به جمهوری آذربایجان

در پی سفر خرداد ماه آقای حیدر علی اف رئیس جمهوری آذربایجان به ایران که در گیلان هم توقفی کوتاه داشت و در رابطه با همکاریهای بازرگانی و فرهنگی میان دو کشور بحث و تبادل نظر شده بود، حجت الاسلام احسان بخش نماینده ولایت فقیه و مقام رهبری در گیلان و مهندس طاهایی استاندار و عده‌ای از مقامات عالی استان به باکو عزیمت کردند. همراه این هیات کاروانی متشکل از صد کامیون کالا که بیشتر مواد خوراکی و ارزاق عمومی بود بعنوان هدیه مردم گیلان به آن کشور فرستاده شد.

هیات گیلانی در این سفر با رئیس جمهور، نخست وزیر، رئیس مجلس و مردم جمهوری آذربایجان دیدار و گفتگو داشتند؛ تأسیس کسولگری جمهوری آذربایجان در رشت، احداث بازارچه مشترک مرزی، ادامه راه آهن آستارای آذربایجان به آستارای ایران، رفع مشکلات کشتیرانی و تردد کامیونها از اهم قراردادهای و مذاکرات فیما بین مقامات عالی استان گیلان و آن جمهوری بوده‌است.

### بزرگداشت دکتر محمد معین در اصفهان

روز پانزدهم اردیبهشت ماه سال جاری به همت آقای غلامحسین حاج‌بابایی مؤسس مدرسه راهنمایی استاد معین در اصفهان، همزمان با هفته معلم و سالروز تولد استاد معین مراسمی برای بزرگداشت زنده یاد دکتر محمد معین برگزار شد. در این مراسم که تدارک آن از چند ماه قبل آغاز شده بود خانم دکتر مهدخت معین فرزند دکتر معین و خانم امیرجاهد همسر آن مرحوم به همراه عده زیادی از دانشگاهیان و فرهنگیان تهران و اصفهان شرکت داشتند. سخنرانان این مراسم عبارت بودند از دکتر نوش آفرین انصاری، آقای حاج‌بابایی، دکتر علی شریعتمداری، دکتر سیدجعفر شهیدی، آقای قدسی، دکتر مهدی محقق، دکتر مهدخت معین، مهندس مجید ملکمان، دکتر مهدی نوریان که در مورد خصوصیات علمی و اخلاقی و مقام و مرتبه وی و آثارش صحبت کردند. سرودخوانی دانش‌آموزان و اجرای موسیقی ایرانی نیز جزو برنامه بود. در پایان یادبودهایی از طرف مدرسه راهنمایی استاد معین به فرزند و همسر دکتر معین اهداء شد. این یادبودها توسط استاد حسن کسایی و ارحام صدر هنرمندان برجسته اصفهان اهداء شد.

(باتشکر از یکی از دوستان: گیله‌وا در اصفهان در تنظیم و ارسال خبر)

### نهضت جنگل، موضوعی همیشگی و تازه

مرکز مطالعات خاورمیانه کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد همه ساله به مناسبت‌های مختلف در موضوع سخنانی گوناگون برنامه سخنرانی ترتیب می‌دهد. موضوع سخنرانی ۱۹ ماه می اسامال "نهضت جنگل" و سخنران جلسه پروفیسور فرهاد کاظمی استاد دانشگاه نیویورک بود. سخنرانی تحت عنوان "دهقانان، سیاست و قیام در ایران: میرزا کوچک‌خان و نهضت جنگل" ایراد شد که بسیار مورد استقبال قرار گرفت.

## سمپوزیوم مسائل منطقه دریای خزر

### و آسیای میانه در اسکاتلند

کنفرانس سه روزه‌ای تحت عنوان سمپوزیوم مسائل منطقه دریای خزر و آسیای میانه در روزهای ۱۸ تا ۲۰ تیر ماه ۷۳ (۸ تا ۱۱ جولای ۹۴) در دانشگاه ادینبورگ (اسکاتلند) تشکیل شد که در آن دانشگاهیان متخصص و کارشناس در امور منطقه از کشورهای انگلستان، ایران، ترکیه، امریکا، ازبکستان، باشقرستان (فدراسیون روسیه)، لهستان، ایتالیا، فرانسه، اسرائیل، تاجیکستان و جمهوری آذربایجان شرکت داشتند.

از هیجده گزارش که در جلسات کنفرانس ارائه شد دو گزارش از اساتید گیلانی، پروفیسور رواسانی از دانشگاه اولدنبورگ آلمان و دکتر علی گرانمایه از دانشگاه لندن بود. عنوان سخنرانی پروفیسور رواسانی «جامعه بزرگ شرق» درباره روابط تاریخی، فرهنگی و عاطفی مردم منطقه و نقش اخلاقی استعمار در این روابط بود. دکتر گرانمایه نیز درباره آخرین تلاش ایران در آسیای میانه در نیمه دوم قرن نوزدهم، براساس کتاب «سفارت‌نامه خوارزم» تألیف رضاقلی خان طبرستانی مشهور به «هدایت» سخن گفت و نظرات سفیر دانشمند ایران «هدایت» را با ملاحظات و آراء سیاحان غربی درباره آسیای میانه مقایسه نمود.

### احداث دو میدان و دو پارک جدید

#### در شهر رشت

در دو ماه گذشته شهرداری رشت با بسیج نیروی کار ورزیده و استفاده از حداکثر امکانات و تجهیزات موجود و سرعتی قابل توجه و در یکی دو مورد قابل ستایش دست به احداث دو میدان و دو پارک کوچک در نقاط مختلف شهر زد:

میدان "گیلان" در مدخل ورودی شهر رشت (از طرف تهران) به وسعت ۸۰۴ مترمربع و صرف هزینه‌ای برابر ۸/۵ میلیون تومان

میدان "یيجار" واقع در تقاطع بلوار شهید چمران و کمربندی شهید مدرس به وسعت ۳۴۲۰ مترمربع و هزینه‌ای معادل ۱۵ میلیون تومان

پارک اندیشه به مساحت ۱۲۰۰۰ مترمربع و صرف هزینه‌ای معادل ۱۲۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال روبروی دبیرستان شهید بهشتی (شاهپور سابق)

پارک گلایل به مساحت ۵۰۰۰ مترمربع و هزینه‌ای معادل ۳۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال واقع در کمربندی شهید بهشتی اول شهرک قدس

جای امیدواری است با اقدامات بجا و سریع شهرداری از این پس شاهد التیام زخمهای چرکینی باشیم که چون دمل‌های زشتی سالیان دراز بر چهره شهرمان وجود داشته است.



گیلهوا: لطفاً از خودتان بگویید، از آغاز تا امروز.  
 ❊ ضیاءپور: این کار را نمی‌توانم بکنم. مگر اینکه بسیار فشرده باشد.  
 ❊ منظور ما هم گزارشی فشرده است.  
 ❊ در سال ۱۲۹۹ در انزلی به دنیا آمدم. بسیاری از بستگان در رشت و انزلی و گسگرات، صومعه‌سرا، فومن و اندکی دورتر در مازندران پراکنده بودند. ارتباط من بیشتر با رشت بود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در انزلی به پایان رساندم و در سال ۱۳۱۷ به تهران آمدم. قصد داشتم دوره موسیقی را برای آهنگسازی ببینم.  
 ❊ در کجا؟

❊ در هنرستان موسیقی که محلش سر خیابان صفی‌علی‌شاه بود و استادهاى چک در آنجا تدریس می‌کردند. نزد آن‌ها می‌خواستم آهنگسازی را شروع کنم. آنها ولی نتوانستند در ایران بمانند. و من هم موسیقی را رها کردم و رفته به هنرستان نقاشی قدیمه.

❊ مدرسه صنایع مستظرفه منظورتان است؟  
 ❊ بله، مدرسه صنایع مستظرفه قدیمه. در آن جا نقش قالی، نقش کاشی، تذهیب و مینیاتور یاد میدادند.

❊ همان موقع که طاهرزاده بهزاد مسئولش بود؟  
 ❊ بله حسین طاهرزاده بهزاد. دوره آنجا را نزدیک سال ۱۳۱۹ تمام کردم.

❊ این مدرسه یادگارهای بزرگی برایمان به جای گذاشته، خوشحال می‌شویم کمی درباره این مدرسه و حضور شما را آنجا توضیح بدهید.

❊ وقتی به آنجا وارد شدم، چند استاد برای چهار رشته همکاری داشتند. هادی‌خان تجویدی، زاویه که شاگرد او بود، ضمن کار که جا افتاده بود از او استفاده می‌شد و باقری و کریمی. باقری نقش تذهیب کار می‌کرد. تذهیب را آقای درودی، نقشه قالی را آقای رهبری و آقای درویش هم نقش کاشی را کار می‌کرد.

❊ شما چه خواندید؟

❊ در آن موقع چند رشته با هم تدریس می‌شد و مقداری ادبیات که دکتر بیانی تدریس می‌کرد. در سال ۱۳۲۰ ما را انتقال دادند به دانشگاه. در آن زمان من در رشته نقاشی طبیعی سازی می‌کردم.

❊ کدام دانشگاه؟

❊ دانشگاه تهران، هنرهای زیبا که آن وقت اسمش هنرکده بود. آنجا با برنامه‌هایی که فرانسویها تهیه کرده بودند، کارم را در دوره اول نقاشی، مجسمه‌سازی و تزئینات تمام کردم.  
 ❊ به یک معنی هنرهای تجسمی.

❊ بله. به اصطلاح تاریخ هنر و آناتومی داشت. مجسمه‌سازی را آقای صدیقی به عهده داشت و آناتومی را آقای دکتر کیهانی و تاریخ هنر را آقای محسن مقدم و از فرانسوی‌ها دوپرویل بود، مادام آشو بود، سیرو بود و آقای آفتان دریان که مقیم فرانسه بود و آقای علی‌محمد حیدریان هم بود. در اینجا من شاگرد اول شدم با درجه ممتاز و مدال درجه یک فرهنگی گرفتم. همان موقع دولت فرانسه بورسیه در اختیار ایران گذاشته بود و دانشگاه مرا در این رشته انتخاب کرد و به اتفاق دیگران در سال ۱۳۲۵، درست یادم نیست، رفتم به فرانسه. آنجا دولت فرانسه ما را به بژار معرفی کرد. دانشگاه ملی بود. و به گران شاتیر که مربوط به طرح و مجسمه‌سازی بود. ما برای تکمیل کردن رشته تحصیلی رفته بودیم و از تمام امکانات دولت فرانسه

❊ خروس من جنگی است، پر و بال او مثل نيزه می‌ماند. مثل مبارزی که مبارزه می‌کند. خروس جنگی بر مبنای افسانه خودمسان است. خروس برای انجمن، همانطور که گفتم یک سمبل بود. خروس به خاطر این که از نظر هیكل و رنگ آمیزی زیباست. جنگی است و ما مبارزه داشتیم با عده‌ای از صاحبان ذوق که کهنه پرست بودند. ما می‌گفتیم فرزند زمان خود باشید.

❊ مخالفان می‌گفتند با طرح یک شیوه از نقاشی اروپایی من می‌خواهم آن شیوه را به ایرانیان دیکته کنم.

استفاده کردیم. در اواخر کار در کارگاه نقاشی استاد آندره لوت که استاد شناخته شده جهانی بود کار کردم و تاریخ هنر، سبک‌شناسی، جامعه‌شناسی، پوشاک و دکوراسیون را در کنار درسهای ادامه دادم. بعد از چندبار رفت و آمد تحصیلاتم را در آنجا تمام کردم و با گرفتن دکترای هنرهای تجسمی، چند سالی آنجا ماندم. به ایران که بازگشتم، کار تازه‌ای را با برداشت تازه‌ای شروع کردم. آن برداشت نهضت هنری بود.

❊ بسیار خوشحال می‌شویم درباره نهضت هنریتان توضیح بدهید. اصلاً چرا "نهضت" و در برابر چه چیز "نهضت"؟

❊ دانشکده هنر ما در تهران دو عیب اساسی داشت. و من با چشم و گوش به این اوضاع نگاه می‌کردم، در هنرستان صنایع مستظرفه قدیمه و حتی جدیده همه طبیعی‌سازی می‌کردند. و این برای من لطفی نداشت. عیب دانشکده این بود که برداشت‌ها امپرسیونیسم بود.

❊ آگاهانه یا غیرآگاهانه؟

❊ من نمی‌دانم.



❊ یعنی ادامه کار کمال‌الملک بود؟

❊ نه، نه، صورت دیگر داشت. شما می‌دانید که کمال‌الملک آدم بااستعدادی بود. ولی آدم متعصبی هم بود. ایشان مدتی در فرانسه بودند و اغلب در موزه لوور کپی می‌کردند. در حالیکه در همان موقع امپرسیونیسم رواج داشت و نقاشی طبیعی‌سازی یعنی رئالیسم و ناتورالیسم کنار رفته بود. یعنی موجودیشان محدود بود. در واقع زمانه، زمانه دیگری بود و امپرسیونیسم غالب بود. و ایشان در عمل توجه‌ای به امپرسیونیسم نداشتند و فقط کپی‌کاری می‌کردند. مدرسه صنایع مستظرفه را که تشکیل دادند، عده‌ای شاگرد تربیت کردند، براساس شیوه طبیعی‌سازی. آنچنان که این کار با عکاسی هیچ مو نمی‌زد. البته این به آن معنی نیست که هیچ‌گونه تفکر و کار وجود نداشته...

❊ بس‌دین ترتیب امپرسیونیسم ادامه کار شاگردان کمال‌الملک نمی‌توانست باشد.

❊ نه‌خیر، نه‌خیر. یک مشکل کار ما در ایران همین عینی‌سازی بود که دنیا دیگر آن را نمی‌پذیرفت. چون فکر هنری در آن نبود.

❊ هنر قبل از هر چیز تخیل و خلاقیت است.

❊ بله. همین است که شما می‌گویید. مشکل دیگر ما مینیاتور بود. می‌دانیم که در دوره صفویه، وقتی حکومت در یک شهر متمرکز می‌شد، هنرمندان همه مملکت را در آنجا گرد می‌آوردند. که آن موقع، اصفهان بود. در اصفهان، مکتبی که شکل گرفت تلفیقی از مکتب هرات، تبریز، شیراز بود. اینها آمدند حضور پیدا کردند و مخلوط با سلیقه اصفهان شد. این مجموعه، مکتب اصفهان نام گرفت.

❊ کار رضا عباسی...

❊ مکتب اصفهان بود. او یک نابغه بود. در این زمان که صفویان قدرتی شده بودند در برابر عثمانیان، ارتباط بین ایران و خارج برقرار شد. در این رفت‌وآمدها، برای خوش آیندی، اغلب هدیه‌هایی از چهره‌های شاهان را می‌آوردند با واکسیل و هیئت موقر که ایران هم چیزهایی را از کارهای مینیاتور می‌داد. این رابطه عامل رشد طبیعی‌سازی در نقاشی ایرانی شد. مینیاتور دیگر چیزی برای گفتن نداشت جز تکرار صحنه‌ها و رنگ آمیزی.

❊ ببخشید. اوج مینیاتورسازی اگر اشتباه نکنیم در دوره صفویه بود. و مرادوه فرهنگی آغازیست برای تقلید از نقاشی غربی. شما از اوج تقلید صحبت می‌کنید و یا از آغاز آن.

❊ صفویه در قرن یازدهم قمری بود. در آغاز هنرمندان به ترکیبات داخلی پرداختند و مکتب اصفهان نضج گرفت.

❊ پس تقلیدسازی حداقل در اوآن دوره حکومت صفویه نبوده است و مکتب اصفهان راه خود را باز یافته بود.

❊ بله. در این مرادوات زیاد می‌شود و مینیاتور دیگر تکراری شده بود و محتوای آن ساده بود و حرفی برای گفتن نداشت. صحنه‌ها و رنگها یکنواخت بود. استاد چیزی را به شاگرد می‌داد می‌گفت ترسیم کن. جز یکی دو نفر که این شیوه را رها کردند...

❊ چه کسانی بودند؟

❊ در اوج رضا عباسی بود. شما میرسیدعلی و سلطان محمد را هم دارید. ولی رضا عباسی به طرح دیگر پرداخت. البته رضا عباسی کار مینیاتور هم کرده است. ولی علاقه‌اش بیشتر به طرح و حرکت بود. اکسپرسیون به طرح داد و آنچنان

نقاش ایرانی باید بدانند مال کجاست و چه رنگی را باید به کار بگیرد. اگر نقاشان بدون شناخت محیط خود، از رنگهای اروپایی تقلید می‌کنند، در برابر من راه و مکتب ایرانی خودم را دارم. شیوه کار از آن خود من است. باید به توانایی‌هایمان توجه داشته باشیم.

بزرگان ما درباره گیلان می‌توانستند کار کنند، ولی نکردند. و یا کم کردند. پورداود را داشتیم، معین را داشتیم که آدمهای زنده‌ای بودند. نشد به این اصل برسند و شاید اگر وقت می‌شد، می‌کردند.

گذشته را باید حرمت گذاشت و شناخت ... و نو پاها را باید برومند کرد

این بود که عده‌ای از مینیاتور نان می‌خوردند. کار شده بود بازاری. اروپاییها از مینیاتور و تذهیب استقبال می‌کردند و آنها برایشان کار سفارشی می‌ساختند. این کار را حتی حسین بهزاد هم کرد. تقلید از گذشته ولی ساده‌تر و کمی هم شبیه به مینیاتور هندی.

بدین ترتیب، نهضت هنری شما در برابر چنین شرایط ویژه‌ای آغاز به کار کرد؟

بله. من برای این کار انجمن تشکیل دادم. البته با عده‌ای. این عده که بودند؟

قریب در ادبیات، شیروانی در تئاتر، خانه در موسیقی. بعد یکی دو نفر را به دلایلی از انجمن کنار گذاشتیم.

ارگان انجمن شما، مجله خروس جنگی بود. بله.

به تازگی کتابی منتشر شده از آقای فرزانه. موضوع کتاب خاطرات نویسنده در ارتباط با صادق هدایت است. در صفحه ۱۳۳ کتاب آمده که شما طرح خروس جنگی را از پیکاسو گرفته‌اید؟ این نظر درست است؟

خیر. من این کتاب را نخوانده‌ام. طرح من با طرح پیکاسو فرق دارد. فقط کافی است این دو طرح را کنار یکدیگر بگذارید. دید من چیز دیگری بوده و دید پیکاسو چیز دیگری. ممکن است الهامی بوده باشد. اگر آقای قریب در انجمن ما پیشنهاد نمی‌کرد از خروس بهمن افسانه‌ای ما که سمبل بیداری مردم بوده، چیزی طرحی را نمی‌زدم. خروس من جنگی است پر و بال او مثل نرزه می‌ماند. مثل مبارزی که مبارزه می‌کند. خروس جنگی بر مبنای افسانه خودمان است. خروس برای انجمن ما همانطور که گفتم یک سمبل بود.

خروس به خاطر این که از نظر هیكل و رنگ آمیزی زیباست، جنگی است و ما مبارزه داشتیم با عده‌ای از صاحبان ذوق که کهنه‌پرست بودند. ما می‌گفتیم فرزند زمان خود باشید. می‌گفتیم فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر. برای این کار باید مبارزه می‌کردیم. و به همین دلیل اسم نشریه را گذاشتیم خروس جنگی. کنار آن هر هفته سه ساعت سخنرانی داشتیم. تمام اصناف می‌آمدند. مخالف و موافق و ما به صورت منطقی حرفهایمان را می‌زدیم.

واکنش محافظ هنری چه بود؟

جوانان ما را می‌بذرفتند. یک عده جاافزاده نمی‌توانستند آنچه را که داشتند از دست بدهند. از ما می‌پرسیدند ما به دنبال چه چیز باید برویم.

شما چیزی داشتید به آنها بدهید؟

بله، تحرک.

تحرک به چه معنی؟

تحرک در پیشبرد اندیشه‌های هنری. سواد هنری.

مدلی هم برایشان داشتید؟

مدل داشتن خطرناک است. این کار ما نبود. آن خروس طلایه گفتار ما بود. خروس از نظر ادبیات باستانی فرشته بهمن بود. هر روز بانگ می‌زد و مردم را از خواب بیدار می‌کرد. و ما هم کار ما این بود که بیدارباش بدیم که از هنر مملکت خودتان اطلاع بیابید.

این نوعی بازگشت به فرهنگ باستانگرا نبود؟

نه، نبود. ما می‌گفتیم آیا گذشته باستانی خودت را می‌شناسی تا بتوانی کاری بکنی؟ حالا که می‌خواهی کاری بکنی، آن کار چیست؟ برای این مشکل، کاری که من کردم، آن‌ها را می‌خواستم از کارهای ایرانی و اروپایی به

می‌دانیم که هیچ پدیده‌ای بی‌علت نیست. حالا اگر خانه را ترسیم می‌کردند یکی همین است که نمای ساختمان، شیشه‌بندی، درونی، اندرونی و... را تصویر کنند. برای مثال "تالار آینه" کمال‌الملک که برای خود ایرانی ملموس است، برای غربی نیز بسیار جالب بوده است...

از بحث اصلی کمی دور ماندیم.

بسیار خوب، مشکل اول را در دانشگاه گفتم که طبیعی‌سازی بود. و بعد بیسوادی نقاشان ما بود. یعنی شاگردان کمال‌الملک که طبیعی‌سازی می‌کردند. آنها فقط دست‌ها و چشمان کار می‌کرد. اطلاع از تاریخ هنر شش‌هزار ساله مملکتشان نداشتند. همان موقع که در دانشگاه درس می‌خواندم، تاریخ هنر مربوط می‌شد به تاریخ هنر اروپا. من به تاریخ هنر ایران فکر می‌کردم. کندوکاو کردم. همین انگیزه رفتن برای ادامه تحصیل بود. وقتی برگشتم باز تاریخ هنر اروپا درس داده می‌شد و دانشجوی ایرانی هیچ اطلاعی نداشت که هنرش باید با چه هویتی ادامه پیدا کند. مسئله سوم من، مشکل با توده‌ای‌ها بود. آنها دلشان می‌خواست آنچه را که هنرمند می‌سازد برای همه قابل فهم باشد. برتقال فروش، ماهی فروش، تله‌موش فروش باید می‌فهمیدند. مشکل دیگر صاحبان ذوق ما بودند. آنها بدون تجزیه و تحلیل چیزی را خوب و بد می‌دانستند. اگر دو نفر ریش سفید کاری را تأیید می‌کرد، آنها نیز بدون چون و چرا آنرا تأیید می‌کردند. مشکل دیگر مینیاتور بود...

سیخشید. در آغاز ورود به دانشگاه به هنگام بازگشتتان، دو مشکل را قید کردید یکی مینیاتور و یکی شیوه نقاشی امپرسیونیسم.

درست است، دور افتادیم. نقاشان ما امپرسیونیسم ساده‌ای را به کار می‌گرفتند ولی محیط ما آن امپرسیون را نداشت که این امپرسیونیسم را به کار بگیرد.

چه کسانی این شیوه را رواج دادند؟

برنامه‌ای بود که فرانسوی‌ها گذاشته بودند. این کار آنها بود.

مشکل مینیاتور ما چه بود؟

عزیز من، مینیاتور یک‌نواخت شده بود. اصالت اندیشه نداشت؟

یعنی بازگشت به دوره صفوی بود.

بله. بازگشت به مکتب هرات بود. بازگشت به مکتب تبریز و اصفهان بود. منتهی ضعیف‌تر. هر دوره، یک شرایط ویژه‌ای دارد. وقتی آن شرایط موجود نباشد، مینیاتور هم نمی‌تواند باشد. به‌علاوه، یک خط دیگری که وجود داشت

کارش قوی بود که رامبراند در قرن ۱۷ از کارهای رضا عباسی تقلید کرده است.

این آثار موجود است؟

بله من اسلاید آنها را از یکی از دوستانم به نام آقای نگارنده گرفتم و در مجتمع دانشگاهی هنر که یک سینما یک هفته‌ای داشتم، به دانشجویان نشان دادم. تقلید رامبراند را از کار رضا عباسی برای دانشجویان کاملاً تازگی داشت. حتی ما تیس هم از رضا عباسی تقلید کرده که آنها را هم نشان دادم. زمانی که طبیعی‌سازی به ایران آمد، رجال مملکت علاقه نشان دادند تا از چهره‌هایشان طرح زده شود. اما این کار سریع انجام نگرفت، چون ایرانی دید و جهان بینی دیگر از نظر هنر داشت. و عادت به مینیاتور و تجمل در نقاشی داشت. آنها که طبیعت را می‌ساختند، تمام ریزه‌کاریهای تزئینات مربوط به مینیاتور را آنجا دخیل می‌کردند و این کار اوجش رسید به دوره قاجار. در دوره زند و قاجار این کار بیشتر روی قلمدان‌ها صورت می‌گرفت. وقتی به دوره قاجار رسید، فتحعلی‌شاه که آدم خودخواهی بود، گذاشت انواع و اقسام نقاشیها را از او بکشند. نقاشیهایی که از دوره قاجار داریم طبیعی‌سازی است با تزئینات ایرانی. ما افت مینیاتور را در این جا دیگر به خوبی تشخیص می‌دهیم.

فکر نمی‌کنید اوج شیوه‌سازی وقتی بود که روزنامه‌های دوره ناصری نشر یافت. و ناصرالدین شاه از نقاشان صنایع‌الملک، ابوتراب غفاری و میرزا موسی و... خواست تا در هر شماره چهره یکی از سران قاجار را در روزنامه‌های دولت علیه ایران، شرف و شرافت نقاشی کنند؟

بدیهی است. از نظر تجزیه و تحلیل اجتماعی و کار درست است.

اوج شیوه‌سازی در دوره قاجار را می‌گوییم.

ببینید در این دوره کارهای زیادی صورت می‌گیرد. و بعد افت پیدا می‌کند و به نقاشی قهوه‌خانه‌ای می‌رسد.

در دوره قاجار دو تم مشخص داریم. یکی تک چهره‌سازی و دیگری نقاشی از بناها و عمارات تاریخی و سلطنتی. دلم می‌خواهد انگیزه موضوع دوم را بدانم.

دو جواب برای شما دارم. یکی علاقه‌مندی پادشاهان به خانه‌های مجللشان بود. آنها که دوست داشتند، چهره‌های خود را ابدی کنند، میل داشتند خانه‌هایشان نیز چنین بشود. نکته دیگر تعریف شخصیت‌های بیگانه از معماری ایرانی بود. شاه به همین دلیل می‌خواست از این خانه‌ها نقاشی کنند. ما



شیوه علمی آگاه سازم. بدین ترتیب، بعضی از مکتب‌های اروپایی را در زمینه نقاشی عرضه کردم. یعنی خودم چیزهایی ساختم و با بروشور و سخنرانی‌ها توجیه کردم و توضیح دادم. که چرا این به وجود آمد. - مجموعه سخنرانی‌های من در این زمینه اکنون در دست چاپ است که امیدوارم با حل مشکل کاغذ در دسترس عموم قرار بگیرد. مخالفان می‌گفتند با طرح یک شیوه از نقاشی اروپایی من می‌خواهم آن شیوه را به ایرانیان دیکته کنم. هدف این نبود. هدف این بود که بگویم این کار بدین طریق ساخته می‌شود، آنهم روی زمینه‌ای و علتی نه اینکه شما آنرا تقلید کنید، آنرا بشناسید.

این کارها براساس کدام مکتب‌ها بود؟

گوییم، اکسپرسیونیسم... و سخنرانیهای من درباره ۲۴ مکتب بود.

در کدام نشریات؟

ایران، شهسوار... ۲۱ سخنرانی تحقیقی - تاریخی در کنگره‌های علمی داشتم، ۷۲ سخنرانی در رادیو که اغلب در مجله خروس جنگی، کویر، مهر ایران و... چاپ شده است.

همین موقع‌ها بود که شما نقد نقاشی هم می‌نوشتید؟  
بله.

نهیض شما پایانش به کجا انجامید؟

روشنگری جوانان و حتی برخی از جا افتادگان نسبت به واقعیت موضوع بود. من هم نمی‌خواستم ارائه طریق بکنم که چه بکنند. آنها باید خود می‌آموختند. چه هنر ایرانی و چه هنر خارجی را. و زمان خود را باید می‌شناختند.

می‌توانید تنی چند از هنرمندانی را که از این نهیض بهره‌ور شدند نام ببرید؟

تمام شاگردان من که الان هستند. پرویز کلانتری‌ست و شاگردان غیرمستقیم من حمیدی، عقیقی، فروتن، احمد اسکندری، عامری و... اسامی آنها یادم نیست. پاکباز هم بود. در اولین نمایشگاه او، بروشور را من نوشتم و به او هشدار داده بودم که خطا نکند. البته از کارهایش تعریف نیز کرده بودم.

اگر اجازه بدهید به کارهای تحقیقاتی شما بپردازیم. یکی از کارهای خوب شما پژوهش بر پوشاک ایرانیان است. که البته دید نقاشی شما هم اینجا نقش داشته. می‌خواهیم بپرسیم ضرورت این کار چه بود. و این کار چقدر وقت شما را گرفت.

حدود سه یا سه‌سال و نیم تمام ایران را گشتم. شمال، جنوب، مغرب و مشرق ایران را گشتم. سواره و پیاده. با سه چهار تا دوربین. آنچه مرا جلب کرد، فضای محیط‌ها از نظر رنگ آمیزی بود و در اینجاها فضای پوشاک هم جلوه‌گری می‌کرد که در مجموع این رنگ‌ها، رنگ ایران بود.

منظور روانشناسی رنگ است؟

بله... ما گیلک هستیم. محیط ما سرسبز است. وقتی رنگهای کتراست می‌آیند توی این سبز، مثل لباسهای قرمز با پولک‌ها و تزئینات با رنگ سفید توی سبز برای ما جلوه خاص پیدا می‌کند. به کویر که می‌روید آن رنگ قهوه‌ای و طلایش یک فضای رمزگونه دیگری دارد. هر محیطی رنگی داشت که مجموع آن رنگ ایران بود. چیزی که ما به عنوان فرزندان این کشور باید رنگ ایران را می‌شناختیم. به مملکت ما، گرمسیری می‌گویند. نقاش ایرانی باید بداند مال

کجاست و چه رنگی را باید به کار بگیرد. اکثر نقاشان بدون شناخت محیط خود، از رنگهای اروپایی تقلید می‌کنند. در برابر، من راه و مکتب ایرانی خودم را دارم. شیوه کار از آن خود من است. باید به توانایی‌هایمان توجه داشته باشیم. متأسفانه هنوز هم نداریم. در بی‌ینال اخیر نقاشی من در برابر شش نفر فقط یک رای داشتم. پیشنهاد دادم در موزه هنرهای معاصر کلاس بگذارند تا با اوپک و اسلاید تاریخ هنر ایران و جهان تدریس بشود. کاری را که من پنجاه سال کرده‌ام. قبول کردند. قرار شد تجزیه و تحلیل هنر ایران را به عهده من بگذارند... هنوز هیچ اقدامی نشده. چه قدر من سعی کردم تا شاید بتوانم یک دانشکده هنری در گیلان بسازند، نشد...

اجازه بدهید این مسئله را در جای خودش دنبال بگیریم و بار دیگر درباره پوشاک از شما بشنویم. تحقیقات شما را در زمینه پوشاک قبل از اسلام داریم...

ما قبل تاریخ را ندارید. چاپ نشده است از دوره ماد داریم به پایین  
پس لطفاً درباره تمام کارهایتان در این راستا توضیح بدهید.  
کتابی دارم به نام پوشاک ایلات و عشایر ایران که نایاب است.

برای ارائه کار از چه شیوه‌ای استفاده می‌کردید، آیا از عکسی که می‌گرفتید، عیناً استفاده می‌کردید؟  
بله. این یک سند موزه‌ایست. من نقاشی نمی‌کردم. نمی‌شد دست برد...

مستندسازی می‌کردید؟

بله، کارم مستندسازی بود. دست بردن در یک سند جنایت است. ما ۲۰ نوع لباس در ایران داریم. لباس کرد، بلارو آذربایجانی با گیلک و مازندرانی فرق می‌کند. شاهسون و مهابادی با هم فرق دارند. من آنهایی را که شبیه هم بودند نگرفتم، آنهایی را که روی پای خودشان بودند، جمع‌آوری کردم. همه مستند و قابل استفاده.

اساس این تنوع را در چه می‌بینید؟

در اقوام مختلف ایرانی. انواع کرد داریم، جنوبی‌ها را داریم و... همه را در محل عکس گرفتیم و طراحی کردیم. طراحی بیشتر برایم اهمیت داشت. می‌دیدم لباس چند تکه است و چند رنگ دارد. و بعد می‌پرسیدم آیا اینها رنگ‌های دیگری هم دارند. و بعد یادداشت می‌کردم.  
مستندسازی پوشاک قبل از تاریخ بر چه اساسی صورت گرفته.

براساس یافته‌های باستانشناسی. از روی مستندات حفاریها استفاده کرده‌ام. چه آثاری که در موزه‌ها بود و چه تصویر آنها در کتابها. نمونه‌هایش را ببینید [کتابشان را می‌آورند] این سرپوش ایرانیان پیش از تاریخ است. قدیمی‌ترین کلاه ایرانیان. مال سیلک کاشان است. این هم مال شیر سوخته است. کتاب مشکل کاغذ دارد.

روی پوشاک شاهنامه هم کار کرده‌اید؟

از من خواسته بودند درباره رزم‌افزار و پوشاک شاهنامه کار کنم.

پوشاک دوره افسانه‌ای، پهلوانی و تاریخی شاهنامه؟

برای شما این اشتباه پیش نیاید. فردوسی شاهنامه را در قرن چهارم - پنجم هجری قمری نوشت.

یعنی فردوسی از رزم‌افزار و پوشاک این دوره در شاهنامه استفاده کرده.

بله. به خاطر این که رزم‌افزاری از دوره پیشدادیان و کیانیان را نمی‌شناختند. فردوسی برای هیجان بخشیدن موضوع، از وسایل و پوشاک زمان خودش استفاده کرده. زمانی را که برای کار در اختیار من گذاشته بودند، کم بود. مقداری تحقیق شد ولی به سرانجام نرسید.

اجازه بدهید بحث را درباره گیلان ادامه بدهیم. درباره گیلان به نظر شما چقدر کار شده؟

بزرگان ما درباره گیلان می‌توانستند کار کنند، ولی نکردند. و یا کم کردند. پوراود را داشتیم، معین را داشتیم که آدمهای زنده‌ای بودند. نشد به این اصل برسند و شاید اگر وقت می‌شد، می‌کردند.

گویا در کنگره گیلان‌شناسی در رشت، شما سخنرانی داشتید موضوع آن تعریف واژه "رشت" بود.

بله چنین سخنرانی داشتم. باید بدانیم که در حدود ۲۰۰ فرهنگ موجود داریم. که هر یک از دیگری استفاده کرده و خود چیزی به آن افزوده و فرهنگ دیگری شده است. من در اغلب فرهنگها دیده‌ام که "رشت" را به مفهوم زیباله‌دانی و نسبت‌هایی اینگونه داده‌اند. این تعاریف درست نبود. من از حدود ۲۸ سال پیش روی فرهنگ لغات گیلکی گیلان تطبیقی کار می‌کنم.

فرهنگ لغات؟

بله. یعنی واژه را با زبان اوستایی یا ارمنی یا... تطبیق داده‌ام. در آن سخنرانی گفتم معنی "رشت" می‌شود نیزه. و رشتی یعنی نیزه دار و دلیل آوردم. در تاریخ، مردم این ناحیه سلحشور بوده‌اند. مدارگی که درباره تعریف "رشتی"

**رپورهای زمان ایران**  
از ریز تا اکنون  
نویسنده: میرزاغیب‌آبادی  
میرزاغیب‌آبادی

**پوشاک هنرهای ما می‌حما**  
در سخت‌ترین شرایط  
نویسنده: میرزاغیب‌آبادی  
میرزاغیب‌آبادی

**پوشاک ایرانیان**  
از چهارده قرن پیش تا آغاز دوره شاهنشاهی پهلوی  
نویسنده: میرزاغیب‌آبادی  
میرزاغیب‌آبادی

آوردم از جاهای مختلف از جمله از زبان اوستایی، این مفهوم را اثبات کردم. این مقاله در دانشگاه گیلان در دست چاپ است. امیدوارم وقتی چاپ شد، چند نسخه‌ای از آن به دست من نیز برسد.

☐ فرهنگ لغات تطبیقی شما، با کمک دانشگاه گیلان نمی‌تواند آماده و چاپ شود؟

● نمی‌توانم اینها را بدهم رشت تا روی آن کار کنند. این کار باید همین‌جا صورت بگیرد.

☐ آیا نمی‌شود، در همین‌جا، با یک برنامه‌ریزی متمرکز از دانشجویان و پژوهشگران استفاده کرد تا زیر نظر شما کار را آماده کنند.

● می‌شود. بچه‌های ما هم که آنجا هستند و احتمالاً کارهایی در این زمینه کرده‌اند، می‌توانند جمع بشوند و کارهایشان را بیاورند و این کار را تمام کنیم. هر کس جای خودش را خواهد داشت. قبول دارم که این نوع کار، کار فردی نیست و امیدوارم شرایطی پیش بیاید تا من بتوانم با کمک اهل فن آنرا تمام کنم.

☐ گیلان در قلمرو پوشاک و نقاشی چه جایگاهی در آثار شما دارد؟

● در کتاب پوشاک ایلات و عشایر ایران از پوشاک ساحلی و کوهپایه‌ای گیلان، اسنادی آورده‌ام.

☐ این دو نقطه، چه تفاوتی به لحاظ پوشاک دارند و چرا؟

● بخش ساحلی گیلان گرم است. طبعاً لباس آنها با لباس کوهپایه‌ایها فرق می‌کند. در بخش ساحلی لباسها نازک‌تر و کوتاه‌تر است و در بخش کوهپایه کلفت‌تر و بلندتر. اینها را مطلقاً در کتابی که سازمان "پژوهشگران ایران" درباره گیلان در دست چاپ دارند، آورده‌ام.

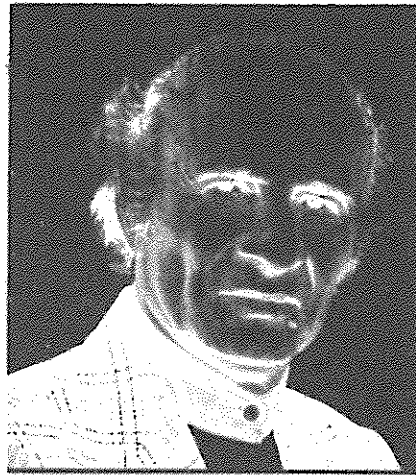
☐ از نظر روانشناسی رنگها چه؟  
● در این باره صحبت نکرده‌ام. ولی مطلبی است که خودش جای بحث فراوانی دارد. اگر وقت دیگری شد، برای شما صحبت می‌کنم.

☐ حتماً اطلاع دارید که به تازگی موزه مینیاتور آبکار در مجموعه کاخ موزه‌های سعدآباد افتتاح شده است. و تا آنجا که می‌دانم ایشان در یکی از کارهای شما، دستی داشتند و با شما همکاری کرده‌اند. حدود همکاری را بفرمایید و این که چرا خانم کلارا آبکار را انتخاب کردید؟

● بله خانم کلارا آبکار در کتاب پوشاک ایلات و عشایر ایران با من همکاری داشتند. ایشان هنرمندی هستند معتقد و با ایمان به کارهایشان. مینیاتور و گره از کارهای محوری این هنرمند بوده است. بسیار زن فعالی بوده و خوشحالم از آثار ایشان در موزه‌ای به نام آبکار نگهداری می‌شود و در معرض دید همگان قرار می‌گیرد. من به آثار ایشان با دیده احترام نگاه می‌کنم.

☐ درباره پوشاک، باتوجه به یافته‌های باستان‌شناسی از مارلیک و املش و نیز کاوشهای پراکنده دیگر در گیلان، آیا استفاده شده است؟

● بله. از همه آنها. و نوشته‌ام. و در همان سازمان در دست چاپ است. توضیح داده‌ام مردها چند نوع لباس داشتند و زنها چند نوع. از خرده آثار باز یافته هنری، پوشاک گیلانیان قبل از اسلام را بازسازی کرده‌ام. مثلاً در یک قسمت شبی خود شده پایش بود و یک جا تزئینات دامش و یک جا بالاته و یک جا تزئینات لچک سرش که اشتباه



قلمزده شده بود و آنرا تصحیح کردم. چند تا تصویر بزرگ داده‌ام و طراحی‌های بسیار دقیق.

☐ در مجموعه نقاشان ایران، نقاشان گیلان چهره‌ای روشن‌تر دارند. دل‌مان می‌خواهد درباره نقاشی و نقاشان گیلان بگویم.

● من تمام نقاشی‌های بقعه‌ها را دیده‌ام. و عکاسی کرده‌ام. بیشتر سبک نقاشی عامیانه را دارد.

● بله، ولی شاهکارند.  
☐ و در شهرهای دیگر ایران کمتر دیده می‌شود.

● درست است، ولی نه به این طریق که در گیلان است. مثلاً در دزفول و جاهای دیگر، ولی به پای گیلان از نظر فن نقاشی نمی‌رسند.

☐ این نقاشیها را چگونه دیده‌اید.

● این آثار را در حدود سی سال پیش دیده‌ام. امکانات خواستم از دولت تا روی آنها کار کنم، ندادند. این کارها برخی تعلق به دوره صفوی دارد.  
☐ دوره صفوی؟

☐ پیدا کردن معنویت یک موضوع باید برای هنرمند مطرح باشد.

☐ ما باید من خودمان را بکشیم.

☐ اشاعه فرهنگ جامعه‌ای مثل گیلان به دو زبان فزاری و گسیلکی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است وقتی این نشریه آگیله‌وا جان می‌گیرد، تمام اندیشمندان گیلان را و آنها را معرفی می‌کند به کشورمان ایران، به خودی خود، کار مهمی می‌کند.

● بله. از مکتب قزوین. حتی قبل از صفوی. قزوین نزدیک گیلان است. وقتی مرکز حکومت در قزوین قرار گرفت، رجال گیلانی در دربار قزوین بودند. آنها برای ساختن مزارها و بقعه‌ها از این هنرمندان استفاده کردند. برخی از آنها خراب شد بدون هیچ مسئولیتی و یکی خانه منجم‌باشی در لنگرود است که میراث فرهنگی دست انداخته. نقاشی‌های آن از دوره صفوی است. و گفتم چون مکتب قزوین است، پیش از صفوی. این نقاشیها بسیار جالب است. مثلاً ما اسب قرمز نداریم. ولی در این نقاشیها یک اسب را تماماً قرمز کرده‌اند. یعنی وقتی که حضرت قاسم (ع) می‌خواهند به جنگ بروند، آن خشونت را نقاش با توجه به معنویت موضوع به اسب نیز داده است. یک اسب داریم که کاملاً آبی فیروزه‌ایست وقتی که حضرت پیغمبر (ص) سوارند و به معراج می‌روند و یک اسب کهر رنگ و با رنگ‌های دیگر یک اکسپرسیون قوی دارند. آن وقت تا توانسته‌اند، ساده‌سازی شده است. ساده‌سازی کار مشکلی است و بی‌مهابا نقاش کمپوزسیون‌هایی کرده که بسیار جالب درآمده، آنها بدون رعایت پرسپکتیو. آدمها به مناسبت شخصیتشان در صحنه جا گرفته‌اند. و این کار اصولاً به صورت سبلیسم هنر و باتوجه به مسئله روانی موضوع، بسیار مهم است. این نقاشی دوران اسلامی است. از گذشته برایمان نقاشی نمانده. به خاطر هوای مرطوب گیلان. مگر فلزات. طراحی‌ها و ترکیب‌بندی آنها. و این کار را من کرده‌ام که زیر چاپ است. روی گیلان باید کار بشود. اگر امکانات برای من بود، بار سوم می‌رفتم گیلان را از آستارا تا تنکابن می‌دیدم. هم ساحلی و هم کوهپایه را. قبلاً تحقیقات را از نظر پوشاک و فرهنگ عامه انجام داده‌ام و حال اگر بخوام بروم، دو هدف خواهم داشت. یکی روانشناسی رنگ و دیگری انتخاب پارچه و یکی هم از نظر نقاشیها.

☐ تاریخ قدیم نقاشی ما، همانطور که اشاره کردید در بقعه‌های متبرکه و نیز از اشیاء سفالین و طلایی و مفرغی برایمان مانده. می‌ماند نقاشی معاصر گیلان. در این باره بگوئید. ویژگیهایی آنها چیست؟

● نقاشان نامی از گیلان داریم. یکی صادق بریرانی است که شاگرد من بود. یکی علی آذرنگین بود و حسین محجوبی و بهمن محمص و دریاپنگی، اینها جز محجوبی - که به خارج برای تحصیل نرفته - درس خوانده نقاشی هستند و اغلب تحت تأثیر نقاشی‌های خارجی قرار گرفته‌اند. ولی بریرانی بر اثر تشویق من، دنبال کارش را گرفت و از روی کتیبه‌نویسی شیوه‌ای برای خود به وجود آورد.

☐ خط نقاشیهای آقای زنده‌رودی چه که گیلانی است و نوآور و خلاق.

● کارهای او را می‌پسندم. الان عده‌ای دنباله‌روی او هستند.

☐ اغلب هنرمندان جوان معاصر گذشته‌شان را نمی‌شناسند. و این تأثیر خوبی بر روی کارهایشان نگذاشته...

● این اشکال در همه جا هست. گذشته را باید حرمت گذاشت و شناخت و نوبهارا باید برومند کرد. این کار باید از طریق مطبوعات، رادیو و تلویزیون صورت بگیرد. باید جوانها را جمع کرد و به آنان کمک کرد. اینجا به مناسبت‌هایی این کار را می‌کنم. روزی آقای غلامحسین ناسی از من دعوت کرد تا دو ساعتی سر کلاس ایشان برای

دانشجویان سخنرانی کنم. و این کار درست است. شماها باید این تجمع را به وجود آورید، مخصوصاً آقای جکتاجی که آدم آگاهی است و محیط خود را می‌شناسد. این تجمع باید به وجود بیاید تا معارفه صورت بگیرد. جوانان باید برومند شوند و بخشی از وظایف به عهده ماست. جوانان آینده‌سازان مملکت هستند.

☐ در کسل، کار نقاشان متأخر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

• بد.

☐ چطور؟

• به خاطر این که اغلب آنها محیط خودشان را، رنگ خودشان را، و زمانه خودشان را نمی‌شناسند. چیزهایی را که یاد گرفته‌اند در دانشکده‌هاست. در دانشکده‌ها اغلب استادان چیزی ندارند به دانشجویان بگویند.

☐ می‌دانید که مرکز گیلان‌شناسی در رشت قرار بود از طرف دانشگاه گیلان دایر شود و مشغول کار شود. می‌خواهیم بدانیم تا چه اندازه با فعالیت این مرکز آشنا هستید و آیا ارتباطی با این مرکز دارید؟ و اصلاً این مرکز فعال هست؟

• با فعالیت این مرکز آشنا نیستم. من با آنها در رشت نمی‌توانم همکاری مستقیم کنم. در شرایط ویژه می‌توانم حضور داشته باشم. مثلاً اگر نمایشگاه نقاشی برپا شد، مرا دعوت کنند و شرایط اقامت را در گوتاه مدت فراهم سازند تا بروم نمایشگاه را ببینم. اگر لازم شد سخنرانی بکنم و شدت و ضعف کارها را به آنها بگویم.

☐ شما چند تابلوی نقاشی ساخته‌اید، چند نمایشگاه داشته‌اید؟ گیلان در نقاشیهای شما چگونه حضور پیدا می‌کند؟

• رنگ آمیزی کارهای نقاشی من، رنگ آمیزی طبیعت

گیلان است. آخرین تابلوی من را ببینید من معمولاً کار کم می‌کنم. نه این که آدم کم‌کاری هستم، نه. دائم کار می‌کنم و نقاشی برای من مثل خمیر نانوازی نیست. پیدا کردن معنویت یک موضوع باید برای هنرمند مطرح باشد. کاری که من اینجا انجام داده‌ام، همه چیزش حساب شده است. گویندگی در آثارم با صداقت و هویت انجام می‌گیرد. نه اینکه دو تا آدم را اینجا بنشانم و نقاشی کنم و یا یک جنگل را. روح آن آدمها را باید یافت و روح جنگل را. ما باید من خودمان را بکشیم. این با شناخت رنگ و دیگر عوامل که به صورت تازه‌ای می‌آید، حاصل می‌شود.

من هرگز به تهای نمایشگاه نگذاشته‌ام. برخی از آثارم را دولت به خارج برای نمایشگاه برده و آورده. دو تا از آثارم در موزه هنرهای معاصر است. کارهای من در حدود سی و پنج شش تا بیشتر نیست. چون من خودم بودم با هزار سودا. کار خودم را می‌کردم. مکتب و اسلوب خودم را پیدا کردم مقلد کسی نیستم، و با دقت کار می‌کنم.

☐ مجله گیله‌وا، همانطور که می‌دانید دارد وارد سومین سال فعالیت مطبوعاتی می‌شود. تمام خوانندگان گیله‌وا دلشان می‌خواهد نظر شما را درباره دو سال فعالیت این نشریه بدانند. و نیز نظر شما را درباره این که برای سال سوم چه کار باید کرد تا سطح علمی نشریه بالاتر برود البته با حفظ ارتباطش با اقتشار بیشتری از مردم و نیز جامعه علمی کشور.

• من هم اکنون تبریک می‌گویم به آقای جکتاجی و تمام کسانی که در آنجا کار می‌کنند. اشاعه فرهنگ جامعه‌ای مثل گیلان به دو زبان فارسی و گیلکی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است وقتی این نشریه جان می‌گیرد تمام اندیشمندان گیلان را و آنها را معرفی می‌کند به کشورمان ایران، به خودی خود، کار مهمی می‌کند. خون دل خوردن

جکتاجی را می‌دانم. نگهداری نشریه‌ای مثل گیله‌وا کار آسانی نیست. این نشریه باید جوانان را در مسیر فعالیتهای پژوهشی فرهنگی به شیوه علمی بیندازد. مثلاً درباره کفش دوزی، سوزن دوزی و... تحقیق می‌کنند. فرض بفرمایید در گیلان کفشهایی داریم که روال استفاده آن مال هزار سال پیش است. چموش دوزی داریم. پاتاوه دوزی داریم. ابریشم دوزی...

☐ مسئله همین جاساست. مثلاً یکی از مهمترین رشته‌های سوزن دوزی کشورمان قلاب دوزی است که شهرت جهانی دارد و به آن رشتی دوزی هم می‌گفتند و می‌گویند و اکنون دارد از بین می‌رود، حتی شناسنامه اندکی هم درباره این دوخت نداریم...

• درست است باید از اهل تحقیق و جوانان استفاده کرد برای این کار. خودم وقتی در رشت بودم بریرانی و علی آذرنگین را در گیلان فرستادم و گفتم چطور کار کنید. و آنها به هفته بازارها و جاهای دیگر رفتند و کار خوبی هم تحویل دادند. ما جوانان را باید به اطراف بفرستیم تا کار کنند. و کارشان چهارچوب علمی داشته باشد. این کار باید به گونه‌ای شود تا اگر کسی خواست کار تحقیقی بکند، به عنوان مرجع، سراغ مجله گیله‌وا برود. در این صورت است که حتی باید اشعار مناطق مختلف گیلان را با آوانوشت آورد و ارائه کرد. آنوقت خواهید دید که پژوهشگران چگونه از آن استفاده خواهند کرد. من یقین دارم که گیله‌وا می‌تواند به این سو برود.

☐ انشاءالله. از این که شما را خسته کردیم، می‌بخشید از لطف شما متشکریم.

• خواهش می‌کنم. زحمت کشیدید.



## مورجانہ

خواهد بود یا غنچه‌ای که به گل و بر خواهد نشست. در هر حال "مورجانہ" یک واژه زایشی در گیاهشناسی است که ظہور آن با کثرت و انبوهی گیاه قرین است. این صفحه از آن روی بدین نام نامیده شد که شاعران، نویسندگان و هنرمندان جوانان، زایش ادبی و هنری خود را در آن به تجربه بنشینند.

"مورجانہ" در لغت گیلکی به معنای جوانه است. وقتی گیاهی بخواند شاخه، برگ و غنچه بزند، در هر نقطه تکثیر آن برجستگی کوچکی به شکل "مورجه یا مرجو" (= عدس) پدیدار می‌شود که برای ناآگاهان به امر باغبانی یا کشاورزی بدرستی مشخص نیست شاخه‌ای نورسته خواهد شد، برگی تازه

### سیا ابر

می دیل هنده تی واسی غم کولیتہ بیجارسر می مرا مشغول کار بی تی دئنه خو دو چشما کاسه بُوَده هیزار جور آرزو می دیل دوکونم همیشک می دیلا تو خون دوکونی هزار جور کار سخت کارگر توی می دیل هنده تی واسی بی قراره لنگرود... علی بالایی لنگرودی

هوا هسنده سیا ابر تهنیتہ یہ شو تہ خو بدیم کہ تو می یار بی خودا دونه می دیل تہ یاسه بُوَده شبون شال موسون مه زوزه کونم چہرہ می حسال زارا خا نودونی خودا وندا خودایا چاره گسر توی بہارہ یسار، بہارہ یسار، بہارہ



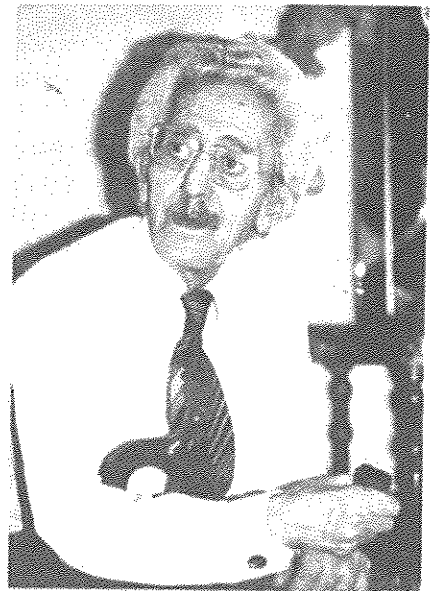
رشت... س. د. بنفشه گول

دراز سال ناره خو پا جورافی  
لاکو دس پیل کونہ جہ قالی بافی  
رج و رج اونقدر دوجہ جہ خو عمر  
کی آخر هیچ نتانی دئن کلافی

تہران... مریم شفیقی

می دیل بیگفتیہ -  
تی چوم برایمہ -  
تی رایاگو ما کون  
بیامی ور.  
بہار دوارستہ،  
نامویی تو.  
می زرد گیل جا  
ای دستہ سورخ گول  
بیرون بامو.

## آن شیدا مرد پیریا رفت



با آن دانشگاه نیز همکاری نزدیک داشت. پیریا از سال ۱۳۵۵ به تهران برگشت. در سال ۶۴، پیری، بازنشستگی، فشار اقتصادی، تلاطمات روحی، صحت زندگی و جنگ موجباتی فراهم آورد که همسرش وی را ترک کرد و به خارج از کشور پیش فرزندانش رفت.

پیریا تنها بعد از ۵۰ سال دوری از زادگاه، ناگاه یاد وطن کرد و به گیلان برگشت و در خارج از شهر انزلی در محیطی ساحلی و در خانه‌ای کوچک و ویلایی سکونت اختیار کرد اما هنوز سالی نگذشته بود که در سرزمین زادبوم خود دچار غربت‌زدگی شد. این بار هوای سرزمین نوس و خاک فردوسی و خیام و عطار به سرش زد و راهی خراسان شد و از مرداد ۶۶ در نیشابور رحل اقامت افکند. دوستانی داشت و دوستانی دیگر یافت پس در همان جا ماند و در سن ۷۰ سالگی وقتی که دیگر به تنهایی قادر بر زندگی نبود و احتیاج به پرستار داشت با دختری از خانواده سادات رضوی خراسان ازدواج کرد.

همسرش صدیقه فاضل رضوی از شاعره‌های سرشناس دیار خراسان متخلص به سحر است که علاوه بر همسر بودن بهترین یار و همدم و مشاور کارهای ادبی او بوده است که در تنظیم اشعار و

با اغلب روزنامه‌های تندرو همکاری نمود. او که در این زمان جوانی آراسته، خوش‌برخورد و شیک‌پوش بود در مجالس و محافل ادبی و سیاسی زمان راه یافت و کم‌کم بعنوان شاعری جوان و پرشور در جمع شاعران پایتخت پذیرفته شد.

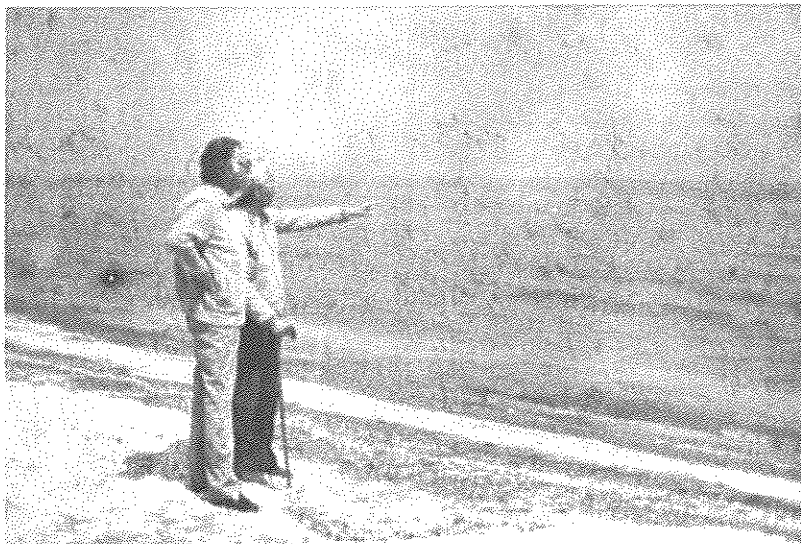
در سال ۱۳۲۴ نام اصلی خود را که پیریا کهن بود برای پرهیز و اشتباه با محمد پیریا تبریزی (وزیر کابینه پیشه‌وری در غائله آذربایجان) به گیلانی تغییر داد و تخلص شیدا را برای خود انتخاب نمود. پیریا از سال ۱۳۳۰ وارد خدمات بانکی شد و از آن زمان به بعد هر بار برای تأسیس و راه‌اندازی شعبات مراکز استانها مأمور جایی و شهری می‌شد. مدتی در تبریز بود و در محافل ادبی آن شهر نقش فعالی برعهده گرفت. در سال ۱۳۴۳ که برای تأسیس بانک بیمه ایران مأمور اصفهان شد در همان جا رحل اقامت افکند و ۱۳ سال ماندگار گردید. انجمن ادبی صاحب که یکی از معروف‌ترین و پر دوام‌ترین انجمن‌های ادبی کشور است به همت او در سال ۱۳۴۴ در شهر اصفهان پا گرفت اهم فعالیت این انجمن شناخت و معرفی صاحب اصفهانی (نه تبریزی) و تبعیت از مکتب او و ترویج شعر فارسی به سبک اصفهانی بوده است. وی از سال ۱۳۴۷ همزمان با تأسیس دانشگاه اصفهان

ساعت ۱/۵ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۲۷ ماه محرم برابر ۱۶ تیر ۷۳ دفتر زندگی یکی دیگر از مردان اهل فضل و ادب این مرزوبوم بسته شد. استاد محمد پیریا گیلانی متخلص به شیدا بعد از ۷۵ سال زندگی توأم با تلخی و شیرینی در شهر تاریخی نیشابور رخ در نقاب خاک کشید و همان‌جا به خاک سپرده شد. محمد در سال ۱۲۹۸ شمسی در گرما گرم قیام جنگل در بندرانزلی، در خانواده‌ای متوسط و مذهبی چشم به جهان گشود. دوره ابتدایی و متوسطه را در انزلی گذراند و برای اخذ دیپلم به رشت رفت. در سال ۱۳۱۳ درست مقارن با فرمان تأسیس دانشگاه، او موفق شد در رشته ادبیات فارسی با درجه ممتاز فارغ‌التحصیل شود و نیک پیداست زمانی که هنوز سنگ بنای نخستین دانشگاه کشور را پی نیکننده بودند داشتن دیپلم چه درجه علمی درخشانی محسوب می‌شده است.

ذوق شاعری، نقاشی و موسیقی از همان دوران نوجوانی در وجود او تجلی بود. محیط دلگشای انزلی با ساحل آرامش و دریای کران تا کران آبی‌اش بهترین تجلی‌گاه ذوق هنری او شد. پس محمد جوان و بی‌تاب در کسب دانش و هنر از وجود بهترین آموزگاران دوران چون حاج سیدمحمد نائب، حاج علیرضا معتمد دماوندی (خطیب شهیر و مؤلف کتاب‌های "تذکره‌الابرار" و "انیس‌الاصرار"، وهاب‌زاده حدیدی و یار محمدخان افشار معروف به سردار کل درس‌ها آموخت و بهره‌ها گرفت.

بعد از اخذ دیپلم مدتی به تدریس ادبیات فارسی و تعلیم خط و نقاشی و رسم فنی در دبیرستان‌های انزلی پرداخت. در بهمن ۱۳۱۶ او و پدرش را بجرم راهی همکاری با احزاب چپ که آن زمان در رشت و انزلی بسیار فعال بودند دستگیر کردند و به نظمه رشت فرستادند. طبع روان او با نخستین نامردی‌ها و نامردی‌ها متأثر شد. دو سال در زندان رشت ماندند و آنگاه که بی‌گناهی‌شان ثابت شد پدر و پسر را به ساوه تبعید کردند. محمد جوان چون به چندین هنر آراسته بود نتوانست در محیط غریب، خشک و کویری ساوه گلیلم خود و پدرش را از آب بیرون بکنند.

بعد از شهریور ۲۰ و سقوط رضاشاه که دوران تبعید و اسارت بسر آمده بود پدر را به انزلی فرستاد ولی خود در ساوه ماند. شش سال بعد به تهران آمد و بعنوان حسابدار بیک شرکت معتبر مشغول بکار شد. در عین حال در آشفته بازار سیاسی آن زمان شروع به سرودن اشعار تند و نگارش مقالات سیاسی کرد و



دو یار دبستانی (شیدا و نویسنده مقاله) اینک، با موهای سپید و عصای دست

تدوین دیوان او نقشی فعال داشته است. منزل بیربای گیلان در نیشابور کانون نجوم ادبا و شاعران نیشابوری و خراسانی بوده است.

از محمد بیربای گیلانی مقالات سیاسی اجتماعی اخلاقی و ادبی زیادی بطور پراکنده در نشریات کشور چاپ شده است که برخی از آنها در زمان جوانی که عصر شور و شرها و رقابت‌های احزاب سیاسی بود با نامهای مستعار در نشریات جنگلی تهران مثل مرد امروز، پرخاش، شورش، آتش و اصناف چاپ شده است. آنطور که خود او در مقدمه کتاب نیلوفر مرداب آورده است ۲۰۰ بیت از اشعار او در قالب مثنوی، قطعه، قصیده، غزل و رباعی در تذکرها، سینه‌ها و جنگها و مجلات سالهای ۴۰ چاپ گردید.

بیربای گیلانی بطورکلی در شعر به غزل‌سرایی شهرت داشت. سروده‌های او به دقایق شعری مجهز است و جزو فخم‌ترین اشعار زبان فارسی بحساب می‌آید. از او فقط دو اثر مکتوب و مستقل بصورت کتاب باقیمانده است که در همین چند سال اقامت خود در نیشابور بچاپ رسانده است: نیمروز عاشورا که منظومه‌ای بلند و حماسی در قالب مثنوی و قصیده است و حاصل تحقیقات وسیع او در مقال‌گوناگون موجود و "نیلوفر مرداب" شامل ۲۰۳ غزل که به یاد مرداب زادگاه خود انزلی نامگذاری کرده است و به همت دوست وفادارش آقای ابراهیم دانشفرنیا چاپ و منتشر شده است.

بیربای در فنون ادب و صنایع شعری و چگونگی ترکیب و معانی و خواص لغات واقعا استاد بود و به قالب‌های کهن و کلاسیک شعر فارسی تا آخرین لحظه وفادار ماند.

از کارهای چاپ نشده او می‌توان از اشعار فراوانی نام برد که اینجا و آنجا پیش دوستانش از جمله نگارنده پراکنده است (بوژه آنهایی که در زمان اقامت در انزلی و خانه من سروده بود). همچنین تحقیق بسیار مفصل و عالمانه‌ای در احوال و اشعار و افکار مولانا حکیم محمدعلی صایب اصفهانی دارد که در تمام طول عمرش به او و سبک شعری او عشق می‌ورزید. زندگینامه مفصلی هم بنام «چهره بی‌نقاب زندگی من» تهیه و تدارک دیده بود که قصد داشت روزی به چاپ آن مبادرت ورزد.

مراسم تدفین باشکوهی در نیشابور به همت همسرش و خانواده او، شاعران و نویسندگان خراسانی و کوشش و پیگیری اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی نیشابور گرفته شد که متأسفانه حضور ادبای گیلانی در آن خالی بود. عصر روز جمعه ۲۴ تیر هم در مسجد محمدی انزلی مراسم یادبودی ترتیب داده شد که بسیاری از شاعران و ادبای گیلانی در آن شرکت داشتند و به قرائت شعر و سخنرانی پرداختند از جمله استاد فریدون نوزاد که به تفصیل داد سخن دادند و حفیر که به گوشه‌ای از خاطرات با او بستند کرده بود.

\* \* \*

۷۰ سال دوستی کم‌زمانی نیست. از وقتی که در مکتب خانه جلوی مسجد گلشن انزلی پیش ملای یادش بخیر معروف به «ملا شیب‌زن» درس می‌خواندیم و در عین حال شیطنت می‌کردیم تا سال ۶۴ که شیدا انزلی آمد و من خانه چوبی ویلایی خارج از شهر را برای حالش و سن و سالش و مقام ادبیش مناسب ندیده بودم و به اصرار و ابرام زیاد به خانه‌ام در انزلی آمده بود و به برکت وجود او ماهها کانون جمع ادبا و فضیلا گیلان شده بود میان من و او همیشه الفت و دوستی برقرار بود.

یک هفته پیش از آن که درگذرد در نیشابور به خدمتش رسیدم. با این که خود ناتوانم و توان در تن ندارم او را بسی خسته‌تر و رنجورتر از سابق دیدم. روزگاران رفته بر هر دوی ما را

## « خطا کردم !! »

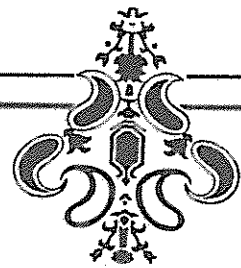
بیا در سندان عمر در خاکم خطا کردم  
 زرم را خرج سستی نم بهاگم خطا کردم  
 ز یاد افتاده را دستگیرم خطا کردم از نیت  
 بی دست‌روشی دست دیاگم خطا کردم  
 در نیتیم زطایر غرترش اما ندانستم  
 که خوری را از احزاب زار دیاگم خطا کردم  
 خلاصی دادم از دام بلا سرخی بلا شردا  
 بار دل بدامش مبتلا گم خطا کردم  
 ز مال و منصب خجده دادش را کنار آوردم  
 حرف را ز یوری لومرنا گم خطا کردم  
 ز احسان جفاوت می دیدم از آشنایان  
 غمبار در عهدان آشنا گم خطا کردم  
 ضریب روانم بی مایه بر سریدل  
 گران را شمی فراموش گم خطا کردم  
 لب و دندان ز سرالین افندی را ز خوش بینی  
 خیال چینه آب بقا گم خطا کردم  
 بد سوزند فریادم زرد از عهد وفا با من  
 بعد بی نباشد رعنا گم خطا کردم  
 خطاب عهد را در دیدم ز رافت چشم پوشیدم  
 چنین و غافری بیجا بارنا گم خطا کردم  
 ز باور ما را به آلائی خود بردل « شیدا »  
 چه ظلمی ما را دیاگم خطا کردم خطا کردم

بزمه هفت عزیز قدیم و برادر بزرگوار دهر با من حباب آغای عباس پور ملک آرا  
 بزم با ما هر قدر قدیم آید ... محمد بیربای گیلانی « شیدا »  
 بزم روز یکشنبه: ۲۷ فروردین ۱۳۹۹

قطعه شعری به خط شاعر که به نویسنده مقاله هدیه کرده است.

هشتم رفتم، از زیارت برگشتم که آن حادثه دلخراش انفجار حرم پیش آمد. با حالی ناخوش و خاطری ناخوش‌تر به رشت بازگشتم، هنوز گرد سفر از چهره نشسته بودم که خبر رسید شیدا تمام کرد. روانش شاد که شیدا مردی بود بیربا.

ساعتی به اتفاق مرور کردیم، آنها از نهاد بر آوردیم و به حسرت، ایام رفته را یاد آوردیم. بیش از حد به من مهربانی کرد و بیش از حد از من انتظار محبت داشت. گویا به او الهام شده بود که کتاب زندگیش در شرف بسته شدن است از پیش او بکسر به پاپوس امام



### راهنمای آوانویسی

#### کازم سادات اشکوری

قرار است بخشی از مجله «گیله‌وا» به ادبیات شفاهی (قصه عامیانه، ترانه، ضرب‌المثل، چیستان و باورها) اختصاص یابد. اگر بخواهیم در این بخش به فولکلور به معنای عام بپردازیم، آن‌گاه باید از آداب و رسوم و جشنها و فرهنگ مادی نیز سخن به میان آوریم، که تصور می‌کنم در صفحه‌های محدود مجله امکان ارائه مقاله‌هایی در این زمینه‌ها نیست؛ هم از این رو فعلاً به ادبیات شفاهی اکتفا می‌کنیم و دیگر شاخه‌ها را به مجال دیگر وامی‌گذاریم.

گروهی بر این عقیده‌اند که گردآورنده گونه‌های ادبیات شفاهی باید بومی و اهل محل باشد. اگر این سخن را، با کمی اغماض، بپذیریم بهتر است اضافه کنیم که در این صورت باید اهل فن هم باشد. صرف اهل محل بودن، اگر گردآورنده با روش گردآوری مختصری آشنایی نداشته باشد، امتیاز محسوب نمی‌شود. روش گردآوری و تحقیق، اما، نیاز به آموزش دارد، و برای کسانی که در شهرها و روستاهای دور و نزدیک زندگی می‌کنند و به فرهنگ ولایت خود علاقه دارند، مقدور نیست در مکان مشخصی حاضر و با تمامی ریزه کاریهای تحقیق آشنا شوند، از این رو یکی از راهها این است که از طریق «پیام» نکته‌های ساده‌ای به اطلاع گردآورندگان برسد.

صاحب این قلم هرچند اعتقاد چندانی به گردآوری گونه‌های ادبیات شفاهی از طریق پیام و راهنمایی از راه دور ندارد، اما مینا را بر «اعتماد» می‌گذارد و امیدوار است گردآورنده گرمای به محل گردآوری تکیه کند و به عنوان مثال ضرب‌المثل یک ناحیه را به نام ناحیه‌ای دیگر نفرستد.

و همین‌طور گونه‌های دیگر ادبیات شفاهی را؛ برای اینکه بعدها هنگامی که کسی بخواهد آن نمونه‌ها را بررسی و تحلیل کند، با شکلهایی روبه‌رو می‌شود.

باری... در گردآوری چند نکته بهتر است رعایت شود:

- ۱- راوی بومی و اهل محل باشد.
  - ۲- راوی، در صورت امکان، پا به سن نهاده؛ بی‌سواد و یا کم‌سواد باشد.
  - ۳- راوی مسلط به گویش محلی باشد.
- دو نکته اول را با کمی دقت می‌توان رعایت کرد، اما برای رعایت نکته سوم گردآورنده نیاز به آگاهی از دانش آواشناسی (Phonétique) دارد تا بتواند تلفظ راوی را به صورت دقیق ثبت کند.

القبای پیشنهادی برای ثبت دقیق گونه‌های ادبیات شفاهی با القای بین‌المللی مشابهتی دارد. این القبا در میان محققان ایرانی و پژوهشگران بیگانه، که در فرهنگ عامه ایران تحقیق می‌کنند، پذیرفته شده است. از گردآورندگان تقاضا می‌شود از این پس با استفاده از این القبا مطالب خود را تهیه و ارسال کنند. ممکن است آوانویسی در آغاز کمی مشکل باشد اما پس از مدتی تمرین و ممارست به آسانی می‌توان از آن استفاده کرد. برای شناخت بهتر آواها، در مواردی که لازم باشد، مثال فارسی، که لابد همه با آن آشنایی دارند، ارائه می‌شود:

#### آواها

a (آ) فتحه، مثلاً در واژه املش *amlaš*

ā (آ) فتحه کشیده

â (آ)، مثلاً در واژه آستارا *âstârâ*

â (آ)، بلند

i (ئی)، مثلاً در واژه میز *miz*

ü (مانند ضمیر سوم شخص مفرد)

ü (مانند ضمیر سوم شخص مفرد) بلند

ü (مانند تلفظ فرانسوی این حرف)

e (ا) کسره، مثلاً در واژه اداره *edâre*

ê (ا) کسره، بلند

ö (ا) کسره بی‌رنگ، یعنی «کسره» تر (!) از کسره معمولی

ö (ا) کسره بی‌رنگ، یعنی «کسره» تر (!) بلند

o (ا) ضمه، مثلاً در واژه اتاق *otâq*

ô (ا) ضمه، بلند

اگر آوایی متمایل به آوای دیگری باشد، در این صورت آن را در طرف راست آوای اصلی قرار می‌دهند.

مثلاً در واژه مورد *mo<sup>w</sup>red* یا کولی *ko<sup>w</sup>li*

حرفها

p	پ	b	ب	a	الف
j	ج	s	ث	t	ت
x	خ	h	ح	č	چ
r	ر	z	ذ	d	د
s	س	ž	ژ	z	ز
z	ض	s	ص	š	ش
a	ع	z	ظ	t	ط
q	ق	f	ف	č	غ
l	ل	g	گ	k	ک
v	و	n	ن	m	م
		y	ی	h	ه

درباره روش گردآوری گونه‌های ادبیات شفاهی در آینده توضیح خواهیم داد؛ اما اگر درباره راهنمای آوانویسی سؤالی به نظرتان رسید، با ما در میان بگذارید، سعی می‌کنیم، با کمک اهل فن، سوال شما را بی‌پاسخ نگذاریم.

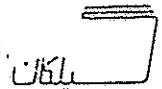
### خدمات پستی نشر گیلکان

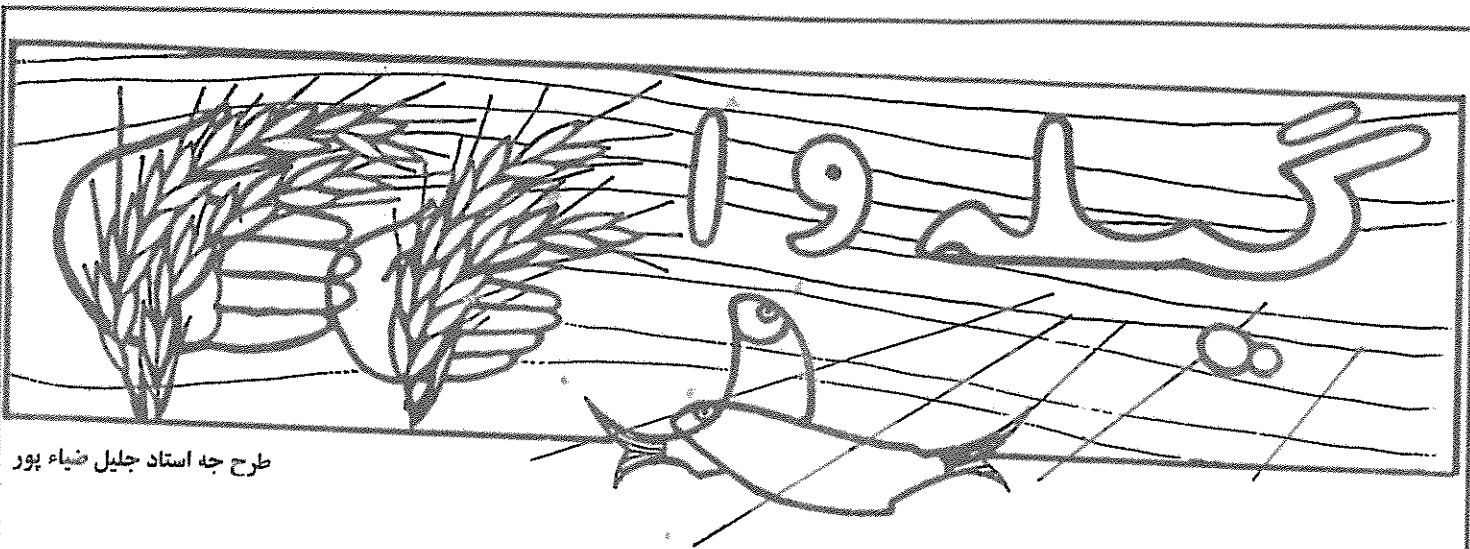
نشر گیلکان، مرکز تهیه و بخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و نایاب گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیراکس سفارش می‌پذیرد. نام دقیق کتاب‌های مورد درخواست خود و نویسندگان آن‌ها را برای ما بنویسید، جگونگی وصول، زمان تهیه و قیمت آن‌ها به صورت اصل یا کپی «تجدید شده» به اطلاع شما می‌رسد. در صورت تمایل و سفارش می‌توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آن‌ها را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

#### نشر گیلکان در خدمت شماست

ش ۱۱۸

نشر گیلکان - رشت: صندوق پستی ۴۱۳۴۵-۱۷۲۵ ● خیابان حاجی آباد، اول گنجه‌ای، کوچه صفاری





طرح چه استاد جلیل ضیاء پور

سومی سال، اولی شوماره - تترج شوماره ۲۲ و ۲۳ (اسپندار ما - نوروز ما)

# گیلان جان

شوماره میان کی لازم بو چن تا پیغام پسغام بداییم. اما الان دینم خبه ایتا نصفه صفحه، مجله میان، شعرانی باوریم کی شاعران خوشان جان مره گیلان ره مایه بناید و اونا هوتو کی خاید وصف بوکونید. شاید روزی روزگاری اشعرا دوجیم و کتاب چاکودیم و بنام اوشانی کی آصفحه ره یاور بووید منتشر کودیم. پس چه گیلان خورم شاعران خاییم کی خوشان گیلکی شعرانا انیت مره، امی ره اوسه کونید و دقت بوکونید:

- ۱ - اگر دویتی گیدی حتمن با «مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل» هم وزن به.
  - ۲ - تا جایی کی تانید دستور زبان گیلکی و گیلکی واژه یان رعایت به.
  - ۳ - اولی مصرع «گیلان جان» مره سر بیگفته به (فاندرد هنه شر ۱، اولی شوماره، اولی سال)
  - ۴ - نی ویره ایتا چه چار مصرع میان «گیلان جان» آباورید.
  - ۵ - جفرز دویتی هر جور ده شعر کی فارسه چی کلاسیک چی نو، اشکالی ناره. هدف گیلان عزیز داشتن و اون باور کودن ایسه.
- م. پ. ج.  
ایتا نمونه:

تی آب و گیلا، گیلان جان بنازم  
تی ره من می سر و جانا دبازم  
می دیل ناچه یه تی سر پولندی  
تو می تاجی یو بی تو بی گلازم

دو سال پیش گیلهوا اولی شوماره میان دو تا چاردانه چاب بوکوده بوم کی «گیلان جان» امره سردوبوی. اوشان ناما بنا بوم گیلان جان! ایتا چه اوشانا جلد سر نی یارده بوم. بعضی امی خورم دوستان کی شاعر ایسیدی اونا چه وزن دور بدانستیدی. لا بود هوتو ایسه کی گیدی چون اوشان حرفه ای شاعرید و من گاکلف هوایی کی بم ایچی گم شعر مانستن نه ان کی شعر بگم. تازه من وزن و قافیه یو شاعران جرگه میان دکفتن وسی او شعرا نوگوفته بوم. اون می دیل گب بو. من نیت داشتیم کی ۷ سال بودووستا پسی کی گیلهوا یا منتشر کونم، دو خط میان می گبا مردوم مره بزمن. من بختر بیده بوم تیره دونبال بودووم تا آغوز!

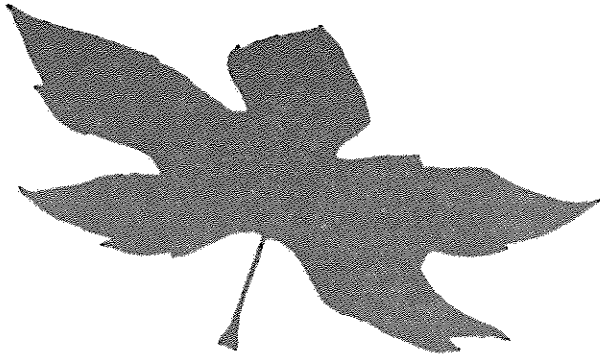
اشان به دیمه بعضیان جورجوران لا پورت بداید کی بیا نوگوفتم فلانی چب زنه و چه هه اول پیاله بد مستی یا سر بیگفت. گیلاتا چه ایران سیوا بوکود و اونا خو وطن بدانست، او «علامت» کی بدانی پرچمه، و او «سلامت» کی بیشیم بوجور!

اما راست خودایی اچاردانه (به خیال کی) می قولنامه یه گیلکان مره، و بیده بیدی کی ده تکرار نوبوسته. می گبا بزم و می کارا بوکودم تا اسا کی دو سالا دوارستیم بامویم ای کلاس بوجورتر، کلاس ۳ میان بینشیم.

من سی چهل تا ده اجور «گیلان جان» داشتیم و دارم کی خاستیم گاکلف گیلهوا شوماران میان باورم کی بیدم ناورم بختره. چون اتو خیال به کی فلانی خو شعرانا چاب کونه، نصف خو مجله یا خودشه کاران مره پورا کونه، کی بوگوفتید و بیشناوستیم! ولی من خیال نوکونم اکارا بوکوده بیم مگر هو اولی

## شمال مآره عروسی\*

محمود پاینده لنگرودی



سیا واثو آسمان

گرمه - خوشایبی، گیلان

زلزله‌ئن، زاری کونن دارانه سر

نوغانه، خال نا - دزن، گالی تلمبارانه سر

\*

گرمه - دم بتو ده هوای،

روخانه آو، فگته.

بسوته دیل، و کته،

دیوشل، دوزبون پا ورجه کته

\*

سیا ابری خوش آ.دا

لیله کو، دیم کوله

کز چ آفتو، دثوئس

سالکویه جو کوله

\*

لنگرود، آفتوئه - آتش وارنه

آته کو، تو کلی وره، شرسره وارش وارنه

جغلان داد کشنن:

شمال مآره عروسی

شمال مآره عروسی

تهران ۱۳۷۲

\* اگر یک طرف آسمان آفتابی و طرف دیگر بارانی باشد

می‌گویند (شمال مآره عروسی = عروسی مادر شمال است)

گیلان. (نشانه آن است که گوگک می‌زاید) تهران

گرمه خوشایبی: کم بارانی - حنکالی

زلزله: سیرسیرکنه. تابستان‌ها بر روی درختان آواز می‌خواند (زنجره)

نوغان: گرم ابریشم

گالی تلمبار: تلمبار بوشالی

فگته: فرو نشسته

ورکته: از پا نشسته - خسته

دیوشلی: دوزبون. دو آبادی در کنار هم بین راه لاهیجان - لنگرود

لیله کوه: آبادی و کوه معروف در ۲ کیلومتری جنوب لنگرود

سالکویه: آبادی - جنوب شرق لنگرود

آته کوه: قله بالای دیوشل، فرستنده رادیویی

تو کلی: قله - شیخ

## «نام اویران»

اوشانه دوغ و دوشاب، آدم و حیوان ایتابه  
جان ساقی ایتابه، درد بی درمان ایتابه

همه تان کارد و پنیرا مانیدی وقت حساب  
گل او خانه و خار آگلستان ایتابه

فوجیدی لشک و لور، شهر دورون نام اویران  
اوشانه بهار و پائیز و زمستان ایتابه

غم هیچی ناریدی، غم اوشانی غوصا داره  
تی هچین پلا اوشانی مرغ بوریان ایتابه

مال مردم خوری آمر، هارا بوستید همه تان  
شیمی کوخ و اوشانی کاخ گلستان ایتابه

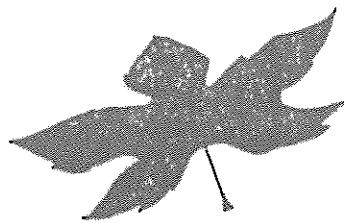
گول بسر بو بوستیدی، دزدی مراگیل بسران  
آمی درد هزار تابه، اوشانی درمان ایتابه

اوشانا حالی نیه، من چی کونم تو چی خوری  
اون عروسی بو کونه یا بمیره آن ایتابه

آ میان جهری بیچاره خورا به آبا دا

چون بفامسته که عهد ایتابه ایمان ایتابه

تهران - محمد حسن جهری



## «جاخالی بری»

غلامحسن عظیمی

آمه ره خانه بو کون

آمه آمر آگب بز

آما تی رافا ایسیم کولانه سر

تو آمی روخانه پوردانه بیبه

آمی تو م جار سره مرزانه بیبه

آمی چشمانه سره!

\*

واشو تو ایپچه بهاره آروزان

آمی بلتانه کنار غومچه و اکون

تره را فاند ریمی

تو دوار ایپچه آمه کوهنه چره!

\*

آمی پرچینه فیویخته گوله تال

د هلاچین دبهه تیتته، تره خال

آمه ره خانه بو کون

همه ججه گوله آلان ده تی وره!

\*

آما تی جاخالی بری ره بامومی

آ درازی را، آما، تی سری ره بامومی

آمه ره خانه بو کون

آمی آرسوتی برم دارة وارِه

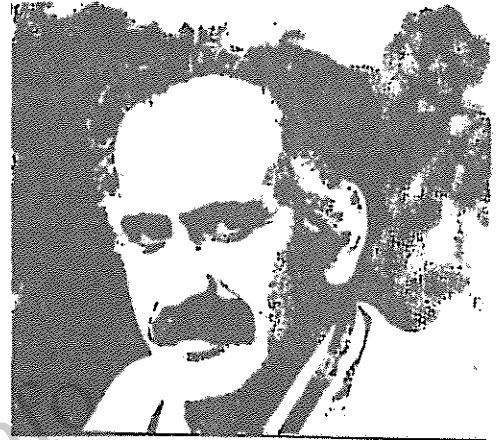
آمی مانسان ترا هیچکی دوس نارِه

آمی مانسان ترا هیچکی دوس نارِه!

زستان ۷۰



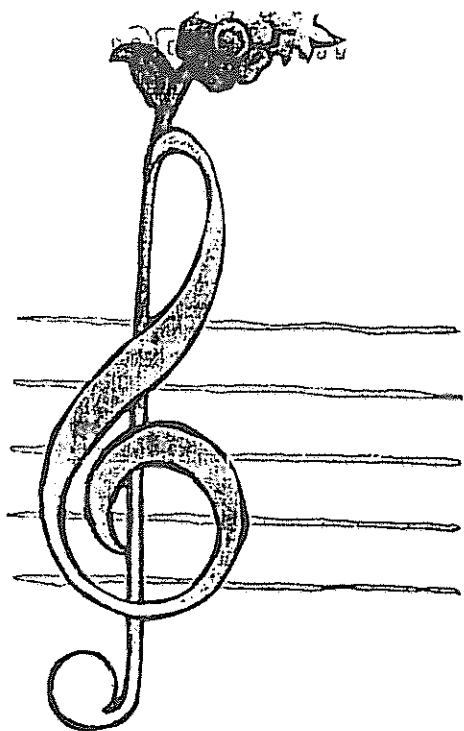
"آت مات" [آفتاب مهتاب] اینا فولکلوری ترانه ایسه کی محمد ولی مظفری اونا سیاهکل و دیلمان را پیشناوسته یو شوشتری مایه میان زمزمه بو کرده. منوچهر جتی اون رو آهنگ بنا و تنظیم بوکود و علی زیباکناری خو قشنگ صدا مره بخاند. الان ۱۱ سال جه مرگ مظفری، ۴ سال جه مرگ زیباکناری و ۲ سال جه مرگ جتی دواره، اما آدما باور نایه کی اوشان نیساید. هنرمندان کی جه دست شیدی خوشان جایا دوستداران و رجه تاسیانا کونیدی. اوشان هر سه تان جا ایا خالی ایسه. جه اوشان کار ایچی دو جیم کی هر سه تان ماله او یا دره: آت مات



گرد آوری: محمد ولی مظفری  
آهنگ: محلی شوشتری  
تنظیم: جتی  
خواننده: علی زیباکناری

### (آت مات)

کُر  
آت مات می برار، نوقل و نوات می برار (۲ مرتبه)  
می برار، می برار، جوون برار، قشنگ برار،  
نیشته بو تالار، ایشاره بزام، ایشاره بزام،  
چاروخ بیار، خوا مویشوم دیدن یار،  
آت مات می برار، نوقل و نوات می برار (۲ مرتبه)  
می برار، می برار، جوون برار، قشنگ برار،  
رشیت برار، نیشته بو تالار، ایشاره بزام، ایشاره بزام  
چاروخ بیار، جوروف بیار،  
نیفته بیار، خوا مویشوم دیدن یار،  
آت مات می برار، نوقل و نوات می برار  
می برار، می برار، قشنگ برار،  
رشیت برار، خو جیر برار  
میرون برار، نیشته بو تالار  
ایشاره بزام، چاروخ بیار، جوروف بیار  
نیفته بیار، کیجان گوشه، و ینجا بیار  
برار برار، دس تورام بیار،  
آت مات می برار، نوقل و نوات می برار



محمود طیاری

# همسایه پرچینک اور

www.tabarestan.info  
تبرستان

آسایه وُر  
او سایه وُر  
پرچینک همسایه وُر  
آپه  
آخوج  
آسپ دار  
گودل بوکود هوای یار؟  
آکوه کنار  
او چشمه سار  
او چشم، باز به انتظار  
او ببر و مار  
او جنگلان، سیاه گمار  
او آبر  
او غار  
تفنگ جا، بیار، بیار!  
کی با بیه فدای یار؟

گو پا به پا  
گو دس به دس  
او شب کی خوردیم کس به کس  
گو چشم بو  
پُر آب بو؟  
نگاه تی شین چره او شب شراب بو؟  
چی بو  
چی بو  
چی بو  
نام -  
هنوز کی بیدارا نوبوم  
بگم لابد کی خواب بو!

گولب  
گو شب  
گو دستکلا  
گو خنده خنده چپلا  
گو قیر  
گو قیر  
گو شانہ بو  
بزه بی او شب به تی مو؟  
گو عطر  
گو شعر  
گویا نفَس  
می سینه حبس بو بوسته بو  
تی مو  
تی مو  
تی مو - میان  
فو وسته بو!



می نام

می نام

می نام

تره بهانه بو

بشو بیا تی شین همه ش -

او خانه بو!

او خانه بو می دیل بوسوخت

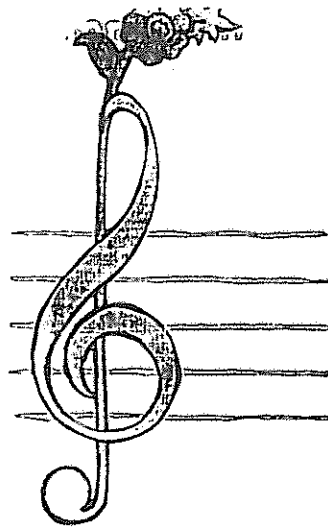
مرا بنا یار بوگوروخت

بلاگری تی شین سر زبان دبو

تی درد چره می جان دبو

کی بو بازم بنا بوشو

میرزا تفنگداره بو بو!



او شیشه بند  
گرسی بلند اتاق تا  
او سنگفرش و تخت حوض  
او دکلاسته چاو ور  
- چنگک زنان -  
کی خمما بوستی تاکمرا  
او رز  
آغوز  
او داربست و تاق تا  
او باغ پراز جوانه بو.

چقد گول و گیا دبو

چی عطر دار خانه بو

درخت به و -

خوج و -

سب

پوشت حیاط علف چقد

تی پا صدا

به می گوشان ترانه بو!

سز چی بو بو

دار چی بو بو

او جنگلی یار چی بو بو؟

تی مو طلا، تی شانه ور

فوسته بو

او برفی شانه

آفتاب جا -

آبا بوسته بو!

تی شب دکفته مو میان  
چیچیلایس آبرو میان  
می دیل  
می دیل  
می دیل - ای تا  
گوما بوسته پروانه بو!

او خانه بو

او خانه بو

تی سینه باز، می جانماز

تی مو میان -

او سرخ لاکی شانه بو!

به هر طرف نگاه کودیم

همه ش عطر بو و -

رنگ و -

بو:

کران تاکرانه بو!

سر به کنار

پا به کنار

سبزه دره آب کنار

غروب

غروب

غروب - کی به

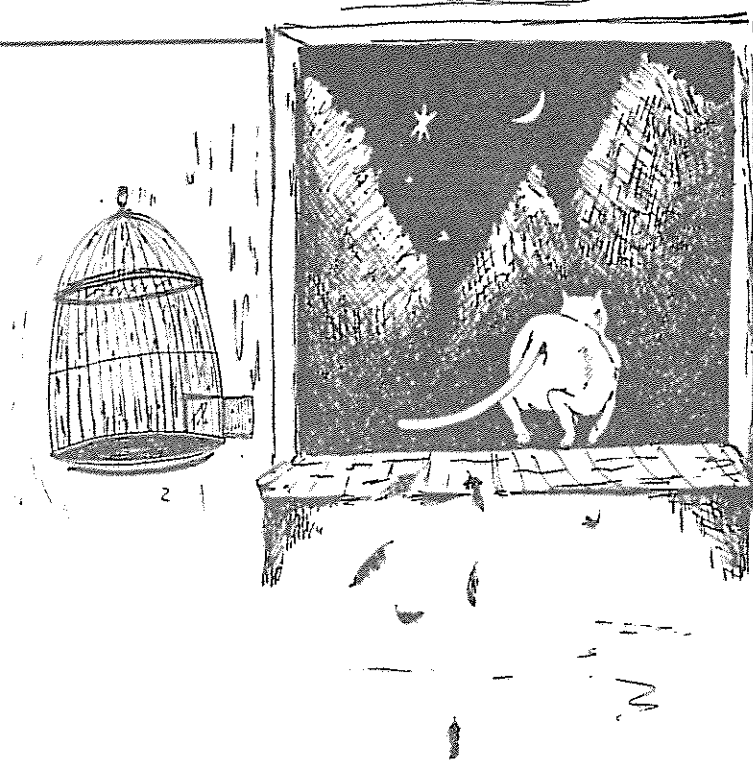
نیشتمه باز

دلفک (۱) برفاب کنار!

سوم مرداد ۱۳۷۳



(۱) گیلان بلندترین کوه کی اون لجه همیشه برفیه.



## پيچا، نسبر، ستاره

لوئيجي پيرانداللو

واگردان: عزيز - تي تي پريزاد

ايتا پيرزن و شوهر اشنا سم کي ايتا نسبر داشتيدى. هرگز چه خودشان وانورسه بيد کي انسبر خو کوچي گرد چومان مره چوتو اوشان ديما، خو خفسا، خانه يا اون کهنه خرده خشار مره دینه و خو کوچي مغز مره خو پاستن و خب مواظب بوئن ره چي فکر کونه؟ اوشان يقين داشتيدى کي نسبر وختي آي تا دوش رو يا اوئ تا شانه سر نيشتي و اوشان دوچولکسته گردنا يا ايتا جه اوشان گوشانا توکک زي، با قايده دانستي کي چي کودن دره و فهمستي او دوش سر کي نيشته يا او گوشا کي توکک زئن دره کي شين ايسه! پير مردا ک شين ايسه يا پيرزنا ک شين. مگه اما تانيم «آبابا» يا جه «پيله آبيجی» فرق ندیم يا ندانيم کي ا مرد و زن انسبرا دوست داريدى چون اوشان عزيز نوه شين بو کي ۱۵ سالگي بمرد، و اون چي خب نسبرا باموخته بو کي آدم دوش سر بينيشينه و اون گوشانا توکک بزنه يا خانه میان پر بکشه ا طرف او طرف بشه.

نسبر خالی شبانا خفس میان کي پرده پوشت، درچه کنار والاسته نهابو، ايسايي. روزان گاگلف آب و ارزن وسي اون دورون شويي و ناز مره اوشانا خوردى. خفس اون چوم جا ايتا قصر بو و خانه پيله کوگا. ويشتر وختان نهار خوري اوتاق، آباژور سر، يا پير مردا ک راحت صندلي پوشتي سر نيشتي سر صدا کودى، يا پوشتي ياکثيفا

ايتا سنگ ايا، ايتا سنگ اويا نها. آدمي کي دوارستن دره آئي تاياء، اوي تاکش دینه، اما خود سنگ جه کنارستي واخب ايسه؟ يا روبار، جه آبي کي اون میان شوئن دره چي دانه؟ آدم آب و روبارا دینه، اون صدا يا ايشاوه و خيال کونه کي آب نوگوفته رازانا کرا روبار ره گوفتن دره.

آخ افوکولاسته ديهات سر جور کي کويان میان اويرا بوسته، چي پور ستاره شبي واشاده بوبو! وختي آدم آسمانا فاندرد تانه قسم بوخوره کي اجور تاريخک شب میان ستاره ن با ان کي پور سويدي هيچي يا دئن نتانيدى.

ستاره ن حتی جه زمينم واخب نيدي.

کويان چوتو؟ شايد نانيدى اديهات شين ايسيدى کي اون مردوم هيزار سال - کمتر يا ويشتر - اوشان دامنه جير زندگي کونيدى. همه اوشان ناما دانيدى: «کورنو» کوه، «مورو» کوه، ولي خودشان خوشانا نشناسيدى. مگه به اديهات قديمي ترين خانه کي اکوگا قديمي ترين کوچه میان نها جه خودش واخب نه؟

خاب اگر جه اکار شمه را خوش آيه، خيال بوکونيد کي ستاره ن جعفرز ديهات خانان بام سر کي کويان میان اويرا بوسته نها هيچي يا نيدينيدى.

کودی. پیرزنای غرغر مره گوئی «آئی پچل» بازون اون خرابی یا نشان دایی و زود شویی دسمال آوردی و پوشتی یا پا کودی. نسبر ایتا کوچی زاکا مانستی کی همه دانستیدی نتانه خودش کارانا به وخت و باقایدہ انجام بدہ. اجور وختان پیرزنای خو کوچی دوختر اید آوردی کی ای سال تومام اکارا بوکودہ بو تا او روزاکی پیلہ دوختر مانستن... - ترا یادہ؟

چی سئوالی! اونا یاد ایسہ؟ البتہ کی یاد ایسہ! ہنی اونا خو چوم جولو دینہ کی چوتو راہ مختن درہ، با ان کی کم سندوسال ایسہ اما بولند و رشیدہ.

پیرمردای مودتی افکر و خیال مرہ خو سرا تکان دایی. پیرزناک و پیرمردای مودتی بو خوشان یتیم نوہ مرہ کی پیلا کودہ بید تنہا زندگی کودیدی. اون اوشان پیری زمامت دست عصا بو کی ناخبرہ ۱۵ سالگی بورد، اما نسبر خو پرپرزن و سر صدراہ دگادن مرہ اونی یادا زندہ داشتی. واسی گوفتن اوشان اول ایدگاریا نظر ناشتیدی، او پیلہ مصیبت وختی کی اوشانا رو بوکود، جہ ہمہ جگا ناامیدا بوستہ پید، چوتو تانستیدی نسبر فکرا بوکونید؟

بازون کی نسبر یاواشہ امویی اوشان خمابوستہ شانہ سر کی گرہ جا لرزستی، نیشتی و خو سرا چب و راست گردانہ یی و خو گردنا درازا کودی کی آرامہ اوشان گوشا توک بزہ، بخیالی خاستی بھمانہ کی ہندہ جہ او کوچی دوخترہ ک تا ایچی بمانستہ کی زندہ ایسہ، ایچی کی ہندہ بہ دوست داشتن و مواظبت احتیاج دارہ.

پیرمردای نسبرا خو قرص دستان میان گیتی تا پیرزناکان نشان بدہ. چقد اکوچی نسبر توک و کلہ یا خوشا دایدی، اما نسبر کی نخاستی اوشان دست میان اسیر بمانہ، خو چنگال و کوچی کلہ یا اطرف او طرف زبی و خو توک گیتن مرہ اوشان خوشادائن تلافی یا وا کودی. «پیلہ آبجی» یقین داشتی کی نسبر جیک جیک مرہ خو کوچی خانما دوخانہ و اطرف او طرف پرستن مرہ اونا خایہ بیافہ. دایم اون دونبال گردہ و جہ اون نیافتن ناومید نیہ. ہتہ وستی ایسہ کی آواز خانہ، دوخانہ. ولی جیک جیک ہرگز نسانہ اون مقصودا برسائہ. صدایان دوبارہ، سہ بارہ، ترح تکرار بہ و چون جواب نیشتاوہ، ناراحت بہ.

اما نسبر کی بہ اوشان خیال، دخترہ ک مردن رازا دانستی، چرہ اونقد سر صدا کودی؟ کی یا دوخادی؟ اسر صدایان کی اونی مقصودا خب نفھانہ یی کی جواب رافا ایسا بو؟ خودایا با ان کی خالی ایتا نسبر بو دوخترہ کا دوخادی! گاگلگ اون رہ گرہ کودی. مثلن او وختی کی خفس میلہ سر ایسا بو و خو سرا خوبال میان گیتی و خو توکا روبالا و چومانانیمیزگیرہ باز داشتی، کی تانستی شک بوکونہ او دوخترہ ک فکرا کونہ؟ دوخوفتہ صدایی کی اجور وختان جہ خو گولی بیرون آوردی اتو نوبو کی او دوخترہ ک وسی و افکرا شو؟

ادوخوفتہ صدا چی پوردرد بو!

پیرزناک، پیرمردا کا ہیچی نوگوئی چون اونم اموضوع یا باور

داشتی. پیرمردا ک یاواشہ جہ صندلی بو جور شویی و خو دوخوشاستہ روح تسلی ای وسی ایچی گوئی و بدون ان کی بھمہ چی کونہ خفس درا وازا کودی و واگردستی تا خو چوم مرہ اونا دونبال بوکونہ و خودستانا خو دیم پر جولوب گیتی و فریاد کشہ یی:

- چی شیطانا! فرار کونہ! فرار کونہ!

اجور وختان پیلہ آبجی و آبابا جینجیر مینجیر گیتی چون پیلہ آبجی صدار ویشتر بوگوئی بو کی نسبرا نواسی ناراحت بوکونی، وا بہ حال خودش بنی.

پیرمردای گوئی: - آخر آواز خانہ!

پیرزنای خو شانہ یا بو جور تاودایی و ائوجا دایی:

- جہ کویا معلومہ کی آواز خانہ؟ ترا فاش دیہ، خیلی م جہ تی دس ناراحتہ.

بازون دووستی کی نسبرا بیگیرہ آراما کونہ، اما چی فایدہ نسبر ویشتر ترسہ یی و اطرف او طرف پرستی.

جالب ان کی بیچارہ مردای خودش آمادہ کودی تا پیرزناک غرغرا بیشناوہ و ہرگز نوگوئی کی شاید نسبر سر صدا ان وسی ایسہ کی نخایہ خفس میان بیسہ. وختی کی خو زنا دیی نسبر دونبال دووہ و خو شوہرا بدپیراگہ بہ گرہ دکفتی، خو سرا جیر تاودایی و دیل میان خو زن گبانا قبول کودی.

- بیچارہ نسبر حق دارہ چون حس کونہ کی باقایدہ جہ اون مواظبت نیہ.

آبابا خب دانستی کی جہ نظر دکفتن یعنی چی.

پیرزناک و پیرمردای ہی کس نظر ناموید. ہمہ تان اوشانا نشان بوکودہ داشتید چون خوشان زندگی یا نسبر رہ بناید. خانہ در و درچہ یا خوشان رو دوستہ بید. بیچارہ پیرمردای ہرگز خو سرا جہ خانہ بیرون نوردی چون پیر بو و بیشتر وختانم زاکان مانستن گرہ کودی، اما ہرگز و ناشتی کی اونا کوچیکا کونید یا ای نفر نانجیسی بوکونہ اونا رخس بیگیرہ. اونا کی زندگی یا موفت دباختہ، موفت! زندگی اون رہ چی ارزشی داشتی!

زندگی یا دربست بنابو آنسبر رو. مردوم ایرادم ہنہ وسی بو. وختی کی جوان بو سہ بار تا ای قدمی مرگ بو شو بو. بعلمہ زندگی یعنی آزادی و واوشتن، و چیزی نمانستہ بو کی خو جانا آزادی رہ فدا بوکونہ. گاگلگ اون خون جہ غیض بہ جوش آمویی ویریشتی نسبرا خو دوش سر داشتی، درچہ پوشت ایسای و شیشہ جا عصبانیت مرہ روبرو خانہ یا فانددرستی.

اشان خانہ بیدی! در چہ، شیشہ ای قاب مرہ کی فلزی میلہ و گولدان گول دارہ، بو جور پوشت بام و سفالی دودکش و ناودان. البتہ آبابا شک ناشتی کی اوخانہ کی شین ایسہ و کی او یا ایسا و چوتو زندگی کونہ؟ اما بدبختی ان بو کی ہرگز اون فکر نرسہ بو جہ خودش واورسہ: بہ نظر نسبر کی اون دوش سر نیشتہ، اون خانہ، روبرو خانہ مرہ چی فرق دارہ؟ ہتو نی وائورسہ بو بہ نظر او قشنگ سفید و خاک کی پیچاکی

بود و بسته این سفید گوله مانستن چا گوده و خو چومانا فوچه داره آفتاب میان خورا گرما کودن دره ا خانان چی توفیر داریدی؟ درجه یان، شیشه یان، پوست بامان، سوفالان، می خانه، تی خانه، اشان چی ایسیدی؟ آیا بنظر اسفید پیچا کی آفتاب کش خوفته می خانه یو تی خانه با هم فرق داره؟ یا هر تا خانه میان کی بته خودش خانه مانستن ایسه؟ خانه؟ اصلن خانه چیه؟ خانه جایی ایسه کی بتانه اون میان ایچی یا کش بته یا راحت بوخوسه یا خودشا به خاب بزنه.

پیرزن و شوهر واقعن خیال کودیدی کی ادوسته در و درچه را اگر پیچا بخایه تانه بایه خانه درون و نسبرا بوخوره! شا باور کودن کی اسفید چاق تر پیچا دانه کی نسبرا پیر مرداک و پیرزناک تومام زندگی ایسه، چون کی اوشان دوخترشین بو کی جه اون خب مواظبت کودی و خانه درون اونا آزاد و هاشتی؟ پیچا وا بدانستی بی کی آبابا ای بار دوسته درچه پوست اونا بیده کی نسبر کمین نیشته و جه اون پرزنن دیل فورسه بو بوسته یو خو دوختر دونبال بودوسته کی خبر بوکونه ویشتر مراقب بیه، نبادا ای بارده پیچا ناخبر سر برسه!

دفاتن همساده پسر اسلحه مره فارسه و ایتا تیر اون طرف فوداشته. بدجور منظره ای بو! ایجگره جه هر طرف بولندا یو. پیر مردا کا کی مردن دبوو بشکافته سینه مره بخانه ببردیدی.

همساده پسر بیابان طرف بوگور وخت. دوتا خانواده نابودا بوستیدی. ایتا شب تومام، دیهات میان قیامت بمانست. ولی پیچا حتی به یاد ناشتی کی نسبرا ایتا معمولی پرنده مانستن بوخورده یو حتی نفهمسته کی پیر مرد اون طرف تیر خالی کود. بجسته یو خورا جه معرکه نجات بدا و الانم ایتا سفید گوله مانستن پوست بام سر آرام نیشته یو ستارانا فاندیره. هو ستارانی کی تاریکی زولمات شب میانی هرگز نتانستیدی جفرزا زمین اویرا بوسته دیهاتان دورسفته پوست بامانا بیدینید و با ان کی اوشان جور پور سو دتاوستیدی بخیالی او شب هیچی یانیدینیدی.

پیرزن و شوهر واقعن خیال کودیدی کی ادوسته در و درچه را اگر پیچا بخایه تانه بایه خانه درون و نسبرا بوخوره! شا باور کودن کی اسفید چاق تر پیچا دانه کی نسبرا پیر مرداک و پیرزناک تومام زندگی ایسه، چون کی اوشان دوخترشین بو کی جه اون خب مواظبت کودی و خانه درون اونا آزاد و هاشتی؟ پیچا وا بدانستی بی کی آبابا ای بار دوسته درچه پوست اونا بیده کی نسبر کمین نیشته و جه اون پرزنن دیل فورسه بو بوسته یو خو دوختر دونبال بودوسته کی خبر بوکونه ویشتر مراقب بیه، نبادا ای بارده پیچا ناخبر سر برسه!

هتونی بو بو. ای روزا پیچا نسبرا بوخورده. او نسبرا کی اون نظر ایتا معمولی پرنده بو. اما کسی نفهمسته جه کویا و چوتو بودرون بامو. تازه شب دکفته بو کی پیرزنای ایتا ناله بیشاوسته. پیر مرد

هتونی بو بو. ای روزا پیچا نسبرا بوخورده. او نسبرا کی اون نظر ایتا معمولی پرنده بو. اما کسی نفهمسته جه کویا و چوتو بودرون بامو. تازه شب دکفته بو کی پیرزنای ایتا ناله بیشاوسته. پیر مرد

هتونی بو بو. ای روزا پیچا نسبرا بوخورده. او نسبرا کی اون نظر ایتا معمولی پرنده بو. اما کسی نفهمسته جه کویا و چوتو بودرون بامو. تازه شب دکفته بو کی پیرزنای ایتا ناله بیشاوسته. پیر مرد

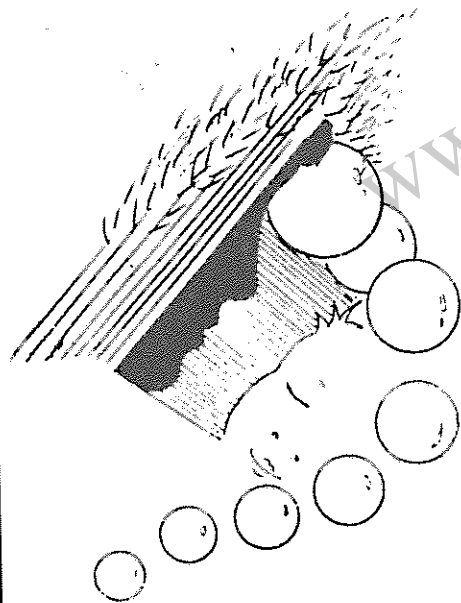
## نقل گمه نقلستان

### غول و گیلهمرد

ای روزا ایتا گیلهمرد دارکله مین شون دبو، ایتا غول دینه، فوری خو سنجاقا بیرون آورده اون یخه سر زنه، غول اسیر گیلهمرد به. غول گیلهمردا گه: ارباب مره نوکوش، هر کار تو بیگی تره کونم. گیلهمرد غولا بره پیله لات مین و گه: آچئور لاتا تو وا مره آبادا کونی. غول گه: ارباب اگر چئورا من وچینم تو مرا آزاد کونی؟ ارباب گه: ایه.

خلاصه ای روز و ای شوب غول کار کونه و پیله چئور لاتا آبادا کونه و آیه گیلهمرد ورجه گه ارباب چئورا آبادا کودم بیا بیشیم تا ترا نشان بدم.

ارباب غول امره شه چئورادینه راس راسی آباد بیجار بو بو. ارباب گه: خودا قوت. غول گه: اگر باز کار داری بوگو تره بوکونم. گیلهمرد گه: نه ده کار نارم. غول گه: پس ده آلان مرا آزادا کون تا می کس و کار ورجه بشم.



گیلهمرد سوزنا جه غول یخه بیرون آورده و غول آزادابه. غول گه: ارباب ایتا سوال دارم، تو مره بوگو بیدینم ان همه چئورا کی تره بیجار بو کودم چوتو خایی آبخاری بوکونی؟ تو روخان و آبخور داری تا آب تی بیجار سر ببری؟ گیلهمرد به فکر اشه و غول جه نظر دورابه.

رودی

# گالش شمار

(تقویم گالشی)

موناجیم گالش آ، تغبین بزی دم

munâjim gâlêš â taqbin buzi dum

داستانی درباره گاهشماری کهن دیلمی

که نگارنده آن را به شعر دیلمی (گیلگی گالشی) درآورده است

یادآوری: از آنجا که گاهشماری کهن دیلمی در تاریخ جهانشناسی باستانی اقوام ایرانی از ارزش بسیار برخوردار است این شعر چکیده

چندین روایت گردآوری شده و پژوهشهای من در سی سال اخیر بر روی گاهشماری باستانی دیلمی است:

۱- یته شاره موناجیم کرچه ماسر

YA.TA ŠARE-MUNAJIM KORČE MÂ SAR

۲- دکت گالش کولم، کو، گالشی ور

DAKAHT GÂLEŠ-KULO'M, KÛ, GÂLEŠ-I VAR

۳- پرسی گالش آ، تغبین چی دئنی؟

BAPERSI GÂLEŠ Â TAQBIN CI DO'NI?

۴- چی ته شته بی موناجیم زندگنی؟

CI-TA ŠAE BI MUNAJIM ZENDAQO'NI?

\*\*\*

۵- بگو هتن: امه شی گالش شماره

BOQÛHTAN: AME ŠI GÂLEŠ-ŠOMÂRA

۶- ختره ره سال و ماه و روز داره

XORA-RA SÂL O MÂ O RÛZ DÂRA

۷- دوزه سیروز، سال، یه پنجیک داره

DO'ZA SI-RÛZ, SÂL, YA PANGIK DÂRA

۸- چهار سال در میئن شیش روزه، واره

ČAHÂR SÂL DAR MIYO'N ŠIŠ RÛZ A VÂRA

۹- نوروز و کرچی و آریا و تیر آ

NO-RÛZ O KORCI O ARYÂ O TIR Â

۱۰- ایمه مردال و شریر و امیر آ

IMA MORDÂL O ŠÉRIR O AMIR Â

۱۱- اول ما و سیا، دیا، و زرفن

ÂVAL-MÂ O SIYA, DIÂ, VARFANA

۱۲- اسپیندار سربشون، گرمه گر، فته

ESPINDÂR SAR-BOŠÛN, GARMA GR, FANA

۱۳- تاوشن: نروزه، زوموشن: کچیک

TÂVESSON: NO'RÛZ A, ZÛMÛSSON: KAČIK

۱۴- پی یز: تیرماسین زه، بهاره: پنجیک

PIYAZ: TIR-MÂ-SIN-ZA, BAHÂR A: PANJIK

۱۵- نروز: نوروزیل، کرچی: کلادئن

NO-RÛZ: NORÛZ-BAL, KORČI: KALA'DA'N

۱۶- تیرما: تیرماسین زه: تویره دئن

TIR-MÂ: TIRMASINZA: TAVIRA-DANA'N

۱۷- شریرما: کاسه شور: کچیک شونن آ

ŠÉRIR-MA: KÂSA-ŠÛR: KAČIK-ŠORO'N Â

۱۸- هونی دمبال شده: آتش سرنن آ

HÛNI DOMBÂL ŠADA': ATAŠ-SARO'N Â

۱۹- امیرما: هشت وهشت: هو: میترگن آ

AMIR-MÂ: HAŠT-O-HAŠT: HÛ: MEIRAGO'N Â

۲۰- اول ما آوه سال، بهار، عیدئن آ

ÂVAL-MÂ: AVASÂL, BAHÂR EID O'N Â

۲۱- سیا: گالشی پنجیک، گیلی سین زه

SIYÂ: GÂLEŠI-PANJIK, GILI SINZAE

۲۲- گیلن، و زرفن: ما: گیله پنجیک، هه

GILO'N, VARFANA MÂ: GILA PANJIK HAE

۲۳- اسپیندار ما کونه، سرزنه: روجا

ESPINDAR-MA KUNA, SAR-ZANA: RÛJÂ

۲۴- نوروز نوسال بون: دکه: نروزما

NO'RÛZ-NO-SÂL BÛN, DAKAE: NORÛZ MÂ

۲۵- بهار و تاوشن، پی یز، زوموشن

BAHÂR O TÂVASSON, PIYAZ, ZÛMOSSON

۲۶- همه خورچ دزن، خو واژه، خوشن

HAMA XÛ RAČ DARAN, XÛ VÂRA, XÛ SO'N

\*\*\*

۲۷- بگو هت شاره موناجیم: دیوه گالش

BOGÛHT ŠÂRE MUNAJIM: DIVA-GÂLEŠ

۲۸- چی دئه تالا و تغبینی دانش

CI DO'NA TÂLÂ O TAQBINI DANÊŠ

۲۹- زمین و آسمنی سردبون آ

ZAMIN O ASAMO'NI SAR-DABO'N Â

۳۰- کتاب اجی می موشن وستی دئنا

KETÂB AJI MI MÛSO'N VASTI DO'NÂ

۳۱- ستاره اوشموروم تا روز و گبرم

STÂRÂ UŠMÛRÛM TÂ RÛZ VEGIROM

۳۲- همه زئچه ینم اندازه گیرم

HAME ZÂÇA YANOM ANDÂZA GIROM

۳۳- همه چی سردبوء، بشوء، همانین

HAME-ČI SAR-DABÛO, BOŠÛO, HAMÂNIN

۳۴- گوته شته، یا شماری، شاره تغبین

GÛHTA ŠAE BÂ ŠOMÂRI ŠÂRE TAQBIN

۳۵- شمه گالش شمارم، دیوی کار آ

ŠAME GALEŠ-ŠOMÂR-AM DIVI KÂR Â

۳۶- همه دئنن کی نوروز ما، بهار آ

HAMA DO'NAN KI NORÛZ-MÂ BAHÂR Â

۳۷- شموگیرین تاوشتن آ نوروز

ŠAMÛ GIRIN TÂVASTO'N Â NORÛZ

۳۸- هی شیر میته و گرمای تموز

HI ŠIRI MEINA O GARMÂYE TAMÛZ

۳۹- چی ته دئنین گالش و کلاهی

CI-TA DO'NIN GÂLEŠ O KALÂHI

۴۰- پی یزی میترگن در بورچی ماهی!

PIYAZI MEIRAGON DAR BÛRJI MÂHI

۴۱- شریرما و (سده) و شوی یلدا!

ŠERI-MÂ O SADAH O ŠOVI YALDÂ

۴۲- بزی بورج آ کچیک گین شهر یور ما؟

BOZI BÛRJ Â KAČIK GIN ŠAHRIVAR MÂ ?

۴۳- سال و ما و فلک چون چرخ گرده

SÂL O MÂ O FALAK CÛN ČARX GARDA

۴۴- گیبایش و ندئین شمه درده

GIJÂBÊ'N O NODO'NIN ŠAME DARDA

۴۵- چهار سال آ یه روز پیشاکهه سال

ČAHÂR SÂL A YA RÛZ PIŠÂKAHAE SÂL

۴۶- ایمه پنج ما وکه، بشون شیشصد سال

IMA PANJ MÂ VAKAE, BOŠÛN ŠIŠSAD SÂL

۴۷- بدترم بصد ششصد سال پیشتر

BADA'RAM PONSAD ŠEŠSAD SÂL, PIŠTAR

۴۸- شمه نوروز بهار بو، نا، ای بندرا!

ŠAME NORÛZ BAHÂR NÂ I YAN-DAR

\*\*\*

۴۹- بگو هتن گالشن: تو یاسواتی

BOGÛHTAN GALEŠON: TÛ BA SAVÂTI

۵۰- امو نخوشتم، اما بنیاتی

AMÛ NOXONESSE'M, AMMÂ BÛNYÂTI

۵۱- هیته پیرن و پیرن، پیر پیرنه

HI-TA PEIRO'N O PEIRO'N, PIR-PIRO'NA

۵۲- رچه گی واگوتن هدئن نوشته

RAČAGI YÂGÛHTÂN HADÂN NOŠO'NA

۵۳- امه گالش شمار و دئوی دیلمش  
AME GALEŠ-ŠOMĀR O DĀV-I DILMO'N

۵۴- همیشک هی زمت نرروز تاوشن  
HAMİŠAK HI ZAMAT NORŪZ TAVASSO'N

۵۵- هی ماهن و، هی جشن و هی روزن  
HI MĀHO'N O HI JAŠMO'N HI RŪZO'N

۵۶- هی تاوشن، پی یز، بهار، زموسن  
HI TAVASSO'N PIYAZ, BAHĀR, ZOMŪSSON

۵۷- هی ته، هی جور بومش، هی جوره بشن  
HI-TA HI-JŪR BŪMA'N HI-JŪRA BOŠON

۵۸- امو نوشتوسیم تی گب آواشن  
AMŪ NOŠTOVESIM TI GAB A VĀŠO'N

\*\*\*

۵۹- ایمه کنار بکشن ای ور، او ور  
IMA KATĀR BAKEŠŠE'N I VAR Ū VAR

۶۰- خنر هر کس بیسه خوگی سز  
XO'R-AR HAR-KAS BIYASSA, XŪ GAPI-SAR

۶۱- بگوشت وستی: شمو پیشاچی دئین؟  
BOGŪHT VASTI: ŠAMŪ PIŠĀ ČIDO'NIN ?

۶۲- چی ته تونین خو فردن آبخشن؟  
CI-TA TUNIN XŪ FARDĀ'N Ā BOXO'NIN ?

۶۳- بگوشتن: امو سرتالا ندئین  
BOGŪHTAN AMŪ SAR-TALĀ NODO'NIM

۶۴- نختم خو سرد بو، پیشا بختیم  
NAXEEM XŪ SAR-DABOA, PIŠĀ, BOXO'NIM

۶۵- امو وارن و ورف و سرده سال آ  
AMŪ VĀRO'N O VARF O SARDA-SĀL Ā

۶۶- بگهتیم آزموت، بیزه تی تالا  
BAGIHTIM AZAMUT BEIZA TI TĀLĀ

۶۷- تونی فرده بگی، هوا چی تار آ؟  
TUNI FARDABAGI, HAVĀ CI-TĀR Ā ?

۶۸- بگوشت وستی: بلی. می دسی کار آ  
BOGŪHT VASTI: BALI. MI DASSI KĀR Ā

۶۹- بشو تغین بیترد، بشمرد ستاره  
BOŠŪ TAQBIN BIYĀ'RD BOŠMORD SATĀRA

۷۰- بشو بیرون هوا بدی سو واره  
BOŠŪ BURUN HAVĀ BADI SŪ VĀRA

۷۱- بگوشت: فرده هوا خوش و خوگیره  
BOGŪHT: FARDA HAVĀ XŪŠ O XŪJIRA

۷۲- هی ما: میره، هوا آفتاوی شیره  
HI MĀ MEIR A HAVĀ ĀFTĀVI ŠIRA

۷۳- یه ته گالش بگوشت: خوگیر دبستی  
YA-TA GALEŠ BOGŪHT: XŪJIR DABOSTI

۷۴- مو خو بوز آدئتم بیزه تو وستی  
MŪ XŪ BŪZ Ā DO'NOM BEIZA TŪ VASTI

۷۵- نسما شو دگیره ورف کونه یه کش  
NESMĀ-ŠOW DAGIRA VARF KŪNA YA KĀŠ

۷۶- آخر دُرّه بیون می کل تی پیشکش  
AXAR DOROH BABŪN MI KAL TI PIŠKĀŠ

۷۷- بگوشت شاره موناجیم: کویه جی گی؟  
BOGŪHT ŠĀRE-MŪNAJIM: KŪYA JI GI?

۷۸- مفر موناجیمی یا خاونما بی؟  
MAQAR MŪNĀJIM I YĀ XĀV-NAMĀ BI?

۷۹- بگوشت: می آزمیت، می کچ، می بوزه  
BOGŪHT: MI ĀZEMIT, MI KAČ, MI BŪZ A

۸۰- ایمره دم لاکنی، گود دئزدوزه  
IM-RŪH DOM-LA'KANI, GŪD DOZ-DŪZA

۸۱- بگوشت وستی: مفر تو کله بوزی  
BOGŪHT VASTI: MAQAR TŪ KALLA-BŪZI I?

۸۲- بینی بوزی دله، خوروزه روزی؟  
YANI BŪZI DELA XŪ RŪZA-RŪZI?

\*\*\*

۸۳- هو شو ورفی بومه نشاست شندن  
HŪ ŠOW VARFI BŪMA NAŠAHT ŠO'NDAN

۸۴- سوبی سرگالشن هی جور دختندن:  
SŪBI-SAR GALEŠO'N HI JŪR DOXO'NDAN:

۸۵- موناجیم گالش آ تغین بزی دم  
MŪNĀJIM GĀLEŠ A TAQBIN BOZI DOM

۸۶- نوشتی ورف بوارس تا کشی بن  
NA-VASTI VARF BAVARASS TĀ KAŠI BON



### برگردان شهری به فارسی

### منجم گالش است و تقویم دم بز!

۱- منجمی شهری، در ماه کُرچه (که از نیمه شهریور تا نیمه مهرماه کنونی است)

۲- بچوپانسرای کوهستان دیلم نزد گالش (= شبان و روستائی کوهی) درآمد.

۳- از گالش پرسید: از تقویم چه میدانی؟

۴- چگونه میشود و می‌شاید بی منجم زندگانی کرد؟

\*\*\*

۵- گالش‌ها گفتند: تقویم ما (گالش‌شمار) است.

۶- و برای خود: سال و ماه و روز دارد:

۷- سال ما: دوازده سی روز با یک پنج دزدیده است.

۸- هر چهار سال در میان، بجای پنجه، شش روز وازه اگر گرفته میشود.

۹- نام ماهها از آغاز چنین است: نوروز - کُرچی - آریا - تیر

۱۰- سپس: مُردال - ششیر - امیر

۱۱- ماه: آول - بیبا - دیا - وُزفَن.

۱۲- ماه (اسپندار) که پایان یافت نقطه بحرانی اوج گرما و تب آن می‌شکند و پائین می‌آید.

۱۳- نوروز که جشن آغاز سال است در تابستان است. و کچیک (که یادآور بُز و برج بز و ستاره کُش یا کیوان در خانه بز و جشن‌های مربوط بآنها است) در موسم زمستان است در ماه شهریور دیلمی.

۱۴- جشن (تیر ماسین‌زه) یعنی: تیرگان دیلمی در پائیز و جشن پنجیک یا پنجه دزدیده در بهار است.

۱۵- در نوروز آتش بلند نوروزی (=نوروز بَل) میافروزند. و در ماه کُرچی، دومین ماه از سال دیلمی آئین (تخم خوران) بز و گوسفند برای باردار شدن است. آئین (تیر ماسین زه)

۱۶- یا تیرگان دیلمی در ماه تیر است. در آن توبره بکار می‌بندند.

(که یاد کردن آن خود شرح جداگانه‌ای می‌خواهد)

۱۷- در ماه ششیر یا ششمین ماه که آنرا ماه (کاسه‌شور) هم می‌گویند، آئین (کاسه‌شور) بکار بسته میشود. در این موسم که سرآغاز زمستان است شب‌های کچیک و مراسم آن مانند یلدا گرفته میشوند.

۱۸- در دنباله ماه ششیر آتش‌های سده است.

۱۹- جشن هشت و هشت در ماه امیر (= مهر، غیر و جاودان) که شانزدهم باشد، همان مهرگان است که باز هم در زمستان است.

۲۰- در آغاز ماه آول، عیدکنان بهاری فرا میرسد و هنگام (آوه سال) است.

۲۱- در ماه سیاه که ماه نهم است پنجه‌گالشی و جشن روز سیزده بدر گیلی است.

۲۲- پنجه دزدیده گیلک‌ها در گیلان در ماه ورفن می‌آید که ماه یازدهم است.

۲۳- در ماه اسپندار یا ماه دوازدهم، روز سی‌ام، ستاره شیغری ۴ (= وُوجا) طلوع میکند.

۲۴- پس ماه نوروز و سال نو و روز نو فرا میرسد.

۲۵- بهار و تابستان و پائیز و زمستان

۲۶- همه در ردیف مقرر و منظم خود هستند و در گردش ادواری و موسم مرتب خود جا دارند. و پس و پیش نمی‌شوند.

\*\*\*

۲۷- منجم شهری گفت: گالیش دیو

۲۸- چه میداند دانش طالع و تقویم چیست؟

۲۹- سرنوشت مقرر زمین و آسمان را

۳۰- منجمی همچون من از روی کتاب میداند و میخواند و گزارش و تفسیر میکند.

۳۱- من ستاره را می‌شمارم تا آن روز و زمان معین را برگزینم

۳۲- زایچه همه را می‌بینم و اندازه میگیرم

۳۳- سرنوشت و بخت مقرر همه چیز را از گذشته و آینده

۳۴- با حساب تقویم شهری میتوان بازگفت.

۳۵- تقویم (گالش‌شمار) شما، کار دیو است:

۳۶- همه میدانند که ماه نوروز در بهار است.

۳۷- اما شما آنرا از تابستان میگیرید و آغاز میکنید:

۳۸- در همین برج شیر (= اسد) و گرمای تموز.

۳۹- چگونه شماها از گالیش و روستائی کوهی دانسته‌اید که

۴۰- مهرگان پائیزی در برج ماهی (= حوت) زمستان است؟

۴۱- جشن سده و شب یلدا در ماه ششیر (= شهریور) شما چه میکند؟

۴۲- برج بز (= جدی) را کچیک می‌گویند آنهم در ماه شهریور؟

۴۳- سال و ماه و فلک چون مانند چرخ می‌چرخد



## گیلهوا ویژه‌ی شالیزار

گیلهوا در آغاز سال سوم انتشار خود، به گسترش دامنه فعالیت‌هایش دست زده و ویژه‌نامه‌هایی در زمینه‌های مختلف منتشر خواهد ساخت.

ویژه‌ی شالیزار، نشریه‌ای است که در این راستا، ضمیمه نخستین شماره سال سوم گیلهوا، در هفته‌های آینده منتشر و روانه بازار می‌گردد. در نخستین شماره ویژه‌ی شالیزار - که دربرگیرنده موضوعاتی در زمینه دیدگاهها، مسائل صنفی، فولکلور، تاریخ، شعر و... در خصوص برنج و برنجکاری است - آثاری از شاعران و نویسندگان زیر را در بر دارد:

افشین پرتو، دکتر سیدحسن تائب، مهندس سیداستماعیل خاتمی، نصرت‌الله خوشدل، رحیم چراغی، محمد دهانی، محمود دهقان، مهندس محمد صالحی، هوشنگ عسائی، غلامحسین عظیمی، محمد شارسبی، دکتر احمد کتابی، پروفیسور احمد نهراد و...

گیلهوا امیدوار است که در اواسط هر فصل، شماره‌ای از ویژه‌ی شالیزار را به کوشش و پیگیری رحیم چراغی منتشر نماید و در اختیار جامعه، بویژه علاقه‌مندان به این‌گونه مسائل قرار دهد.

## جشن خرمن یا علم و آچینی

بقیه از صفحه ۹

آل تومان بوش بر خاک گورم قدم بگذارند و به علم و آچینی سرا بروند، همه از این وصیت کاسخانی عمو تعجب کردند که این مکان چه مزیتی دارد، قول انجام وصیت او را دادند ولی خواستند که بر میرد حسن این کار را بگویند، بر گفت، تا در روزهای علم و آچینی هر سال، دختران آل تومان بوش بر خاک گورم قدم بگذارند و به علم و آچینی سرا بروند، دوستان خوش‌ذوقی وی را بستند و کاسخانی عمو را در نقطه سفارش او به خاک سپردند و سالیان درازی دختران، در روزهای علم و آچینی با لباسهای زیبای محلی، بر خاک گورم قدم گذاشته و به علم و آچینی رفتند، روان زیباستند او شاد باد.

### توضیحات

- ۱- تاریخ اجتماعی، مرتضی راوندی جلد یک، ص ۴۸۸
- ۲- کتاب زردشت، مهندس جلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۳۱
- ۳- ختن شهری بود در ترکستان شرقی (ترکستان چین) رگاهی هم به تمام ترکستان چین اطلاق شده است چنانکه چین شمالی را ختا نیز می‌گفتند و در نوشته‌های اسلامی مراد از ختا و ختن، چین شمالی و ترکستان شرقی است. فرهنگ معین. جلد ۵، ص ۴۷۵
- ۴- شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، جلد سوم، ص ۱۵۲، ۱۵۳
- ۵- همان کتاب، ص ۱۶۶، ۱۷۰
- ۶- کتاب حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۸۶، ۸۷، نقل از تاریخ بخارا، چاپ تهران، ص ۲۰ و ۲۸

۷۹ - گالش گفت: من این را از آزمون خود، از کج ۵ یعنی: از بز خود دریافته‌ام.

۸۰ - که امروز دم می‌چیناند و در دم و تن او جهش و پرش ویژه‌ای که نیمه آشکار بود پچشم میخورد.

۸۱ - منجم شهری گفت: مگر تو (گله بزی ۷) هستی؟

۸۲ - که سخت و روز و روزی خود را در آن می‌بینی؟

۸۳ - همان شب چنان برفی بارید که نمیشد آنرا پاک کرد و دور ریخت

۸۴ - بامداد روز دیگر گالش‌ها این بیت شعر را با آواز میخواندند:

۸۵ - منجم گالش است، تقویم دم‌زم:

۸۶ - زیرا بگفته گالشی که منجم هم نبود، در زمانیکه نمی‌بایست برف بیاید، تا زیر بغل برف بارید<sup>۸</sup> و این شعر مثل شد.

\*\*\*

### توضیحات

۱ - واژه VĀRA در دیلمی معنی ویژه‌ای دارد: کسانی که شرکی از دامهای شیده خود در موسم شیردهی درست میکنند، در نوبت‌های منظم و قراردادی شیر همه دامهای شرکت را برای خود میدوشند. این چرخش منظم را واژه گویند. در سانسکریت واژه مانند (به) در دنبال نامهای روزهای هفته تکرار میشود و مفهوم بار و زمان دارد. واژه در اینجا یعنی: کیسه یا همان (ویشک = پیشک) دیلمی که هر چهار سال یکبار حساب میشود. (ویشک) صورت لفظی دیگری از: [ویشک] = ویشک = بپیرک = وخره است.

۲ - توبه بر وزن دبیره نام همه کارهایی است که در آن مراسم بکار بسته میشود. گزارش آن خود گفتاری جدا دارد

۳ - ششزیر در لفظ یعنی: شهریور. اما موسم آن در گاهشماری دیلمی در زمستان است. آنتشره = ATAS - SARA یعنی: آتش سده - آتش آغازین - آتش نوع

۴ - ستاره شیخرا اوستایی تیشتر و در اروپایی SIRIUS و در ایرانی: ورا آهنگ - روز آهنگ - کاروان کشت و در دیلمی کلماکش و نیز در دیلمی و طبری روجا گویند که در هفته با حورا در ماه نموز طلوع میکند.

۵ - کج = KEC لفظی است که از روی مهرسانی و گرامیداشت خطاب به بز بر زبان می‌آورند. و آن صورتی است از کدی، کدی، کج کنایه از کُش: ستاره کیوان نیز هست که در برج بز خانه دارد.

۶ - دُز دوزخ: جهش و پریدنی است مانند پریدن پلک چشم یا تکانهای موضعی در گوشت تن که گونه‌ای اختلاج بوده دیگری آنرا بدشواری میتواند به بیند.

۷ - گله بزی: روستاییان هفده روستا، در کنار شاهرود، از رودبار قزوین در همسایگی دیلم که آئینی کهن و باطنی را بسیار پنهان نگاه داشته‌اند، در شبی از آغاز زمستان، در پنهان گرد آمده جشن میگیرند و کله بزی را بپیمان خوان نهاده، پیری از میانشان در باره سال بد و خوب و هوا و کشت و کار و دام برایشان پیشگویی میکند. این‌ها را (مراغی) نیز میگویند. مراغ = MARAQ در دیلمی آندوه و تأثر دل‌دهنده از دوری یار و دیار و مادر دور افتاده از فرزند و موارد همانند آن است. از نیستان تا مرا بریده‌اند از نیرم مرد و زن نالیده‌اند (مولوی)

۸ - واژه نوستی = NAVASTI در این جا چند معنی دارد: نمی‌بایستی - نخواسته - بر خلاف ضرورت و در بایست - نامنجم و کسیکه وستی نیست.

۴۴ - شماها کج شده‌اید و نمیدانید دردتان چیست.

۴۵ - هر چهار سال یک روز، سال پیش میافتد.

۴۶ - پس ششصد سال که گذشت این پیش افتادن سال به پنج ماه میرسد.

۴۷ - عقیده دارم بانصد - ششصد سال پیشتر

۴۸ - آغاز سال و نوروز شما هم در بهار بود نه در این موسم (=میان تابستان).

\*\*\*

۴۹ - گالش‌ها گفتند: تو باسواد هستی.

۵۰ - ماها درس نخوانده‌ایم. اما بر بنیاد آنچه که از نیاکان بما رسیده

۵۱ - همچنان، پدران و پدران، پیر و پیرانه سران

۵۲ - بارث بازگو کرده‌اند و نشانه داده‌اند

۵۳ - این تقویم (گالش شمار) و داب و دستور دیلمان را که

۵۴ - همیشه نوروز در همین زمان در تابستان بوده است:

۵۵ - همین ماهها و همین جشن‌ها و همین روزها

۵۶ - همین تابستان و همین پائیز و همین زمستان و همین بهاران

۵۷ - بهمین‌گونه آمده‌اند و بهمین سان رفته‌اند.

۵۸ - و ما نشنیده‌ایم چیزی که همانند گفته تو باشد! \*\*\*

۵۹ - پس منجم شهری و گالش‌ها از هر سو به جز و بحث پرداختند.

۶۰ - و ناگزیر هر کدام بر روی گفته و سخن خود ایستادند.

۶۱ - منجم شهری گفت: شما از آینده چه میدانید؟

۶۲ - چگونه میتوانید فردای خود را بخوانید و بدانید؟

۶۳ - گالش‌ها گفتند: ما طالع‌بینی نمیدانیم

۶۴ - و نمیخواهیم سرنوشت آینده خود را از پیش بخوانیم.

۶۵ - اما، ما، باران و برف و سال سرد و سخت را

۶۶ - بسیار بهتر از تقویم و طالع‌بینی تو آزموده‌ایم

۶۷ - تو میتوانی بگویی فردا هوا چگونه است؟

۶۸ - منجم شهری گفت: بلی. این کار دست من و برایم آسان است.

۶۹ - پس رفته تقویم خود را در آورد. ستاره‌ها را شمرد

۷۰ - بیرون رفت هوا و آسمان را خوب دید زد. سه بار این کار را تکرار نمود و

۷۱ - گفت: فردا هوا خوب و خوش و خشک است.

۷۲ - زیرا در این ماه که مهر است، نیروی مهر تابان (= آفتاب) همچون شیر است.

۷۳ - یکی از گالش‌ها گفت: خود را با بند پیمان خوبی بستی و گرفتار کردی.

۷۴ - من هوای فردا را از راه بزخود بهتر از تو منجم شهری میدانم و

۷۵ - میگویم نیسی از امشب گذشته هوا بیاریدن آغاز میکند و برفی بیلندی یک بغل می‌بارد

۷۶ - اگر گفته‌ام دروغ درآمده، بزنر (= کُل) من پیشکش تو باد.

۷۷ - منجم شهری گفت: این را از کجا میگویی؟

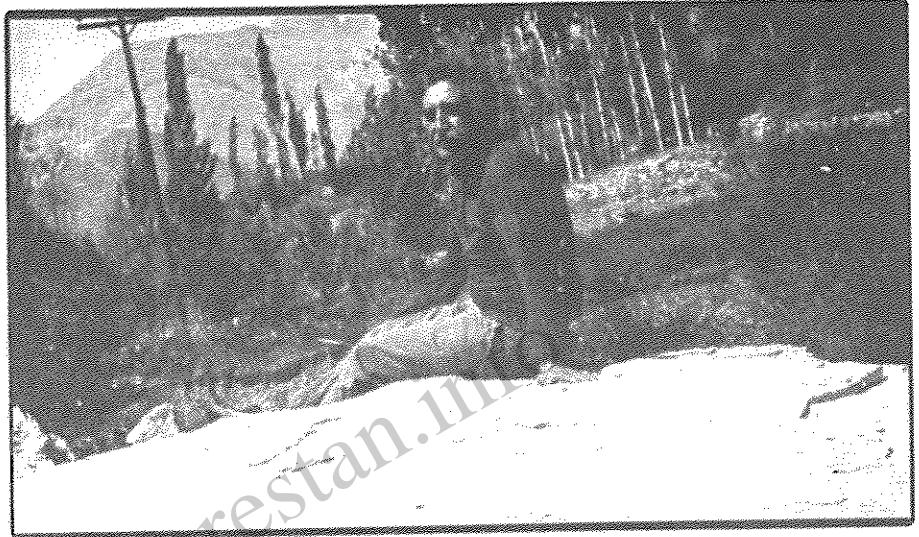
۷۸ - مگر منجم هستی یا اینکه در خواب بتو الهام شده است؟

# نوغاندار

با یادی از محمدولی مظفری

نقد و بررسی منظومه "نوغاندار" سروده زنده یاد محمدولی مظفری

حیدر مهرانی



از آن فراهم آمده چه اندازه مأنوس و مربوط بوده و پس از آن با کدام وسیله این رابطه را، جاندار و زیاندار ساخته است (۵) باین معنی که چگونه مادّه و جهان خارجی با اندیشه‌های بلافصل او شکل برای بروز پیدا کرده است (۶) در شعر (نوغاندار) خواننده با چنین شعری رویرو است... در اشعار شما خواننده می‌بیند، می‌شنود، مثل اینکه با خواندن اشعار شما زندگی می‌کند، به عمق فرو می‌رود و دست به بدن جاننداری دارد و این مواضع در همه جا هست. اگر شما زندگی کرده‌اید در اشعار خودتان نشانی دارید و اگر رنج برده‌اید و مزه علاقمندی را چشیده‌اید رنج و احساسات شما در اشعار شما جانشین شما شده‌اند (۷) آنچه من کرده‌ام روزی به خوبی آشکار خواهد شد که نه از من، بلکه از شما هم اثری نیست - مردم محتاج به همدن تا چیزی را بفهمند، هرچند ما هم اینطوریم و بطور مجزّد بوجود نیامده‌ایم، اما مثل این است که کله‌های آنها بهم چسبیده است، همینکه چیزی شروع کرد به پیدا شدن شروع می‌کند و بتدریج از میان هیچکس‌ها کسی برمی‌خیزد (۸)

اینگونه است که می‌بینیم (زبان دل افسردگان) (۹) بواسطه (پیوند با درد کسان) «گویا» (۱۰) می‌شود از (بوش) به خراسان راهی گشوده می‌شود و از سوئی (بوش) را به گیلان پیوند می‌زند و سرانجام همه را با هم پیوند می‌دهد - اسمعیل خوبی، پیگیری (بدعتها و بدایع) نیما یوشیج را از طریق مهدی اخوان ثالث در زبان خراسانی چنین توضیح می‌دهد (... بی‌شک اؤلین زبانی که آدم بیاد می‌گیرد استخوان‌بندی یا (زیرکش) احساس و اندیشه او را می‌سازد، بهمین ترتیب در محدوده هر زبان نیز نخستین لهجه‌ای که آدم یاد می‌گیرد عمیق‌ترین تأثیر را در نحوه حس کردن و اندیشیدن او می‌کند، و به شخصیت او رنگ خاصی می‌دهد، بهمین دلیل طبیعی است که کسی که در خراسان متولد شده و با لهجه خراسانی پرورش یافته است، خراسانی‌وار حس کند و خراسانی‌وار فکر کند... برای شاعری که در خراسان زائیده شده باشد، طبیعی است که زبان شعری شاعران خراسان را بکار ببرد، در حالیکه چنین نیست... اخوان خودش در کمال صمیمیت و صراحت در پیشگفتار زمستان نوشت که از خراسان به سوی بوش راهی گشوده است. من هم بدنبال او بهمین راه رفتم... (۱۱)

و سرانجام آنچه را که نیما کرد (امروز آشکار شده است) و از میان شاعران ایران (کس‌هایی) برخاسته‌اند که محمدولی مظفری نیز یکی از این کس‌ها است و ما می‌خواهیم یکی از کارهای او را که با درک عملی کار نیما

تسلّی بخش در زندگی انسان باشد و ناهنجاری‌ها را نه چنانکه هست، بلکه گاهی با قوت‌تر از آنچه که هست بیان بدارد چه سرباری است برای زندگی انسانی» (۳)

نیما یوشیج در «کار شب‌ها» زندگانی مردان شالیکار مازندران را با هنر شعرش (مادّه) داده و تصویر کرده است و محمدولی مظفری نیز در شعر بلند (نوغاندار) به (نشان دادن) و (تصویر کردن) وضعیت و موقعیت کودک پدر از دست داده‌ای که به مزدوری (نوغاندار) سپرده شده است دست می‌زند و با تصویری از زندگی این (یک‌نفر) در حقیقت وضعیت و موقعیت هزاران هزار کودک دیگر را که در وضعی مشابه قرار دارند ترسیم می‌کند. در تصویر این موضع و موقع، مظفری آنچنان به حال و روز (نوغاندار) آگاهی دارد که پنداری سالهای سال از عمرش را به نوغانداری گذرانده است و این شناسائی، شناخت کسی که از خارج ناظر مسئله باشد نیست.

نیما می‌گوید «بسیاری از مردم رنجی به آنها رو کرده، یا علاقه‌ای بهم رسانیده یا با دقایقی مربوط شده و شعری گفته‌اند اما چون از خودشان یا از آنچه که دیده‌اند چهره محوی در شعر خود بجا گذاشته‌اند، باید فقط خودشان که می‌خواهند بیاد بیاورند و نسبت به دقایق مربوط بخاطره‌ای که در پیش خودشان محفوظ است متأثر بشوند» (۴)

در شعر بلند (نوغاندار) می‌بینیم که مظفری از زمره اینگونه شاعران نیست بلکه از زمره شاعرانی است که نیما چنین برمی‌شرد «... قوه و زسوخ هر گوینده بر اینست: خود او با مادّه و جهان خارجی که تأثرات و اندیشه‌های او

هنر، مادّه دادن، یعنی تصویر دادن به اندیشه‌های ما است (نیما یوشیج)

سخن را با نیما آغاز می‌کنیم و در اینجا می‌خواهیم با مقیاسهای نیمایی کم و کیف یکی از شعرهای بلند محمدولی مظفری یعنی نوغاندار را مورد سنجش قرار دهیم و برای این سنجش لازم می‌دانیم ابتدا به بخشی از این ابزار سنجش که نیما در اختیار ما گذاشت بپردازیم و آنگاه با این ابزار و مقیاس، شعر مظفری را محک بزیم و ببینیم به کدامین منزلگاه رسیده است.

نیما می‌پرسد هنر چیست؟ و خود پاسخ می‌دهد «هنر مادی کردن و گوشت و پوست دادن به اندیشه‌هایی است که اگر گوشت و پوست نگیرند و آن شکل مادی را پیدا نکنند، درست نمی‌توانند به عرض بعضی ادبای عالیمقدار یا آدمهایی که مقداری ندارند برسند. همانطور که اگر مرده جان نداشته باشد علائم حیاتی ندارد، جان کلام اینجا است، جان هنر هم در همینجا، جان هنر بسته به این است که تا چه اندازه نشانی و صورت وضوح پیدا کرده - یعنی تا چه اندازه با وسائل مادی خود سروکار دارد... باز تکرار می‌کنم: هنر مادّه دادن، یعنی تصویر دادن به اندیشه‌های ما است» (۱)

و در جای دیگر می‌گوید «هنر در خوبی و انمود کردن و بروی برده آوردن است. با قوت ساختن چیزهایی که مردم ندیده یا نسبت به آن بی‌اعتنا گذشته‌اند» (۲) «... اگر شعر نتواند زیبا واقع شود، اگر نتواند وسیله‌ی نظرهای

و به لهجه زنده و رایج منطقه شرقی گیلان (که در قالب و مضمون و فضا ادامه راه نیما پوشیج است) سروده شده است معرفی کنیم.

اگر همصدا با نیما پوشیج معتقد باشیم «... با زبان عملی تعریفی جز این نمی دانم و مخصوصاً جز این تعریف نمی کنم که تکنیک کار است نه معرفت، یعنی با کار معلوم می شود نه با فراگرفتن اصول چیزی، هزار دفعه می کنید و نمی شود ولی اصول را می دانید و آنچه را که نمی دانید من می گویم تکنیک است»

خواهیم دید که محتدولی مظفری نیز با کار مداوم و رابطه زنده و دائمی با موضوعات و آدمهای شعرش و سخن گفتن با لهجه آنان و درک بلاواسطه درد و رنج و خوشی و شادمانی مردم به تکنیک شعری خود دست یافت که به تعبیری از دیلمان به یوش راه گشاده است.

نیما پوشیج می گوید «... در تمام اشعار قدیم ما یک حالت تصنعی است که بواسطه انقیاد و پیوستگی خود با موسیقی این حالت را یافته است، این است که هر وقت شعری را از قالب بندی نظم خود سوا کنیم می بینیم تأثیر دیگر دارد، من این کار را کرده ام که شعر فارسی را از این حبس و قید و حشتناک بیرون آورده ام، آنرا در سحرای طبیعی خود انداخته ام و حالت توصیفی به آن داده ام، از آغاز جوانی که دست بکار شعر هستم بزودی این را دریافته بودم. نه فقط از حیث فرم، از طرز کار این گمشده را پیدا کردم و اساساً فهمیدم که شعر فارسی باید دوباره قالب بندی شود باز تکرار می کنم نه فقط از حیث فرم، از حیث طرز کار - در آثار من می بینید سلهای متمادی من دست به هر شکلی انداخته ام مثل اینکه تمرین کرده ام و در شب تاریک دست بزمین مالیده راهی را می جستم و گمشده ای داشته ام اما همیشه از آغاز جوانی سعی من نزدیک ساختن نظم به نثر بوده است...» مظفری در شعر نوغاندار و دیگر اشعارش نشان می دهد که این نکات را هم از نیما و هم از تجربه دائمی خود دریافته و بکار بسته است.

زمینه و فضای شعر نوغاندار شباهتی همانند با زمینه و فضای شعر (کار شب پای) نیما دارد. در هر دو زمینه، انسانی را می بینیم که به کاری ناخواسته گرفتار است، هر دو همدمی جز ابزار کار خویش ندارند منتهی هر یک در فصلی متضاد با فصل دیگری قرار دارند - در کار شب پای - گرمای سیمج تابستانه است و هجوم جمعی پشه ها و نهاجم گراز و تنهایی و بی کسی شب پای که به ناگزیر:

«بینج باید باید تا حاصل آن / بخورد در دل راحت دگری»  
و این تنهایی و بی کسی و شب پای در حالتی است که می گوید:

«تازه مرده ست زنب  
گرسنه مانده دوتائی بچه هام  
نیست دو خانه ما مشت برنج  
بکم باچه زبانشان آرام،

و در این موقعیت وسوسه می شود که کار را رها کند و بخانه بازگردد چرا که:

«باز می گوید، مرده زن من  
بچه ها گرسنه هستد مرا،  
پروم یمنشان روی دی

خوکهاگوری بیاید و کند

همه این آیش ویران به چرا،

(نقل از کار شب پای نیما)

در (نوغاندار) همین تنهایی و بی کسی کودکی یتیم در زمستانی جانسوز نمایانده می شود که باید در جنگلی بی رحم و بی برگ و بار و زمستان زده همیشه ای گرد آورد تا اجاق دیگری از آن، روشن شود و از هیچ سوئی، دستی بیآوری او دراز نمی شود و فریاد استغاثه او بلند می شود و خدا را مخاطب قرار می دهد و ضمن گلایه از خدا می خواهد که اگر کمکی به او نمی کند لاقط طوفان کُشنده را که در سر راه او گسترده است جمع کند تا بتواند به سلامت از جنگل بازگردد و مزدوری را رها کند و خود راهبه مادرش برساند. گوئی فریاد نوغاندار، فریادی است که با ترسیم حال و هوای محیطش که دامنه های جنگلی حاشیه شرق گیلان است، می خواهد غم تنهایی و بی کسی و بوران زندگی را به گوش همسایه مجاور در اسارت تابستان دست و پای بسته، یعنی شب پای مازندران برساند که لاقط تسکینی برای او باشد که حس کند تنها نیست و این هر دو وضع و حال را صیادان دل بدربیا زده هر دو ناحیه گیلان و مازندران نیز حس می کنند که تاکنون کسی با زبان شعر و بگونه ای که در کار شب پای و نوغاندار تصویر و بیان شده، حالی روز و شبشان را وصف نکرده است که جای آن در شعر معاصر گیلان خالیست.

سرشولی (۱۲) از نوغاندار گیلانی به دشب پای مازندرانی،

(نوغاندار) شعری به گویش مردم جنوب گیلان شرق (گالشی و دیلمانی)، همراه با آوانویسی و معنی واژه ها اولین شعر بلند محتدولی مظفری است که تاریخ سرودن آن سال ۱۳۴۷ است که در زمستان سال ۱۳۵۸ در چاپخانه نشر با تیراژ پنج هزار نسخه چاپ شده است.

آغاز شعر نوغاندار همچون آغاز کار شب پای به توصیف طبیعت و نشان دادن کودکی در فضای کار (جنگل) می پردازد - شعر همانگونه آغاز می شود که در روال عادی گفتار سخن می گوئیم

«هوا سَرَدَه - ه

هیسه مَ دَامَان

شَرَمَ دَارَ چَکَلِ نِشْتَهَم

رفیقِ دَارَمَ وَلِی تَنهَام

ای سَرَمَا میَاَن مَو دِ بی پَام

رفیقِ اوکُوَه - ای کُنْدَه

رفیقِ می دازه - لافند - ه

رفیقِ ای دار - ه ای خال - ه

رفیقِ می دُوش - ه، می بال - ه

نه می خُآنَه خَوَاه

نَه خُآنَه خَوَاه زَن

نَه همسَایَه

فقط می مَارَه - دُونِیَا میَاَن می سَر سَاپَه،

نوغاندار بیان حال کودکی است که تا خود را می شناسد می بیند (فقط می ماره دونیا میان می سر سایه) چرا که پدر، از دست رفته و مادر توان آنرا ندارد که (خرج) او را تهیه کند و (قبا)ئی برای زمستانش تدارک بیند و لاجرم چنین می شود:

«اُمی خَرَجُ قَبَا وَا سَرَه، هیسه م امسال نوغانداری

نوغاندازَم هیسه مَ دَامَان

می خُآنَه خَوَاه شَان هیسه ن خُآنَه

بَخاری وَرَه، خُو جَفَلَان پَلی نِشْتَهَن

نوغاندارم هیسه م دامان

می خانه خواه مَر سَرَا دَه وَا رَجَمَ هیسه

می هیسه جی بخاری آتَش - ه گرم - ه اونِی خُآنَه

نوغاندارم هیسه م دامان

می جَان سَر د - ه

اونِی جَفَلَان جَان گَرَم - ه

کودک معصومانه شرح حالش را بیان می کند و می گوید که برای زندگی کردن یعنی بدست آوردن خوراک و پوشاک (خرج و قبا) به مزدوری بخانه ارباب سپرده شده است و اکنون او را برای تهیه (هیسه) به جنگل (دامون) فرستاده اند و در جنگل مشغول کار است. ارباب او اکنون در خانه در کنار بخاری با فرزندانش نشسته است، با هیسه اوست که بخاری آنان گرم است و او در سرمای طاقت سوز جنگل، تنها مشغول کار است، سرما را با لرزش استخوانش حس می کند ولی فرزندان ارباب در وضع دیگری فرار دارند (اونی جفلان جان گرم) او تصویر معصومانه هزاران هزار کودک است که در کودکی پیر می شوند و هیسه تلاششان خانه ارباب را گرم می کند و بیرحمانه ترین ستم عریان و خشن زمانه را تحمل می کنند در حالیکه کودکان ارباب را در وضعی دیگر می بینند که:

اونی جَفَلَان جَان گَرَم - ه

می جا ای دَارَ سَر تیجی دره صَته

## نوغاندار

شعر به گویش مردم جنوب گیلان شرق  
(گالشی دیلمانی)  
همراه با آوانویسی و معنی واژه ها

محمّدولی مظفری

۱۳۴۷

● **نوغاندار** تصویر معصومانه هزاران هزار کودک است که در کودکی پسر می‌شوند و هیمة تلاششان خانه ارباب را گرم می‌کند و بسیرر حمانه‌ترین سستم عربیان و خشن زمانه را تحمل می‌کنند.

● **نوغاندار** بیان اجتماعی غم بی‌کسی و تنهایی کودکان تهیدست روستایی است که بنحوی سرپرست خود را از دست می‌دهند و مجبور می‌شوند بجای رفتن به مدرسه سالهای کودکی را با همه خردی و ناتوانی جسمی به کار توانفرسا و حسانتکاه (نوغانداری) روزگسار بگذرانند.

اونی جغلان جا نرم - ه

مُو غمگیم گن بشگشته‌ی ای دَار بون می ای زُانه  
اونی جغلان دیل شاده - هیسه ن سالیلم به خوشانه  
زن گیرن خوانن، خندن  
بَرارن خَوخور، خومار پیر وِر. جوفت کونن  
زُانه

او این تفاوت زندگی را تنها نمی‌بیند بلکه با پوست و استخوانش حس می‌کند، در بیان حال این آسودگان حسرتی نهفته است، حسرتی ناشی از این خواهش که برای او هم باید چنین امکاناتی فراهم می‌بود با این حال با یاد این خاطره مزاحم، او خواهان چیز کمتری است و یا دست‌کم در این لحظه که بیتاب از سرمائی توانفرسا، خیالش را به مکان گرم خانه ارباب می‌فرستد تا اثراتی دیگر بر دلش چنگ می‌زند.

آخر دانی؟

«اونی جغلان نگیرن مَر خو همبازی

نکونن می دیل - راضی

مرا گون گن: بابا بثوته‌ی:

شمو ملاین هیسین عاقل

هیسه اون تور - ه دیوانه

یتیم - ه اون نوغانداری هیسه‌ی امسال امی خانه

اینجا دیگر مظفّری نیست که با زبان کودک نوغاندار

حرف می‌زند بلکه این اوست که دنیای عینی و ذهنی یتیم

نوغاندار را نشان می‌دهد و تصویر می‌کند و همانگونه که

نیما یوشیج در کار شب‌ها تصویر کرده و نشان داده است،

بازخوانی مجدد بخشهایی از کار شب‌ها را برای این مقایسه

ضروری می‌دانیم.

ماه می‌تابد، رود است آرام

بر سر شاخه (اوجا) (۱۳) تیرنگ (۱۴)

دم یاریخته در خواب فرورفته، ولی در آیش (۱۵)

کار شب‌ها نه هنوز است تمام

می‌دمد گاه بشاخ

گاه می‌کوبد بر طبل بچوب

و ندر آن تیرگی وحشت‌زنا

نه صدائی است بجز این، کز اوست

هول غالب، همه چیزی مغلوب

\* \* \*

می‌رود دوکی، این هیکل اوست

می‌رمد سایه‌ای این است گراز

خواب‌آلوده، بچشمان خسته

هر دمی با خود می‌گوید باز:

چه شب مودی و گرمی و دراز،

مثل این است که با کوفتن طبل و دیدن در شاخ

می‌دهد وحشت و سنگینی شب راتسکین

هر چه در دیده او نماند چار

هر چه اش در بر سخت و سنگین،

و این در حالتی است که می‌گوید:

تازه مرده است زخم

گرسنه مانده دوتائی بچه‌ها

نیست در کپه (۱۶) ما ماست برنج

بکم با چه زبانان آرام؟

باز می‌گوید: «مرده زن من

بچه‌ها گرسنه هستند مرا

بردم بیست‌شان روی دمی

خوکها گری بیابند و کند

همه این آیش ویران بچراه

اما این خیال تصویری بیش نیست چرا که حادثه در

شرف تکوین پایان رسیده است.

چه شب مودی و سنگین، آری

همچنان است که او می‌گوید

سایه در حاشیه جنگل باریک و مهیب

مانده آتش خاموش

بچه‌ها بیحرکت با تن بیخ

هر دو تا دست بهم خوابیده

برده‌شان خواب ابد لیک از هوش

«می‌خواهی از من بشنوی که شعر در حد بسیار اعلا

خود چه چیز است؟ حسی که بالقوه با انسان بوده، میلیونها

سال کشیده و با کار انسان خرده خرده آشکار شده است.

شعر در درجه اعلا

خود مشاهده‌ای است که افراد معین و انگشت‌شمار

دیگر (۱۷) «باید فراموش نکرد هنرمند از دنیائی می‌گیرد و

به دنیائی باز پس می‌دهد با کجا سروکار دارد؟ مربوط به

کدام زمان و مکانی است که از لوازم تجسم‌اند؟ خریدار

خود را به کجا می‌برد و با چه چیزهای دیده نشدنی و بدون

اثر از قبیل آوخ، ای دریا، من غم می‌خورم... سروکار

می‌دهد؟ توقع این قبیل گویندگان بیجاست که در مردم

هم... بهمان اندازه اثر بخشیده باشند. (۱۸)

«جستجو در کلمات دهاتی‌ها، اسم چیزها، درختها،

گیاهها، حیوانها، هر کدام» نعمتی است ترسید از استعمال

آنها، خیال نکنید قواعد مسلم زبان در زبان رسمی پایتخت

است، زور استعمال این قواعد را بوجود آورده است

کلمات را برای دفعه اول برای مفهوم خود استعمال کنید...

با زبان هر کس که حرف می‌زند کلمات خاص زبان او را باسانی استعمال کنید هیچ وحشت نداشته باشید از (وول زدن) یا (لولو) اولی مثلاً برای شعر بزبان عامیانه و دومی برای شعر و تشارت برای بچه‌ها کاملاً مناسب و بجا هستند» (۱۹)

همانگونه که خواندیم در (کار شب‌ها) تصویری از شب آیش و خفتن هر موجودی حتی (تیرنگ) بر شاخه (اوجا) نشان داده می‌شود ولی (کار شب‌ها) نه هنوز است تمام) و می‌بینیم که نیما از (جستجو در کلمات دهاتی‌ها، اسم چیزها، درختها، گیاهها، حیوانها که هر کدام (نعمتی است) بهره‌ور می‌شود و (تیرنگ) را بر شاخه (اوجا) تصویر می‌کند و شب پا را در (آیش) در سکوت خلوت هول‌انگیز خود و در تلاشی وقیفه‌ناپذیر و دلی بیرون از خویش نشان می‌دهد. برای مقایسه بین این دو اثر به آغاز (نوغاندار) برمی‌گردیم،

هوا سرده

هیسه م دامن

شَرَم دَار چکل نشتمه

رفیق دارم ولی تنهام...

که تصویری است مجسم از گزندگی سرمای زمستانی جنگل و گفتگوی کودک یتیم نوغاندار با خویش که با داشتن رفیقانی چون کوه و دامنه و (داز) (۲۰) و (لافتد) (۲۱) و شاخه (شَرَم‌دار) خود را تنها می‌بیند و در کمال بی‌کسی و تنهایی خدا را مخاطب قرار داده و می‌گوید

خوداوند!

صو وین سَر خانه خواه بثو تم:

مینم شون امر و مود امان -

هوا سرده، هوا سرده

بَرَه خانه خواه می سَر فریاده، بکشی داد:

بدا فوش می بمورده پیرک جان -

بَرَه سیلی می دیمان -

فکشی شوش می ای زان

دیبجانی، بسوجانی، بَرَه فریاده:

«می آدم، نی مگر؟

می خانه و او آچه‌ی؟

بشو تپی داز لافند - ویگیر زو تر بشو دامن!

فو خوت مَرَا

بشو دامن! بشو دامن! بدو! یالا! بدو! یالا.

مواي سَر ما میان، امر و، بئوم ناچار

بو مَه دامن، شَرَم دَار چکل نشتمه

مَرَا نالم، مَرَا نالم

می‌بینیم که نه تنها صحنه تماماً تصویریست بلکه حتی کوشش می‌شود تا درد غیرقابل تصویر سیلی نیز به تصویر کشیده شود و بخوبی موفق می‌شود هنگامی که می‌گوید (ادامه دارد)

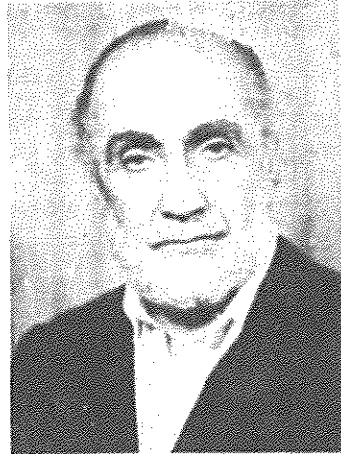
استاد هارون شفیقی عبرانی در تاریخ ادبیات معاصر گیلان برای اهل فن نامی آشناست. فعالیت ادبی و علمی و پژوهشی استاد به چهل و چند سال پیش بازمی‌گردد. آن روزها که استاد شفیقی ریاست دبیرستان "هلاکورا مید سابق" را در تالش عهده‌دار بودند، چاپ و نشر دو مجله و ماهنامه "غنچه‌های دانش" و نشریه فرهنگ تالش را آغاز نمودند. تهیه کلیه مطالب از اخبار گرفته تا مقالات و صفحه‌آرایی و طراحی روی جلد و تنظیم و ویرایش مطالب بر عهده ایشان بود. این دو نشریه به منزله چشمه جوشانی بود که در کویر تالش جاری می‌گشت و از زلال اندیشه‌های آن خیل تشنگان سیراب می‌شدند. استاد، دست مساعدت و یاری همه همکاران و دانش‌آموزان را که با صمیمیت به سوی او دراز می‌شد، به گرمی می‌فرد و نوشته‌ها و مطالب و اشعار دانش‌آموزان را ویرایش کرده، پس از جرح و تعدیل همراه شرح حالی مختصر نویسنده، و گاه همراه عکس چاپ می‌کرد.

اکسون خلیل عظیمی از آن گروه خوانندگان و دانش‌آموزان که مردانی مسن و روزگار دیده‌اند، آن شماره‌ها و نسخه‌های مجله را چون کالایی گرانقدر و ارزشمند در کتابخانه‌های خصوصی خود حفظ می‌کنند. چرا که دارندگان آن نسخه‌ها با مطالعه و تورق آن به چهل سال پیش بازمی‌گردند و رذیای روزهای گذشته جوانی خود را در لابلای سطور آن اوراق می‌بینند. آری آن فعالیت‌ها و تلاش‌ها چهل و چند سال است همچنان بی‌وقفه ادامه دارد و نتیجه آن، آثار ارزشمند و مقاله‌های محققانه و ماندگار اوست که غالباً چاپ و منتشر شده، یا در دست چاپ است.

از جمله آثار باقیمانده استاد اشعار و دوبیتی‌های تالشی است که به گویش عبرانی سروده شده است. این دوبیتی‌ها که تا حال چیزی از آن منتشر نشده، در برگزیده عمیق‌ترین احساسات انسانی و عرفانی و سرشار از سوز و گداز عارفانه و تأسف و تحسیر بر روزهای گذشته عمر شاعر است. یکی از عناصر مهم معنوی و مؤثر در ساختار شعر ایشان عنصر "یأس و ناامیدی" است، البته این حسرت و یأس دارای رنگ و بوی خاص خویش است و از مقوله یأس‌ها و ناامیدی‌های ناشی از رسیدن به بن‌بست‌های فلسفی و فکری نیست بلکه نشانه‌ای از آگاهی و انتباه بر بوجی و بی‌اعتباری و ناپایداری دنیا است که بخش عظیمی از اشعار غنایی ایران نیز شکایت یا "شکوائیه" و حدیث نفس است.

در دوبیتی‌های استاد شفیقی برخلاف آنچه معمول است و در دوبیتی‌های محلی رایج، مسائل عادی زندگی و بخصوص عشق با حال و هوای روستایی مطلقاً انعکاس ندارد مسائل و موضوعات عادی و مبتذل اجازه حضور در حریم شعر ندارند، شاعر دامان اندیشه و تفکر خود را به مسائل عادی حیات نمی‌آلاید. لذا همین همت عالی و مناعت‌طبع او را همچنان در اوج و قله اندیشه‌های بلند حفظ می‌کند و از آن اوج زندگی را بسیار حقیر و دنیا را پست و گویک می‌بیند.

ذیلاً چند دوبیتی از «مجموعه دوبیتی‌های تالشی» استاد همراه ترجمه روان آن تقدیم خوانندگان محترم



## دوبیتی‌های تالشی استاد هارون شفیقی

می‌گردد. لازم به تذکر است رسم‌الخط این دوبیتی‌ها همانگونه است که استاد اشعار خود را بدان نوشته‌اند.

(۱)

چ چو ک آبی آگ ن ویم به دئیو  
نه شیم هرگز بزیر گی و ن بو  
ن یندیم ایم همه رنج و آذیت  
شیطون دون کک یم ایم همه کو

- چه خوب می‌شد اگر به دنیا نمی‌آمدیم، و در نتیجه زیر بارهای سنگین گناه قرار نمی‌گرفتم - این همه رنج و آزار و آذیت نمی‌دیدم و این همه در خدمت شیطان و اهریمن در نمی‌آمدم

(۲)

ب کوزش چمان ذوق جوانی  
ن مانند داشت کوم چکو نشانی  
گی و نه بو زیو، است اوگن یم  
چ تپنه اس مارو زندگانی.

ذوق و جوانی من کجاست؟ هیچ نشانی از آنها در دستهای من باقی نمانده است. اکنون در زیر بارهای سنگین زندگی درمانده‌ام، آری اکنون زندگی برای من بسیار مشکل و طاقت‌فرسا است.

(۳)

شو و روز یم همه هیچ و هدرش  
همه آه ب اگر مانند آگزش  
و و تیمه، ماشکده بومی شوی آند

## اون اوم رام روز کو بتزیش

شب و روز من به بیهودگی و بطالت سپری شده، همه روزهای رفته و باقیمانده با آه و حسرت همراه بود. همه امید من به فردایی بسته بود که انتظارش را داشتم. اکنون فردا از راه رسیده است اما فردای من از دیروزم بدتر و طاقت‌فرسایتر بود.

(۴)

چشم اوکا، آسورون دوار دین  
حَب دُو، ب یم عزیزون همه مار دین  
پاز سنن ما کو، دوشون چروشن نوخشن  
نوخشن ب بن اوون که اهل دار دین

تا چشم باز کردم، بهاران سپری شدند، تا باخبر شدم همه عزیزان من مردند دوستانم می‌پرستند راستی علت بیماری تو چیست؟ آری آنان که اهل دردند علت بیماری مرا می‌دانند.

(۵)

یرلم کاوشن کو، هیچ ول پتومه  
چمان مسافر کو نامه تومه  
ش وون، هانم نی بومی آسایم بب  
چشم، ب سنی مانده، که کتی بومه

- در صحرای دلم هیچ گلی نروید، از عزیز سفر کرده من خبری نیست (نیامد) - شب‌ها خواب به چشمانم راه ندارد و دچار هراس و بیخوابی، آری چشم به در دوخته‌ام که (مسافر من) کی می‌آید؟

(۶)

شیم م پوکا، ل وم پکت، دیش یم رو  
هارچی، گاز دیم، که پدکم او رو  
بمان شون وت بیهوده، مگارد  
ب آندی او، پندو ب کک ایشان کو

چاروق و گیوه سفر پوشیدم و چوبدستی بدست گرفته همه جا را گشتم تا «او» را پیدا کنم به من گفتند بیهوده مگرد و جستجو مکن زیرا آن (حقیقت گم شده) در وجود توست، پس در درون خویشتن بجوی.

(۷)

به هیچ وزی امرو رو نماید  
کو، مون نکا، امرو، کو، نماید  
چه شاه مجلس کو همه نشین  
دی، او می مون، امرو، جو، نمانده

در این دنیای پنهان برای ما جایی نمانده است، کاری «در خور» نکردیم و اکنون امکان هیچ کاری نداریم همگان در مجلس سلطان بار یافتند و نشستند. اما ما دیر آمدیم و برای نشستن ما جایی نمانده است.

آستارا - احسان شفیقی

## بزرگترین شاعر تبری گوی مازندران

اسدالله عمادی

### زندگی و زمان امیر پازواری

امیر پازواری، بزرگترین شاعر تبری گوی ماست. شعر او مثل ترانه‌های فایز دشتستانی و دوییتی‌های باباطاهر قرن‌ها با جان عاشقان این دیار پیوند خورده و سینه به سینه و نسل به نسل روایت شده است؛ و هنوز شالی‌کاران جلگه‌ها و چوپانان دامنه‌های البرز، شهرنشینان و روستاییان شعرش را در مایهٔ عشاق<sup>(۱)</sup> - در مقامی که به نام خود او معروف است - می‌خوانند و گاه با تصنیف و پیاری و پی‌گویی (همخوانی و بازگویی آواز) - که به دنبال آواز امیری می‌آید - دست‌افشانی می‌کنند.

شگفت این که شعر او هم در عروسی خوانده می‌شود هم در لحظه‌های غم‌انگیز زندگی. آیا این دوگانگی معنایی بجز آمیختگی شعر و زندگی می‌تواند داشته باشد؟ با اینهمه از سرنوشت بزرگترین شاعر تبری گوی خود، هیچ آگاهی نداریم. تذکرها و تاریخ سخنوران، آنچنان دربارهٔ او خاموشند که انگار هرگز چنین چهره‌ای حضور نداشت. آیا اسطوره در این جا رنگ واقعیت به خود می‌گیرد؟ تاریخ ادبیات ما، لبریز از این بی‌مهری‌هاست. ما هنوز از زندگی بزرگترین غزل‌سرای خود، حافظ جهان آوازه، بی‌خبریم. زندگی او در مه حریری افسانه‌ها پنهان است؛ و آنچه دربارهٔ او می‌دانیم، از زبان آیندگان است، درست مثل زندگی امیر.

سرنوشت هنرمندان خود ساخته و بی‌پناه، در فرهنگ پرده‌پست ما چنین است که به هنگام زنده زیستن ارجشان نمی‌نهمیم و وقتی مردند، آنچنان آنان را بر بالای دست‌ها می‌نشانیم و به درون ابرها پرتاب می‌کنیم که بعدها دور از دسترس و غیرواقعی می‌نمایند، باری، در همین نابسامانی فرهنگی است که باباطاهر و حافظ و نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی یکشبه شاعر می‌شوند و امیر پازواری با خوردن قاشق خریزه‌ای بلبل نغمه‌سرا می‌گردد. شاید این نوع روایت‌های عامیانه، کمی شاعرانه و زیبا باشد، اما دریغ، وقتی تذکره‌نویسان شهر سکوت را می‌شکنند و همانند نویسندهٔ تذکرهٔ میخانه، دربارهٔ شاعری می‌نویسند، همین روایت را مبنای کار خود قرار می‌دهند. و در پیروی از همین روش است که گردآورندگان اشعار امیر پازواری، برنهارددارن روسی و میرزا شفیع مازندرانی، دربارهٔ امیر تنها افسانه‌ای را بازگو می‌کنند که حتی پنجهٔ کوچکی به باغ زندگی او نمی‌گشاید<sup>(۲)</sup>. باری، بزرگترین فرهنگ‌پژوگان ما، لغت‌نامهٔ دهخدا، دربارهٔ او چنین می‌نویسد: «امیر پازواری، شاعری از مردم پازوار (قریهٔ بابلسر

مازندران) که به زبان تبری شعر می‌گفته است. و دیوان او در پترزبورغ (پترزبورگ) به طبع رسید».

سخنی که روشنی کورسوز راه ما هم نیست؛ و رضاقلیخان هدایت - در کتاب ریاض‌المعارفین دربارهٔ او چنین می‌گوید: «امیر پازواری: از مجاذیب عاشقان و از قدمای صادقان، اعراب وی را شیخ‌المجم نامند. دیوانش همه رباعی و رباعیاتش به لفظ پهلوی است. مزارش در دارالمرز (مازندران و گیلان) مشهور و این رباعی از آن مغفور است.

کنت کنز آگره ره من بوشامه

خچیر کرده آب چل صَبامه  
واجب الوجود عَلَمُ الأسماءه

آرزون مفروش دَر گرانیهامه<sup>(۳)</sup>

سخن هدایت نیز مبهم و کلی است. تازه نگارنده تردید دارد که رباعی فوق از امیر باشد؛ چرا که حس و حال شعر امیر را ندارد. در ضمن اگر یک رنگ هدایت نیمه مازندرانی نبود و از چارده کلاتهٔ دامغان - که مرز فرهنگی دامغان و مازندران است - بر نمی‌خاست، چه بسا که او نیز چون دیگران سکوت می‌کرد. با این حال روایت رضا قلیخان هدایت بی‌اهمیت هم نیست، چون نشان می‌دهد که در دورهٔ او شعر امیر پازواری، زبانزد بود؛ و از این نام همانند نام باباطاهر، نسل به نسل و زبان به زبان یاد می‌شده است. در سخن هدایت نکتهٔ دیگری هم هست که ژرف‌اندیشی بیشتری را می‌طلبد: چرا اعراب شاعری را - که در هیچ تذکره و تاریخی از او یاد نشده است - شیخ‌المجم می‌نامند؟ میرزا شفیع مازندرانی، یکی از گردآورندگان شعر امیر نیز، او را «شیخ‌المجم» اما «دهاتی و عامی» می‌داند، براستی، ریشهٔ این تناقض در چیست؟ بی‌تردید تا باز یافتن سند و نوشتاری ارزشمند و بایسته دربارهٔ زندگانی و چهرهٔ امیر، این پرسش‌ها همچنان بدون پاسخ خواهد ماند.

\* \* \*

امیر در دورهٔ صفویه می‌زیست، اما تذکره‌های عصر صفوی نیز دربارهٔ او خاموشند. مثلاً «تذکرهٔ نصرآبادی» - که شرح زندگانی هزار شاعر و سخنور عصر صفوی را آورده است و از چند شاعر گمنام مازندرانی و رازی یاد کرده است، از امیر نامی نمی‌برد پس نشان و زمان او را باید در تاریخ محلی و اشعار خودش جستجو کرد.

میرظهیرالدین مرعشی نویسندهٔ «تاریخ تبرستان و رویان و مازندران» از چندین شاعر تبری گوی، تا زمان خود

(۸۸۱) نام می‌برد، اما دربارهٔ امیر حرفی نمی‌زند؛ اگر امیر با شعرهای زیبای خود هم‌زمان یا پیش از او می‌زیست، بی‌تردید در این تاریخ نام و نشانی داشت؛ و یا دست‌کم بی‌تی از او زینت‌بخش این کتاب می‌شد. پس زمان زندگی امیر را - همانگونه که شعرش گواهی می‌دهد - باید از قرن دهم به بعد بدانیم و هم‌زمان دانستن او با امیر تیمور بکلی نادرست است<sup>(۴)</sup>. باری، بعد از کتاب تاریخ میرظهیرالدین، کتاب دیگری نوشته شد که حوادث تاریخی مازندران را از زمان میرقوام تا زمان شاه‌عباس دوم بی‌گیر می‌کند، و در حقیقت ادامهٔ کار میرظهیرالدین است.

این کتاب «تاریخ خاندان مرعشی» نوشتهٔ میرتیمور مرعشی می‌باشد. میرتیمور در وصف دوران میرقوام‌الدین مرعشی می‌نویسد: «چنانچه میرظهیر در فصول سابقه ذکر نموده، دأب مردم مازندران چنان بود که در سر مو گذاشتندی و آن را کلالک گفتندی. و خود را کلالک‌دار نامیدندی، چنانچه شاعر تبری گوید. بیت:

تی مشکین کلال و بر سر مال مه و کرد

می روز ره سیوی جیم و دال واو کرد

تا آنکه سیدقوام‌الدین معروف و مشهور به میربزرگ منع نموده، سوارشان را ترشاید<sup>(۵)</sup>» روایت میرتیمور با میرظهیر یکی است، اما بیت فوق در تاریخ میرظهیرالدین نیست. این بیت با اختلاف اندکی در دیوان امیر ثبت است<sup>(۶)</sup>. اگر بیت فوق را از امیر بدانیم - که هست - دوران زندگی او تا اندازه‌ای روشن می‌شود. تاریخ میرظهیر به سال ۸۸۱ ه. ق به پایان رسید و تاریخ میرتیمور حوادث تاریخی را تا سال ۱۰۷۵ ه. ق بازگو می‌کند. پس امیر در فاصلهٔ این دوران می‌زیست. شعر امیر نیز در برآیند کلی، گواهی می‌دهد که او از دورهٔ شاه‌عباس به بعد زندگی می‌کرد.

وقتی شاه‌عباس مازندران را فتح کرد، سادات مرعشی را سرکوب و تبعید نمود؛ سادات پازواری و روزافزونی را - که در کشاکش داخلی نقش مهمی ایفا می‌کردند - از اوج به زیر کشاند؛ و طبقه‌ای نوظهور را به قدرت رساند که با وضع مالیات سنگین، فقر همگانی را بر مازندران حاکم کردند، بعضی از ترانه‌های امیر، دقیقاً چنین فضایی را به تصویر می‌کشد:

قالی سرنیشتی کُوب تری ره یازدار

امسال که سیره، پا روشنی ره یاد دار

بر روی قالی نشسته‌ای، حصیر کهنه را به یاد بیاور

امسال که سیر هستی، گرسنگی پارسال را به یاد بیاور

# نامداران مازندران افراسیاب چلاوی

حسین صدی

افراسیاب چلاوی (Af.rā.si.yāb-e.čē.lā.vi)، کیا افراسیاب، مشهور به چلاوی / چلابی، فرزند گیاحسن، آمل؟ - دابو (آمل) ۷۶۰ ق، شاهک و شاعر، بنیادگذار خاندان افراسیابی مازندران بود. نزد فخرالدوله حسن باوندی پایگاهی بلند داشت و از سوی وی بر لاریجان حکومت می‌کرد. فخرالدوله پس از فروگرفتن کیا جلال‌الدین احمد، وزیر خود، از بیم کین‌خواهی گیاهای چلابی به گیاهای چلاوی نزدیک شد. وی افراسیاب را به سپهسالاری خود برگزید و خواهر بیوه خود را به همسری او در آورد. چندی بعد افراسیاب به بهانه رابطه نامشروع فخرالدوله و دختر خواهرش (از همسر اول خواهر فخرالدوله)، از قتهای آمل و میرقوام‌الدین مرعی فتوی قتل او را گرفت و به کومک دو تن از فرزندانش (کیاعلی و گیاحمد)، که نزد فخرالدوله شاهنامه می‌آموختند، وی را در گرمابه فروگرفت ( - ۲۷ محرم ۷۵۰). با سرگت فخرالدوله حسن پادشاهی خاندان باوندی بر مازندران برافتاد.

در ۷۵۰ آمل به وبا گرفتار آمد و بسیاری جان سپردند، اما افراسیاب و فرزندان او سلامت بردند. در این هنگام مازندران هم به سبب مرگ فخرالدوله حسن و هم ویای همه گیر اوضاعی آشفته داشت، افراسیاب در اندیشه بهره‌گیری از این اوضاع و بدست گرفتن حکومت مازندران خود را به فرمانروایان کوچک محلی نزدیک کرد اما، آنان وی را برناتفتند. افراسیاب راه بگرداند و به بهانه توبه از کردار گذشته به میرقوام‌الدین مرعی نزدیک شد. میرقوام‌الدین توبه او را پذیرفت و به رسم درویشان مرعی سرش را تراشید و طاقه درویشانه بر فرش نهاد، از این پس وی و خاندانش به شیخی آوازه یافتند. افراسیاب به عنوان رهبر شیخی کلالک‌بسر (Ke.lā.lek.be.sar) بر قلمرو حکومت خود افزود، اما توان مریدان پرشمار قوام‌الدین او را از فرمانروایی بر مازندران بازمی‌داشت، از اینرو به اندیشه از میان بردن میرقوام‌الدین افتاد. وی با استفتاء از فقهای محلی میرقوام‌الدین را دستگیر کرد. اما همان شب کیاسیف‌الدین فرزند افراسیاب ناگهان درگذشت، در منابع به سبب قولنج؟!، و مردم آن را از کرامات شیخ دانسته، سر به شورش برداشتند. شیخ رها گردید و با مریدان خود به دابو رفت.

افراسیاب به یاری فرمانروایان کیاجلابی ساری و بارفروش [= اکنون بابل] به دابو یورش آورد. اسب یاران افراسیاب در جلالک مار پرچین به گل فرورفت و وی با چهار تن از فرزندانش گیاحسن، گیاسهراب، کیاعلی و کیا لهراسب / لهراسف هدف تیرکمانداران مرعی قرار گرفتند و کشته شدند. پس از وی حکومت مازندران به دست مرعیان افتاد

# عروض و قافیه در اشعار گیلکی

جعفر بخشی‌زاد محمودی

موزون در غیرانصورت ناموزون گویند مثال:

خوایمه مگه بشم جانلی جان  
جان تو جان می خانه می دکان

اوقات

و ما این بیت را تجزیه کرده هجاهای اجزای قرینه‌ی تشکیل‌دهنده هر مصرع را با مصرع دیگر مقایسه می‌کنیم تا معلوم شود که بیت موزون است یا ناموزون  
خوایمه - مگه - بشم - جان - نلی جان  
جان - تو - جان - می - خا - نه - می - دکان  
به گونه‌ی زیر نیز تجزیه می‌شود

خا - ی - نه - مگه - تک - ب - شم - جان - ن - لی - جان  
جان - ن - تو - جان - ن - می - خا - نه - می - د - دکان  
و به شکل زیر نیز تجزیه می‌شود

خوایمه - مگه بشم - جانلی جان  
جان تو - جان می خا - نه می دکان  
بنابراین دو مصرع بیت فوق موزونند.

روش‌هایی دیگر نیز در مورد شناخت وزن وجود دارد که به موقع گفته خواهد شد. معمولاً اوزان اشعار را با اوزان کلماتی قراردادی موسوم به افاعیل عروض می‌سنجند مثلاً مصرع (خوایمه مگه بشم جانلی جان) بر وزن (فعلا تن، فعلا تن فعلات) است

باید دانست اگرچه دانستن عروض موجب شاعر شدن نمی‌شود و شاعری موهبتی است الهی که در طبیعت و سرشت شاعر به ودیعه نهاده شده و این افتخار نصیب هر کس نمی‌شود و بسیاری سخن‌شناسانی که به علم عروض و صناعات ادبی مسلط و از سرودن یک غزل ناب عاجزند. ولی آن شاعر که عروض را نیکو بیاموزد اشعار خود را شیواتر و رساتر خواهد سرود.

و این نیز درست است که معنا را فدای لفظ کردن جایز نیست اما لفظ نیز نباید فدای معنا شود، شعری خوب و دلنشین است که با رعایت لفظ و معنا سروده شده باشد. نقص هر یک از این دو عامل از سلامت شعر گاسته موجب سستی آن می‌شود.

عروض علمی است که اوزان اشعار و تغییراتش را مشخص می‌کند. قافیه چیزی است که از پی چیزی دیگر روان باشد و در نزد شعرا به آخرین کلمه‌ی بیت گفته می‌شود که تابع آخرین کلمه‌ی مصرع یا بیت ماقبلش باشد، مثل کلمات (ولشی) و (تمشی) در بیت زیر:

اون لب ولش نخورده ولشی

اون چشم مژه نیچ و تمشی

اوقات

در این محبت از اوزان شعر، انواع قافیه و عیوب قافیه، طریقه‌ی موازنه و تقطیع اشعار گیلکی سخن خواهیم گفت سپس انواع اشعار را یاد آور خواهیم شد.

می‌دانیم که به کوچکترین قسمت شعر مصرع گفته می‌شود و هر دو مصرع قرینه یک بیت است. تعداد هجاهای هر کلمه از لحاظ کوتاهی و بلندی، حرکت و سکون و طرز تلفظ وزن آن کلمه گفته می‌شود. مثلاً کلمات (تن) و (سر) هر کدام از یک حرف متحرک و یک حرف ساکن تشکیل شده به عبارت دیگر هر یک از کلمات فوق با یک هجای دو حرفی ساخته شده‌اند که طول هجا و طرز تلفظ آنها یکسان است و می‌گوییم که این دو کلمه با یکدیگر هم‌وزنند و یا کلمات (قطار) و (کباب) که هر کدام از یک هجای کوتاه و یک هجای بلند تشکیل شده‌اند به‌طوریکه هجای اول هر کلمه با هجای اول کلمه‌ی دیگر مساوی بوده و هجای دوم آنها نیز با هم مساویند و اگر کلمه‌ی قطار را از لحاظ هجا تجزیه کنیم (ق + طار) و از تجزیه‌ی کباب (ک + باب) به دست می‌آید و اگر آنها را به طریق زیر بنویسیم: ق - طار  
ک - باب

کاملاً مساویست. که می‌گوییم دو کلمه‌ی قطار و کباب با یکدیگر هم‌وزنند. و از مجموع وزن‌های کلمات یا اجزای تشکیل‌دهنده هر مصرع یا بیت وزن شعر حاصل می‌شود.

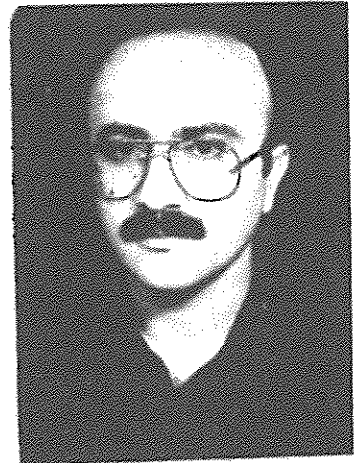
بنابراین اگر اجزای تشکیل‌دهنده‌ی دو یا چند مصرع یا بیت طوری قرار گرفته باشند که هجاهای هر جزء با جزء قرینه‌ی خود از لحاظ تعداد و طول مساوی باشند، آنها را

و مرعیان بازماندگان افراسیاب را به قتل آوردند، اما تنی چند از جمله اسکندر چلاوی گریختند. کیا افراسیاب گهگاه شعر نیز می‌سرود و شماری از منابع چند سروده تیری وی را آورده‌اند. اما دیوان شعر او تاکنون بدست نیامده است. تاریخ رویان به خط مرگ وی را چهارشنبه ۲۸ اردیبهشت ۷۶۲ آورده است.

گزیده منابع

تاریخ رویان، ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۵ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، بیست‌وسه، بیست‌ون، ۴۷ - ۴۸، ۱۲۰ - ۱۲۲، ۱۵۶ - ۱۶۵، ۱۷۲ - ۱۸۱، ۱۸۴ - ۲۳۴، تاریخ مفصل ایران، ۶۲۸ - ۶۲۹، حبیب‌السر، ۳ / ۳۳۷ - ۳۴۰، ۱۳۳۶، دودمان علوی در مازندران، ترجمه، ۸۲ - ۸۴، ۱۸۹ شکوفه‌هایی از ادبیات مازندران، ۱۶، قیام شیمی سرداران، ۱۱۸ - ۱۱۹، ۲۴۸ - ۲۴۹، ۱۳۱۳، مازندران (شایان)، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۲۹ - ۲۳۱، ۲۵۰ - ۲۵۲، ۲۹۲، ۳۰۳، مازندران و استرآباد، ترجمه، ۱۲۱۴، ۱۲۱۴، ۱۲۸۷، واژه‌نامه طبری، ۱۹، ۲۴۲ - ۲۴۳، ۲۴۴ - ۲۴۵

# شاعران ولایت



حمید فرحناک

گرم و پرشور و با عاطفه چون ساحل و خروشان و بیتاب چون کوله (موج) خزر از این سو به آن سو می‌شتابد تا شاید دریچه‌ای تازه بگشاید.

حمید فرحناک متخصص به فائز شاعر، فیلمساز و گزارش‌گر تلویزیون در سال ۱۳۳۳ ش. در انزلی دیده به جهان گشود. در نوشته‌ای از خود این‌چنین می‌آغازد: (روی سنگ نبشته‌ای خواندم: «دکتر حسین فاطمی... وفات... سحرگاه نوزدهم آبان ماه ۱۳۳۳» و گوشه اولین صفحه یک جلد قرآن که از پدر بزرگ مادری‌ام بجای مانده نوشته شده است: سحرگاه نوزدهم آبان ماه ۱۳۳۳ اولین نوه ما بدنیا آمد، «فائز» را از قرآن برایش انتخاب کردیم و «حمید» صدایش می‌کنیم.

حمید تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در انزلی بیابان

برد و به کارهای مختلفی دست زد. آخرین شغل او، تهیه فیلم‌های مستند برای تلویزیون است، او از سال ۵۷ سرودن شعر را بطور جدی آغاز نمود، در این باره می‌نویسد: شاملو را بیشتر از هر شاعری می‌شناختم، روزی اولین سروده‌ام را از روی شیطنت برای چند تن از دوستان خود خواندم و یاد آور شدم که این شعر از شاملو است! چه به‌به و چه چه که نشنیدم، بلافاصله در همان جمع شعری از شاملو بنام خود خواندم، چه ایرادها که گرفته نشد!؟)

حمید از سال ۵۸ به سرودن شعر گیلکی دست زد و با نشریه گیلکی زبان «دامون» به همکاری پرداخت، اشعار او در مطبوعات گیلان به چاپ رسیده است. در این مورد می‌نویسد: «دامون عمرش از ۲ سال تجاوز نکرد و بعدها ما ماندیم و همان دوستان بعضاً «شعرشناس» که هر از گاهی دور هم جمع می‌شدیم و من برایشان شعر گیلکی می‌خواندم و آنان برابم کف می‌زدند ولی در خانه‌هاشان با بچه‌های خود فارسی صحبت می‌کردند!؟»

وی با علاقه‌مندی و تأثر خاصی از زبان و فرهنگ گیلکی سخن می‌گوید: «بعدها که به مسایل جامعه آگاهی بیشتری پیدا کردم متوجه از یاد رفتن زبان گیلکی شدم و به عینه شاهد آن بودم که مردم گیلان زمین دارند، زبان خود را می‌چوند و می‌خورند و در حلقوم فرزندان خود زبان «فارسی» را جراحی و پیوند می‌زنند، لذا تلاش دولت‌های وقت در گذشته بجهت نابودی و از بین بردن زبان و فولکلور قومی برایشان آشکارتر شد.»

حمید آثار چاپ شده مستقلی ندارد و بیشتر در اوزان شکسته به فارسی و گیلکی شعر می‌سراید، برای نمونه قطعاتی از اشعار او را در ذیل می‌آوریم:

مقالات و مطالب خود بویژه در انتقال آن نوع از ادبیات گیلکی که بن مایه مذهبی داشته باشد مصر است.

گیله‌وا برای همکاران مطبوعاتی خود در هاتف که متأسفانه همیشه نسبت به آن دیدی بدبینانه و قهر آمیز دارند صمیمانه آرزوی توفیق دارد و امیدوار است که دیگر این صفحات دچار وقفه انتشار نشود. نام و نشان هاتف برای آن دسته از خوانندگان گیله‌وا که ممکن است خارج از گیلان بسر برند و بخوانند با هاتف همکاری داشته باشند اعلام می‌شود: رشت: صندوق پستی ۳۷۸۸ - ۴۱۶۳۵ خیابان بحرالعلوم - بازار رضا - طبقه سوم تلفن ۲۲۷۰۷

**گیله‌وا، ویژه دوم تالش  
بزودی منتشر می‌شود**

## هفته‌نامه هاتف

### و از سرگیری مجدد صفحات گیلکی

هاتف یکی از معدود هفته‌نامه‌های گیلان است که روزهای سه‌شنبه در رشت چاپ می‌شود و از بدو انتشار تاکنون صفحاتی از نشریه خود را اختصاص به چاپ آثاری در زمینه گیلان و گیلان‌شناسی و ارائه آثاری به زبان گیلکی داده است اما بعلت مشکلاتی که امروزه خواهی نخواهی هر نشریه‌ای با آن روبرو است هر چند ماه یک بار خللی در ادامه کار آن بوجود می‌آید. خوشبختانه بعد از وقفه‌ای نزدیک به دو ماه شماره ۱۰۷ هاتف (۱۱ مرداد ۷۳) بشارت از سرگیری و ادامه کار صفحات گیلکی و گیلان‌شناسی را به خوانندگان خود داده است. هاتف در

۱  
خروس خاندن دره  
اتا...  
نانه کی،  
سیفیدی زمستان شب -  
چه برفه.

۲  
کخ بو  
کخ بو...  
چی ره خانی؟  
کی ره خانی؟  
تام بزن تام  
تی پیرزن  
تی پتر ره وفا نوکود

۳  
شال -  
شیرین خربزه ره،  
خوجانا فاده.  
تو  
تی سرا به باد دهی  
تا باد  
تی گلایا نبره

### «گرمش»

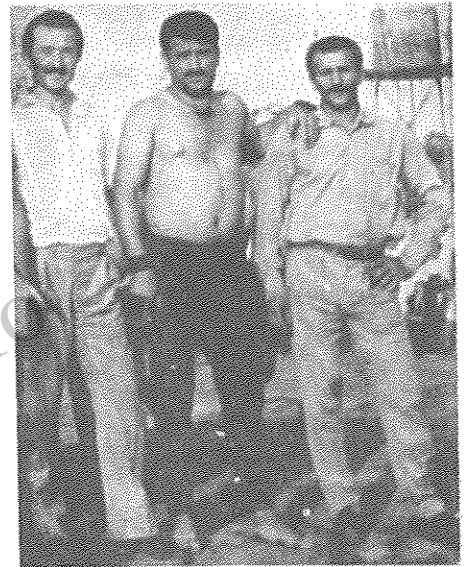
ده تی لکه دام دورون  
سیاه کولی واز نوکونه  
ده تی آخان دام دورون  
حرام مایی واز نوکونه  
گرمشه، گرمش  
هوا واگردان نوکونه  
دشته‌وا باد گوما بو  
دریا ده کولاک نوکونه  
موردابا خوشکی بیگیت  
ماهی ده کالش نوکونه  
ورناکش، ورناکشه  
دیل خوشی ناره  
آنه شانای پی پره  
دس خوشی ناره  
خالی آب، خالی آب  
چوتو و سَماک قرصانا فاده!؟



## پهلوانان

با همکاری محمدعلی بقایی فرد

# کشتی گیله مردی



پهلوان حیدر مازندرانی در وسط  
راست (پهلوان تقدلی از رامسر)  
چپ (پهلوان شجاع موسوی از خمام)

## پهلوان حیدر تلیکانی معروف به حیدر مازندرانی

در سال ۵۰ در لنگای نشتای مازندران (عباس آباد) با پهلوانان: اکبر سهردمی، قلی، محمد، عسکر درامری، جمشید زردی و حسن امینی از استان مازندران کشتی گرفت و پیروز شد ولی از پهلوان عسکر بارکوسرایبی شکست خورد و پس از قبول این شکست در کشتی‌های بعدی دوبار پهلوان عسکر را با شکست مواجه ساخت.

در سال ۵۱ در گسکر محله رودسر کشتی گرفت و برم خود را که کت و شلوار و دوچرخه و گوسفند بود به بچه‌های مدرسه که وی را مورد تشویق قرار داده بودند بخشید.

شکست وی از پهلوان هوشنگ ملکی واجارگاهی، یکی از شکست‌های سنگینی بوده است که در طول سالها کشتی پذیرا شد.

در سال ۵۲ دچار بیماری شد و در سال ۵۴ مجدداً کشتی را شروع نمود و ضمن شکست دادن پهلوان ایوب دشتی و پهلوان قمر از پهلوان شجاع خماسی شکست خورد و با کشتی گیله مردی وداع گفت.

پهلوان حیدر تلیکانی کشتی‌گیری قدر و زننده با هر دو دست و تمام‌کننده در لحظات اول کشتی بود. وی یکی از کشتی‌گیران شاخص مازندران بود، و مشوق اصلی خود برادرش مصطفی را می‌داند.

از خاطرات جالبی که تعریف نموده است اینکه: «وقتی آوازه کشتی‌های پهلوانی وی به گوش پدر مرحومش حسن و برادرش مرتضی می‌رسد آنان هنوز در ناباوری بودند تا اینکه در کشتی پهلوان حیدر با پهلوان محرمعلی امینی یآوری حضور یافتند و شکست پهلوان امینی یآوری از پهلوان حیدر را بچشم دیدند و عاقبت پدر و برادر پهلوانی او را باور کردند. هدایای زیادی آتشب نصیب پهلوان حیدر گشت.

از اخلاق پسندیده پهلوان حیدر؛ روحیه بخشندگی وی بوده است که سعی داشت در کشتی‌های پهلوانی؛ برم و جوایزی که دریافت می‌کرد به پهلوانان بازنده نیز نصیبی برساند.

پهلوان حیدر تلیکانی از سال ۶۸ بعنوان داور کشتی گیله‌مردی برگزیده شد و هم‌اکنون مشغول تعلیم فرزند ارشد خود و برادرزاده‌اش می‌باشد.

## او هم از «دوستان ما» ست!

و گویا دیگر رسم زمانه است که هر شعله کوچکی عشقی نیفروخته خاموش شود. آنهم نه به دست غیر که به دست اهل و به دست دوست. و بقول سعدی:

از دشمنان شکایت برند به دوستان

چون دوست دشمن است شکایت کجا برند؟  
ای کاش استاد ملک مدنی که خود او هم «از دوستان ماست» انتقادات و گلله‌های چاپ شده در نشریه گیله‌ها را با همان لحن مهربانانه و دلسوزانه‌ای می‌نگاشتنند که در دفتر کوچک بازدید نمایشگاه جلوه‌های سرزمین سبز مرقوم نمودند. آنوقت دیگر نه جرأت پاسخ گفتن به گفته‌های استاد بود و نه جای آنکه از لحن هجوآلود ایشان دلگیر شویم.

و شاید اگر ایشان اندکی به گم و کیف برپایی اینگونه نمایشگاه‌های محلی واقف می‌بودند متصفانه‌تر دست به فیلم می‌بردند و امکانات تقریباً هیچ این‌گونه نمایشگاه‌ها را که تنها بر پایه عشق و علاقه استوار است با یک نمایشگاه بین‌المللی مقایسه نمی‌کردند. و آنوقت فراموشکاری یکی از دوستان را در رساندن کارت دعوت به ایشان به حساب سهل‌انگاری برگزارکنندگان نمی‌گذاشتند. گمانیکه شرم داریم بگوییم مگر برپایی هر نمایشگاهی به منزله یک دعوت عمومی نیست؟

اما برسیم به آن تسماع نابخشدنی و بظاهر آوانگارد. ترکیب هیئت‌گزینش این نمایشگاه چنین بوده است: یک نفر عکاس و فیلمبردار، یک نفر گرافیک و یک نفر نقاش. اگر ما هم مثل ایشان به این باور راسخ باشیم که نقاشی و گرافیک ارتباط چندانی با هنر عکاسی ندارد، بجز ایشان که همواره در پذیرش دعوت برای دآوری اینگونه نمایشگاه‌ها با اکراره برخورد کرده‌اند در این فحط‌الرجال استان چه کسی صلاحیت دآوری عکس دارد؟

بگذارید همینجا یک سوءتفاهم دیگر برطرف شود. کسانی عکاسان گویا بدلیل عدم فعالیت پیگیر اعضاء آن در اثبات وجودی کانون و همچنین عدم حمایت پیشگامان مثل خود جناب ملک‌مدنی که در قبال دعوتهای مکرر کانون و نیازمندی آن به استاد حتی یکبار هم در جلسات پراکنده کانون حضور نیافتند و بدلیل بسیار دیگر، تاکنون در خلأیی رویایی تنها اسم گویا را بدک می‌کشند. این نمایشگاه هم به همت دو سه تن از بچه‌های انجمن سینمایی جوان برگزار شد و اگر اسمی از کانون برده می‌شود تنها به احترام عکاسانی است که از اعضاء کانون "بودند" و دعوت نمایشگاه را پذیرفتند و شرکت کردند.

پس آن «گویا» در واقع «زبان» در کام درکشیده است. و حالا از آن همه سایه‌های بیش نمانده است. پس ایشان چوب الف را بر سر فرزندی می‌زنند که از دست رفته است.

اما سطح نازل عکسهای نمایشگاه که تنها به ثبت طبیعت متظاهر شمال پرداخته‌اند ماجرای دیگری است. مسلماً اظهارنظر ایشان براساس معیار و اصول هنری و زیبایی‌شناسانه استوار است اما تجربه نشان داده است که این معیارها و قواعد هیچگاه بطور کامل مشخص و لاابغیر نبوده‌اند و همواره عنصر «سلیقه» در ارزش‌گذاری یک اثر هنری تأثیری بسزا دارد. حتماً خود ایشان عکسهایی که با وجود کسب عنوان بین‌المللی در نمایشگاه‌های دیگر اصلاً پذیرفته نشده باشد.

امید آنکه از این پس از راهنمایی و الطاف ایشان بیشتر بهره‌مند گردیم و در نمایشگاه‌های آتی «جلوه‌های سرزمین سبز» کاستی‌های اولین نمایشگاه جبران گردد.

شورای برگزاری نمایشگاه

# تاسیانی

## مطالعات مربوط به شمال ایران در مطبوعات کشور

### جنگل و مرتع

(شماره ۲۱ - زمستان ۱۳۷۲)

- رانش و حرکت توده‌های زمین در جنگلهای شمال ایران: دکتر محمدطاهر نظامی، ص ۱۵ - ۱۲
- دامداری در جنگلهای شمال کسور و ضرورت اجرای طرح سازماندهی خروج دام از جنگل (تحویل سیستم دامداری): ناصر قلی صفاری، ص ۴۳ - ۴۰

### دوستداران شکار و طبیعت

(شماره ۲۴ - اسفند ۱۳۷۲)

- سس، زردپر، ارنج، سنجر آبریم، ص ۷۷

### زیتون

(شماره ۱۱۸ - اسفند ۱۳۷۲)

- جنگلهای شمال را دریابید: دکتر علی رضوانی، ص ۷ - ۶

### سروش

(شماره ۶۹۱ - ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۳)

- جشنواره زیباکار (گزارش از دومین جشنواره تولیدات رادیویی و تلویزیونی صدا و سیما مراکز شهرستانها)، ص ۲۷ - ۳۲

### کشاورز

(شماره ۱۷۰ - بهمن ۱۳۷۲)

- شیلات شمال و انسانه موافقت اصولیهای کلیکها، ص ۱۱
- مرغدار مازندرانی (در عمل و نه حرف... احتیاج به توجه داریم...)، ص ۳۷
- شرکت تعاونی مرغداران مازندرانی (ساری)، ص ۳۹ - ۳۸
- در میزگرد با مسئولین شرکت تعاونی کشاورزی مرغداران شهرستان آمل (جانمکدم)، ص ۴۲ - ۴۰
- صنعت مرغداری مازندرانی بیمار است، ص ۴۶ - ۴۴

### کلیک

(شماره ۵۰ و ۴۹ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲)

- نرمانجالی و دو شاعر گیلانی از سدههای پیشین، ص ۲۳۴ - ۲۳۱

### گزارش

(شماره ۳۷ - اسفند ۱۳۷۲)

- مرگ دریای خزر را نهدید می‌کند، ص ۶۰ - ۵۸

### مجله باستان‌شناسی و تاریخ

- جام مزاتیکی مارلیک: دکتر عزت‌الله نکبشان، ص ۶۵ - ۵۶

### مناطق آزاد

(شماره ۴۱)

- صالحپور و کادخ، تلاشی دوباره: محمد معلم، ص ۵۴

### نگاه نو

(شماره ۱۹ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳)

- شورشهای دهقانی منطقه خزر در زمان انقلاب مشروطیت: ژانت آفاری، ترجمه رضا رضایی، ص ۲۴ - ۶

### آبزیان

(سال چهارم، شماره ۱۲ - اسفند ۱۳۷۲)

- بررسی آناتومی فک خزر *Pusa Caspica* در سواحل شمال شرقی ایران: دکتر بهرام کیایی، ص ۱۱ - ۸
- شیلات ایران، چشم‌انداز آینده (دریای خزر و ضرورت جلوگیری از آلودگی)، ص ۴۱

### آدینه

(شماره ۹۲ - اردیبهشت ۱۳۷۳)

- بیسما در طول ظهور می‌کند: مجتبی سعودی، ص ۲۰ - ۱۱

### برزگر

(شماره ۶۷۲ - اسفند ۱۳۷۲)

- نگاهی به دریای خزر و ذخایر آن (گزارش)، ص ۲۱ - ۲۰

### بندر و دریا

(شماره ۴۸ و ۴۷ - اردیبهشت و خرداد ۱۳۷۳)

- راه کار ممکن برای جلوگیری از بیرونی آب دریای مازندران: دریادار اشکوس دانه کار، ص ۳۱ - ۳۰
- لزوم تشکیل مرکز بین‌المللی بررسی مسائل زیست‌محیطی دریای خزر، مهدی عطیمی، ص ۳۳ - ۳۲
- با پیش‌کسوفان بهنه دریای از ساحل انزلی تا سواحل سراسر گیتی، آرزو تفتح می‌باید: گفتگر با مهندس محمد مهدی عطیمی، ص ۶۱ - ۶۰

### پیام دریا

(شماره ۱۹ - فروردین ۱۳۷۳)

- تراکم در بندرانزلی، رکود در بندر نوشهر: محسن مجدپور، ص ۱۰۴
- مشکلات حمل‌ونقل در شرق دریای خزر: محسن مجدپور، ص ۶۲ - ۶۰

### تصویر

(سال دوم، شماره ۱۲ - اسفند ۱۳۷۲)

- گزارش و عکسهای مراسم انتقال کالبد نیما به پوش: فائزه مردانی، ع. صمدیان، مریم زندی، ابراهیم حقیقی، س. صمدیان، ص ۳۱ - ۳۰

### تکاپو

(شماره ۹ - اردیبهشت ۱۳۷۳)

- راز نام نیما؟ سعید طوفان، ص ۱۲ - ۱۰

### تماشای زندگی

(سال دوم، شماره ۱ و ۲ - فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳)

- نگاهی گذرا به موقعیت جغرافیایی و طبیعی آستارا: بهروز نعمت‌اللهی، ص ۶۵ - ۶۴

### جاده

(شماره ۳۰ - زمستان ۱۳۷۲)

- گزارش عملیات ساختمانی پل سفیدرود در آستانه‌اشرفیه و راهمایی ارتباطی مربوط، ص ۶۲ - ۵۸

«تاسیانی» در لغت گیلکی مفهومی معادل داغ غربت و احساس خلاء از دست دادن عزیز یا عزیزان را می‌رساند. زبان حال کسانی است که بر هر دلیل موجود به حکم اجبار برای ابد یا مدتی طولانی از خانه و شهر یا دیار و وطن خود کنده شدند. «تاسیانی»ها برشی از گزیده نامه‌های کسانی است که از غربت اروپا و آمریکا و سرزمین‌های دور و نزدیک دیگر خارج از کشور برای گیله‌ها می‌نویسند.

### گیله‌ها، سلام

پیش از ده سال است که ناخواسته در انگلستان اقامت گزیده‌ام و زندگی با کارهای پژوهشی و تحصیل و تدریس گیلک در علوم سیاسی در یکی از دانشگاههای اینجا می‌گذرد، البته فقط می‌گذرد چون دردهای دوری از خانه و کاشانه را تسکینی قطعی نیست.

چندی پیش که یکی از نشریات فارسی زبان چاپ لندن را ورق می‌زدم، بمقاله‌ای در مورد معرفی گیله‌ها با چاپ نامه‌ای تحت عنوان «نامه از جنوب» برخوردیم. بعنوان یک گیلک غازیانی عاشق گیلان و گیلکی بسیار ذوق زده شدم که بالاخره نشریه‌ای آنهم در مورد گیلان انتشار یافته است. بعد از نلقن به غازیان و گلایه از اهل خانواده و دلیل آنها از اینکه نمی‌دانستند من به نشریه گیلکی هم علاقه دارم، بالاخره چند روز پیش گیله‌ها تا «ترج شماره ۱۸» را برایم پست کردند و باید اذعان کنم که از خواندنشان بسیار لذت بردم.

واقعاً قلم‌تان بر توان باد. جداً باید به شما تبریک گفت که با وجود مشکلات عدیده در آنجا که بعضی از آنها را حتی از اینجا نیز می‌توان حس کرده، اقدام به انتشار گیله‌ها کرده‌اید. کاری را که شما شروع کرده‌اید اثر بی‌مانندی بر جوانهای هُشیار و با ذوق گیلانی خواهد گذاشت. باعث خواهد شد که روح ایران دوستی توأم با عشق و علاقه‌شان به گیلان بیش از پیش تقویت شود. کارتان سب خواهد شد که میرزاها، حشمت‌ها، فخرانی‌ها، افراشته‌ها،... و پورداوودهای بیشتری در گیلان ظهور کنند و مانند صدها نخبه دیگر گیلان به ایرانی بودن و گیلانی بودن خود افتخار کنند. با طولانی کردن این نامه وقتتان را نمی‌گیرم...

والسلام خدانگهدار

ح.م.

### درخواست انجمن گیلانیان

#### مقیم هامبورگ

انجمن گیلانیان مقیم هامبورگ آلمان از عموم هنرمندان و نویسندگان و گیلانیان علاقمند می‌خواهد تا با ارسال عکس و بوستر از مناظر مختلف گیلان - کاست ترانه

نگهداری می‌نماید و در نمایشگاههای سالانه خود آن‌ها را به معرض نمایش عمومی می‌گذارد. (مدیر مسئول صیامی) نشانی:

Siami

Immenbusch 11

22549 Hamburg

GERMANY

سرودهای گیلکی - فیلم‌های ویدئویی مستند از صنایع دستی، آثار باستانی، مراسم سنتی و... کتابهای جدید و قدیم مربوط به سرزمین گیلان جهت تکمیل آرشیو عکس، فیلم، نوار و کتابخانه خود با آن همکاری نمایند.

انجمن آثار رسیده را به نام اهداکنندگان ثبت و

# گیلهوا آگهی می پذیرد .

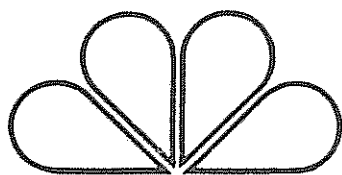
اولویت با آگهی‌های فرهنگی، هنری، علمی و اطلاعیه‌های اداری، آموزشی و دانشگاهی است. گيلهوا در قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی که دارای نام‌های کیلکی و بومی شمال ایران باشند، تخفیف ویژه قابل است. تلفن موقت پذیرش آگهی: ۲۳۳۳۷

## گیلهوا

محل فروش در تهران  
کتابفروشی‌های دوبروی  
دانشگاه تهران

شماره‌های گذشته گيلهوا را  
از کتابفروشی نصرت بخواهید  
رشت - خیابان علم‌الهدی - تلفن ۲۵۲۴۸

نشر کیلکان منتشر کرده است:



بانک

ریشه‌یابی واژه‌های کیلکی  
و  
وجه تسمیه شهرها و روستاهای کیلان

جهانگیر سرتیپ پور

## گیلهوا

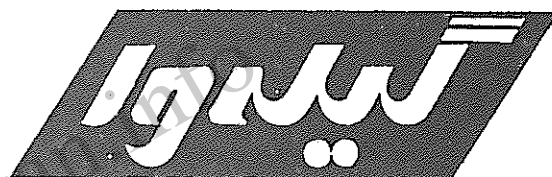
ویژه هنر و اندیشه

زیر نظر: علی صدیقی

بزودی منتشر می‌شود

### قابل توجه مشترکین عزیز

از عموم مشترکین عزیز و گرامی انتظار داریم با واریز حق اشتراک سال جدید به حساب گيلهوا از مجله مورد علاقه خود حمایت نمایند. در شرایط سخت کنونی که هزینه چاپ و انتشار مجله در شهرستان حتی خیلی بیشتر از قیمت تعیین شده روی جلد است، خوش حسابی مشترکان عزیز یکی از عوامل بقا و دوام مجله می‌باشد.



برگ درخواست اشتراک ماهنامه گيلهوا (یک‌ساله)

(گیلهوا، مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران به زبانهای کیلکی و فارسی)

نام ..... نام خانوادگی .....  
سن ..... شغل .....  
نشانی: شهر ..... خیابان .....  
کوچه ..... شماره ..... کد پستی ..... تلفن .....

(از شماره ..... فرستاده شود)

لطفاً فرم بالا یا فتوکپی آن را پرکرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت، به نام مدیر مجله یا گيلهوا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۲۵) ارسال نمایند.

- حق اشتراک داخل کشور ۸۰۰۰ ریال • اروپا ۳۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۴۰۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه (شوروی سابق) ۲۵۰۰۰ ریال

« (صحافی فرهنگ) »

تجدید انواع کتب با بهترین کیفیت تزئین، زرکوب  
لوچها و تقدیرنامه‌ها ساخت انواع جعبه‌های فانتزی

رشت - خیابان امین‌الضرب جنب بانک صادرات ایران ۲۴۸۵۹ ☎

دوره‌های کامل و جلد شده

# تپیدوا

دوره‌های تجلید شده و کامل گילה‌وا  
با صحافی لوکس و زرکوب  
جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

دوره اول (از شماره ۱ تا ۱۲) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۱۰۰۰۰ ریال  
دوره دوم (از شماره ۱۳ تا ۲۱) به انضمام ضمیمه ۱۸ (ویژه تالش) ۸۵۰۰۰ ریال

علاقه‌مندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری  
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت  
به نام گیل‌ه‌وا و اریز و فیش آن را به انضمام ۸۰۰ ریال تمبر به نشانی  
(رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵ گیل‌ه‌وا) ارسال نمایند.  
مجلدات گیل‌ه‌وا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیل‌ه‌وا بهترین هدیه به دوستان و  
آشنایان گیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است